

۵۰ ریال

تجدید ان معمور

جمعه ۱۸ خرداد ۱۳۵۸ - شماره ۲۰ - سال سی و هفت



گزارشها و عکسهای اختصاصی
تهران‌مصور از :

زد و خورده‌های خونین خرمشهر

پاسخ دکتر یزدی به احمد شاملو



Ketabton.com



— آقا . چرا اینقدر ما باسداران انقلاب را اذیت می کنند ؟
— چه کسانی . چرا ؟

— همه . مدام داستان اعلامیه صادر می کند که ما حق نداریم کسی را دستگیر کنیم و به خانه کسی وارد شویم ؟ ولی همانروز خبر دستگیر شدن فلان وکیل سابق مجلس را با آب و تاب خبر می دهند ، در نتیجه رئیس کمیته از ما می خواهد از کمیته های دیگر عقب نیفتیم و دست به کار شویم ، در نتیجه همه از چشم ما می بینند .

— آقا من یکی از کسانی بودم که تقاضای پخش دوباره مصاحبه مطبوعاتی آقای قطب زاده را داشتم ، و اگر پایش بیفتد ، باز هم استدعا می کنم ، آنها هم قبول خواهند کرد .

— خوش به حالان !
— بله ، چون تنها راه شناختن این فنومن ، اینست که حرف بزنند ، زیاد حرف بزنند ، تا واقعا علاقمندان هم او را بشناسند که ...

— شما فکر کنید ملت ایران اگر قرار باشد تمام دوستها و دشمنان خود را بشناسند ، چقدر باید پای تلویزیون بنشیند !

— آقا شما مطالب را سانسور می کنید .
— چرا ؟

— من تا به حال ده بار تلفن کرده ام و آقا نامه به عنوان سردبیر نوشته ام ، ولی هیچکدام را منعکس نکرده اید .
— آخه ...

— آخه نداره ، چون شما جرات و شجاعت ندارید ، در آن نامه ها و هربار که تلفن کردم ، داستان کرده فاسد و جوبه بری جنوب تهران و حاکم شرع آقای خلخالی را گفتم ولی ... ولی شما نه آن تلفن ها را چاپ کردید ، نه آن نامه ها را ...
— ولی اینها که می گوئید چه ربطی بهم دارد .

...
— الو ... الو
....

— آقا میخواستم يك خبر هیجان انگیز به شما بدهم .
— خواهش میکنم .

— دیروز تلفن من اتصالی کرد به تلفن دیگری و شنیدم کسی از جانب گروه فرقان می گفت پس فردا نوبت مدنی است . تصور می کنم ، بعد از حوادث کردستان قره نی بود ، حالا مدنی ...
— خدا نکند ، خانم چرا ما را می ترسانید .

— آقا میخواستم توجهی به شما بدهم
— تمنا میشود ...

— چون من شما را خیلی دوست دارم ، پس میخواهم بگویم گر شما چپ هستید ، یا تمایلی به چپ دارید . یا زودتر در بروید ، یا خودتان را به اصطلاح معروف تا دیر نشده اصلاح کنید .
— چطور مگه ؟

— چپ کشی در راه است ، عزیزم . چپ کشی . توجه کنید که ترورها هر کدام پس از يك میتینگ موفق چپها بوده است .

هر بار که چپها درخششی دارند ، نیروی با يك ترور حساب شده سعی می کند ، حضرات را که آمادگی هم دارند ، بسوی چپ کشی بکشاند . ترور قره نی ، درست بعد از میتینگ موفق چپهای فدایی خلق در دانشگاه تهران بود ، ترور مطهری بعد از نمایش باشکوه قدرت ، سوء قصد به رفسنجانی نیز فردای تظاهرات ضد امریکائی (سنای امریکا) که در آن قدرت چپها آشکار گردید .
چه می فرمایید ...

— ... خدا عاقبت همه ی بندگان خودش را بغیر کند ...

— آقا ، من زیرکاهی کیهان يك نیم کاسه می بینم .
— چه نیم کاسه یی ؟
— نیم کاسه یی منافع سرمایه گذار ، تصور میکنم تمام این داستان اسلامی و ... تدبیری از سوی آقای مصباح زاده باشد ، برای حفظ کیهان . چرا که به ایشان هم خبر رسیده که اگر روزنامه در این راه برود ... تمام است .

— آقا شما دائم بند کرده اید به قطب زاده و تلویزیون و تحریر مطبوعات و ... از بقیه جاها بی خبرید ؟
— مثلا ؟

— مثلا در وزارت صنایع . این جناب وزیر تازه ، از تصفیه های نابخردانه اش دست همه را از پشت بسته ، بفرستید تحقیق کنند ، ببینید چه خبر است .
— چشم !

— آقا . داستان آتش شور و خان را شنیده اید ؟
— بله .
— پس نطق های آقای بازرگان را هم شنیده اید و همینطور سخنرانی های تریه !

— آقا لطفا از همین حالا خبرنگار و عکاس بفرستید به شهر صنعتی البرز .

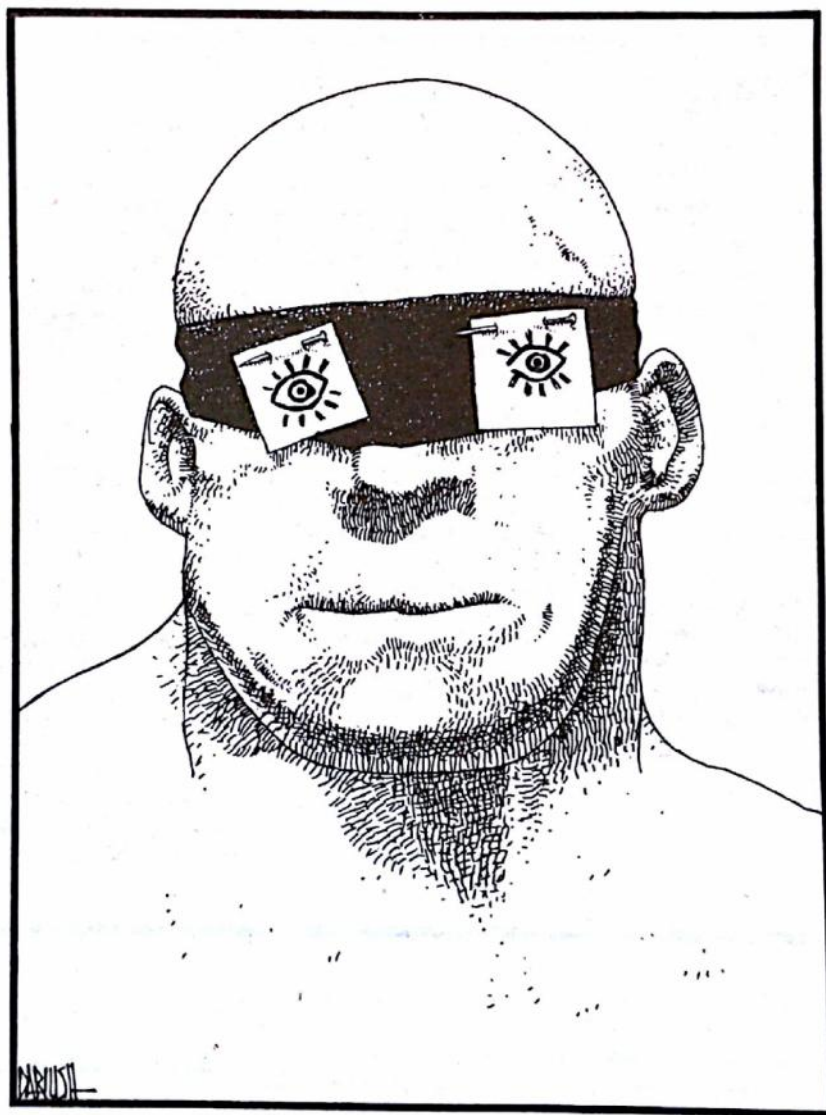
— چطور ، مگر چه شده است ؟
— هیچ خیلی ساده ، اینجا بیکاران فراوانند و کسی به حرفشان گوش نمی دهد ، اعتصاب و تحصن هم که دیگر از مد افتاده است . فقط می ماند يك اعلامیه رادیویی که براساس آن ما می شویم «گروهی از مزدوران بیگانه و سربردگان ساواشو...» و جنگل به پا میشود . پس آماده باشید .

— آقا . من يك مادر غوزستانیم . نه ضد انقلاب ، نه ساواکی ، نه کمونیست ، هیچی ... معتقد به انقلاب اسلامی و به رهبر انقلاب اما ...
— اما . چی خانم .

— از قول من بنویسید ، این تیمار مدنی شما مرا از اسلام روگردان کرد (گریه ...)
— چرا چی شده ، مادر ؟

— من به چشم خود بچه های کوچک بی دفاع را دیدم که لایتهای آقای مدنی آنها را کشتند . لایتهای که از شهرهای دور آوردند و در مسجد ملحق کردند .

کاريکاتور



۲۰۰۰/۰۵/۰۵

کلام نخست



صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبدالله والا

هفته نامه مستقل سیاسی

و اجتماعی

شماره مسلسل ۱۶۴۳

نشانی: خیابان خردمند جنوبی -

کوچه نقوی شماره ۲۱

تلفن هات تحریریه ۸۲۳۳۴۸

آگهیها ۳۱۱۵۱۵

۳۱۳۸۳۸ - ۳۱۳۸۳۹

سر دبیر مسعود بهنود

معاون تحریری سیروس علی نژاد

دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری

دبیر عکس کاوه سلیمان

عکسها محمد صیاد

مدیر داخلی فتح الله والا

آگهیها صابحی

شهرستانها خانلر حشمت

میز روزنامه فروشها پر است از انواع و اقسام روزنامهها و مجلات بعضی هایشان برای نخست بار متولد شده اند و یکی دو ماهی از عمرشان می گذرد ، بعضی سالخورده اند ، اما سالها بود منتشر نمی شدند و خانه نشین بودند ، و معدودی نیز منتشر می شدند و می شوند .

روزنامه فروشها ، برخلاف سالهای اخیر حکومت آن سفاک که میزشان کوچک بود و خالی حالا دهها نشریه دارند ، بعضی از آنها را در دوران شاه خواب هم نمی دیدیم که دوباره متولد شوند . همه خواندنی اند ، قلمهای زنگ زده ، کویی جان گرفته اند . نویسنده های تازه پیدا می شوند . کسانی که سالها رغبت نمی کردند ، بنویسند . افراد تازهایی وارد گود شده اند ، روزنامهها و مجلات پر از اطلاعات تازه اند و مطالب خواندنی ، احزاب هر کدام چندین نشریه دارند .

مردم می رسند ، می پرسند ، انتخاب می کنند و بی دلهره می خرند . گاه بعضی از نشریات را روزنامه فروش از زیر بساطش بیرون می کشد و به مشتری می دهد .

اینها نمایش عظمت آزادی اند . اینها خوابهایی تعبیر شده اند . قدر این آزادی را بدانیم ، قدر میز روزنامه فروش محلمان را بدانیم . ناموس محله است . آنها که می آیند تا این میزها را خلوت کنند و فرمان شیطانی می دهند : این را نیاور ، نفروش ! آنرا نده ! حشره هایی هستند که از بوی خوش آزادی که از میز روزنامه فروشها متصاعد می شوند ، گریزانند . آنها کره های مردابند که آب زلال را خوش ندارند . بیشتر از اینها که معمولاً آلت فعل اند و گول خورده و تحریک شده ، آنها که فریشان می دهند و تحریکشان می کنند ، مقصودند . آنها هستند که نمی توانند این آزادی را به قیمتی گران به دست آمده ، تحمل کنند . اینها با ذهن های رستخیزی خود را در صف انقلاب جا زده اند ، تا اینها را از جامعه نرانیم ، آزادیمان بی مدعی نخواهد بود .

قدر روزنامه فروش محله و میز را بدانیم ، اینها آزادی را منادی می کنند و بهترین نشانه آنند که انقلابی رخ داده است . نسل تازه دارد کم کم به این آزادی خو می گیرد . قلم بدستان آهسته آهسته لقمه های خود را به جامعه می که متعلق به آنند ، در می یابند . تعداد خطاها و محافظه کاریها اندک می شود . نشریات هرز دور ریخته می شوند ، تیراژه های کاذب از دست می روند ، روزهای خوش در پیش است . در نخستین لحظه های « بهار آزادی » با به بند کشیدن آن ، خزان را دعوت نکنیم . دلمان را به این بهار خوش بوی و خوش نسیم ، خوش کنیم .

سر دبیر

فهرست	
۳۰	اسلام راستین و اسلام ارتجاعی
۳۲	نامه ها
۳۴	پاسخ یزدی به احمد شاملو
۳۵	مصاحبه با دکتر سنجابی
۳۸	رودزیا : جنگی افریقائی
۴۰	داستان غم انگیز کیهان
۴۲	گزارشهای ۱۵ خرداد
۵۰	پراکنده ها
بشت جلد	طرحی از کامییز درم بخش
۶	صفحات ویژه اخبار
۹	مقاله احمد کی نژاد
۱۰	مقاله مسعود بهنود
۱۲	گزارش رویدادهای خوزستان
۱۴	آلبوم حوادث خوزستان
۲۰	مقاله حسین رهرو
۲۲	آزادی مطبوعات و ...
۲۴	گزارشی از خانه کارگر
۲۶	دانشجویان پرچمداران مبارزه ...
۲	تلفن خوانندگان
۳	کارپکاتور
۴	کلام نخست
۵	یادداشت های کوچه انقلاب

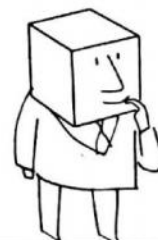
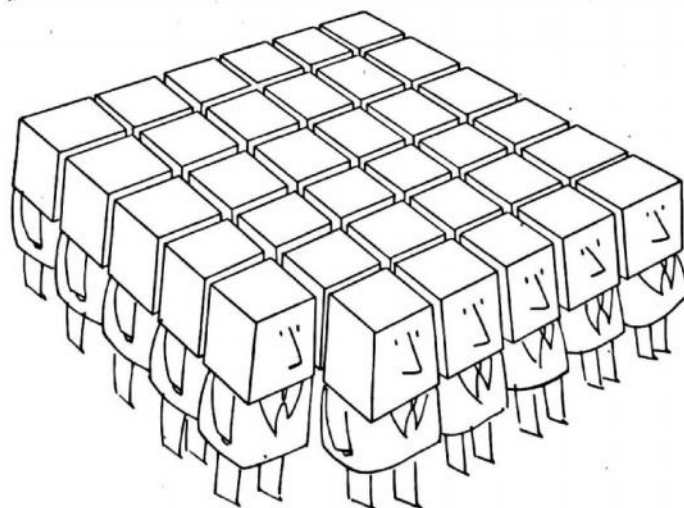
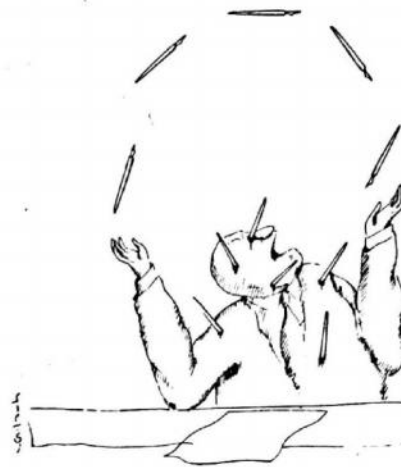
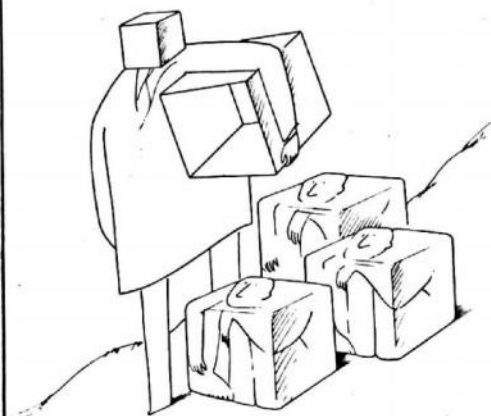
آخرین خبر...

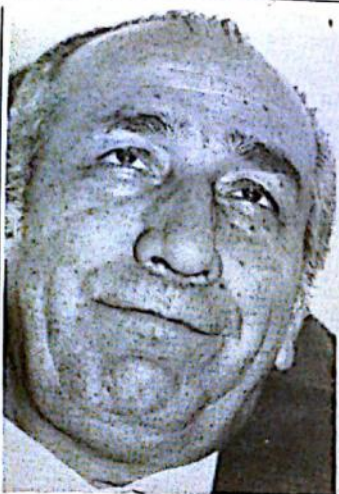
کامبیز درمبخش

کوچه انقلاب



یادداشت‌های





که تریه با قاطعیت تمام آنها را سرچایشان نشاند. حتی جیج و دادهاشان هم به جانی نرسید و نوبت سخنرانی به آقای کاشانی وکیل دادگستری (فرزند آیتالله کاشانی) داده شد.

پس از سخنرانی پر سروصدای تریه که اینک او را در وسط جریانهای سیاسی کشور نشاند است. واکنشها، تنها از جنوب کشور متجاوز از ۱۰۰ دستهگل به دفتر رئیس هیاتمدیره و مدیرعامل شرکت نفت رسیده است. مردم تهران و نقاط دیگر به ترتیب دانستهاند، جابجایی و پشتیبانی خود را اعلام کردهاند، اما آیتالله دکتر بهشتی، از بنیانگذاران حزب جمهوری اسلامی، عضو شورای انقلاب، و عضو جامعه روحانیت تهران، در مصاحبهی تریه را به باد حمله گرفت. حتی تا آنجا پیش رفت که تقاضای محاکمه او را کرد. او خطاب به وکیلان دادگستری گفت: تصور می کنید یک اجتماع چند صد نفری شما می تواند با نیروی اسلام مقابله کند. و هشدار داد میداد اجتماعات شما نیز از آن اندیشمندان شاهنشاهی از آب درآید. و در عین حال پروندهی هم ساخت که بعضی از افراد کنگره را بررسی کرده ایم، تحقیق بیشتر هم می کنیم، همانها هستند (یعنی عضو گروه اندیشمندان).

اما این سخن نیز از سوی تریه که پشتیبانی های عمومی، به ویژه از سوی کارکنان شرکت نفت، احزاب و دستگاه مختلف، روزنامه های مترقی، جوامع صنفی گونه گون از او شده، تاثیر وسیع سخنان را آشکار می کند، می جواب نماند.

تریه در يك گفتگوی رادیویی توپرا به آن طرف زمین برگرداند، و گفت: شخصی که

و خود را حفظ کن. مسئله، مسئله مهمی است همه ملت موظفند در کارهایی که مربوط به اسلام است نظارت کنند، اگر دیدند برخلاف مقررات اسلام عمل میشود بازاری باید اعتراض کند، کشاورز و معمین و علما باید اعتراض کنند تا گزیه را راست کنند.

تکدر آیتالله شریعتمداری

به دنبال حوادثی که در چهارشنبه گذشته در قم اتفاق افتاد و گفته می شود که چندتن اساله ادبانی به پیشوای بزرگ عالم تشیع آیتالله شریعتمداری روا داشتند، اعلام شد این هفته آیتالله شریعتمداری چهارشنبه به نماز جماعت نمی روند و این بیشک ناشی از تکدر خاطر ایشان است.

به دنبال این خبر اعلام شد که آیتالله ملیایانی نیز به همین خاطر از اقامه نماز جماعت خودداری می کنند. روز دوشنبه اعلام شد که -بعیت دفاع از حقوق آزادیهای مردم آذربایجان تشکیل شده است که اعلام کرده « اساله ادب به شخصتهای قدیمی، مذهبی و سیاسی » را تحمل نمی کند.

همه اینها درسی است؟ برای آنها که مدام از وحدت کلمه، به تبعیت از رهبر انقلاب می گویند و خود نفاق می افکنند. نفاق در بین رهبران مذهبی در این لحظات سخت خطرناک است. آنها که ما را بابت نوشتن چند کلمه و راهنمایی با همه تاکیدمان بر اصالت انقلاب و رهبری آن و خواست اکثریت، تحمل نمی کنند و منتهم به نفاق افکنی می سازند، ببیند خود چه می کنند؟

هفتهی واکنش کنگره وکیلان دادگستری بود. نامه جبهه دموکراتیک ملی به امام خمینی مستقیم ترین حملات را در برداشت، بالا گرفتن انتقادات از منتفی شدن مجلس مؤسسان، حمله به خانه آیتالله منتظری، صادق خلخالی و دکتر بفتح. و رأس همه ی اخبار، حوادث خرمشهر.

نطق پر سروصدای تریه

پر سروصداترین حادثه ی هفته، نطق تریه و شاید بتوان گفت کنگره وکیلان دادگستری بود که از نخستین روز، هرآنچه در آن گفته شد داغ بود و حقیقت گویی تقریباً بی پرده. و ماجرا تا آنجا پیش رفت که در روزهای آخر بعضی گروهها به وحشت افتادند و چند نفری به قصد سخنرانی و ایجاد سروصدا در جلسه برخاستند

اگر من هم پایم را کج گذاشتم بگوئید

این سخنان باید برای همه سرمشق باشد.

در هفته گذشته، هنگام ملاقات با گروهی از مردم و پاسداران انقلاب کرج، امام خمینی، سخنان خردمندانه و انقلابی و روشنگری ایراد فرمودند. این سخنرانی دقیقاً در خط و منطبق با هدفهای انقلاب و ادامه سخنانی بود که ایشان پیش از پیروزی انقلاب برای حفظ وحدت مردم کشور در مبارزه با طاغوت و امپریالیسم ایراد می کردند. این سخنان بار دیگر نشان دهنده علو طبع و دانش و آزادی خواهی رهبر انقلاب بود و مایه افتخار ایرانیان و باید سرمشق کسانی قرار گیرد که از انتقاد می هراسند. قسمتهائی از این سخنرانی را در اینجا نقل می کنیم:

اگر اسلام را همانطور که هست عرضه کنید دنیا قبولش نمیکند، متاع خوبی است اما اگر چنانچه امروز خدای بخواید ما یک جور عمل نکنیم که عمل ما باعث نفوذ که بگویند اسلام این طوری است بزرگترین خیانت را ما به اسلام کرده ایم. این یک سفارش عمومی است که پیش من اهمیت دارد. باید به همه قشر های ملت عرض کنم با کمال دقت توجه کنید که يك قدمتان برخلاف اسلام نباشد، با کمال دقت ملاحظه کنید این کمیته های که در تحت کفایت شماس اشخاصی در آن نباشند که خلاف اسلام عمل کند. ملاحظه کنید کسانی که به عنوان اسلام یا به عنوان مسلمین و معمین يك قدم خلاف بر میدارند و خدای بخواید اسلام را برخلاف آنطوری که هست زشت نشان میدهند از آنها جلوگیری کنید و این در نظر من از همه چیز اهمیتش بیشتر است و مسئولیت هم بیشتر. همه ما مسئولیم آنقدر که قدرت داریم این کار را انجام دهیم که همان نشود اسلام هم مثل سایر حکومت های دیگری است و تا حالا دستان چیزی نبوده حالا که دستان آمده همان ها هستند که بودند. این مسئله مهم است و آقایان توجه کنند و همه ملت موظفند که بر این مطلب نظارت کنند، اگر من يك پایم را کنار گذاشتم و کج گذاشتم ملت موظف است که بگویند پایت را کج گذاشتی متوجه باش

مصاحبه‌ای حواندنی با ایرج اسکندری

● ما از موضع امام خمینی علیه امپریالیسم حمایت می‌کنیم اما باید در برابر حمله به آزادی مقاومت کرد.

● دولت، نماینده بورژوازی است و ما باید از ملت حمایت کنیم.

● ما بدون دلیل از دبیر کلی حزب کنار گذاشتند.

اینها نکاتی است از مصاحبه طولانی ایرج اسکندری عضو هیات اجرایی و کمیته مرکزی حزب توده با تهران‌منصور که هفته آینده چاپ خواهد شد.

هوادران سازمان جریکهای فدائی خلق درآبادان، که سروصداها برانگیخت، این بار در ارتسام با حوادث خرمشهر ۹ تن اعضای حزب کارگر سوسیالیست دستگیر و زندانی شده‌اند. دستگیر شدگانی که تا روز دوشنبه نامشان فاش شده عبارتند از: مصطفی سیف‌آبادی، فاطمه فلاحی، مهسا هاشمی، مصطفی گسرگزاده، مرتضی گسرگزاده و هرمز فلاحی.

هنوز دلایل دستگیری ایشان از سوی کمیته‌ها ارائه نشده است. در این حال حماد شبانی‌عضو جریکهای فدائی خلق هنوز در زندان است و از روز ده خرداد دست به اعتصاب غذای خشک زده و جانش در خطر است. بر همه آزادگان است که برای نجات جان شبانی و آزاد کردن اعضای حزب کارگر سوسیالیست بکوشند.

خبرهای کوتاه

□ برخلاف آنچه که بعضی روزنامه‌ها نوشته‌اند که عبداللطیف ولیان را در کوههای خراسان جستجو می‌کنند، مافری که اخیراً از آمریکا آمده است او را با ریشی آبی در آمریکا دیده است و از وی شنیده که پس از فرار از بیمارستان، مدتها در خانه‌های امن مخفی شده و سپس از طریق کردستان توانسته است خود را از ایران خارج سازد.

□ دو نفر ایرانی با همکاری دو تن آمریکایی، در این اواخر بدنبال شکار ایرانیانی که به آمریکا گریخته‌اند برآمده‌اند، و عده‌ای را سرکبه کردند ولی در عاجرای دستگیری یکی از فرزندان «علی‌رضائی» که چکی مبلغ دو میلیون دلار از وی گرفته بودند به چنگ پلیس آمریکا می‌افتد و راهی زندان می‌شوند، یکی از این اشخاص «پرویز نظری» نام دارد که در سانفرانسیسکو شبکه اخاذی را تشکیل داده و فعلاً زندانی است.

□ گفته میشود ستاد ارتش تصمیم گرفته تا افرادی که در گارد شاهنشاهی بودند و مرتکب خطاهای نابخشودنی شده‌اند، برای چند سال در خارج از تهران به خدمت گمارده شوند، تا این تصمیم تکلیف بسیاری از افسران ارتش‌روشن و از سرگردانی نجات خواهند یافت.

□ سرانجام با اصرار کارکنان بانک تعاون کشاورزی، داندسرای انقلاب از زندانی کردن مهدی سمعی چشم پوشید. او را در حالی که پس از مراسم تودیع با کارکنان بانک از آنجا خارج میشد، پاسداران دستگیر کرده بودند. ولی جمعی از کارکنان بانک به هم‌جا سرزدند و حتی به قم رفتند.

باید محاکمه شود، دکتر بهشتی است. نه من. و هشدار داد که هیچکس حق ندارد چوب‌نکته‌ای و چماق تهدید بردارد. اشاره به تهدیدهایی که برای لشکرکشی در سخنان دکتر بهشتی بود.

تزیه گفت: آقای بهشتی با تجزیه و تحلیل مفرضانه سخنرانی من در کنگره وکلای دادگستری و نتیجه‌گیریهایی که تناقض فاحش با واقعیات دارد و عملاً به روشنی مردم را علیه من تحریک کرده است.

علاوه بر دکتر بهشتی، عضو دیگر شورای انقلاب، حجت‌الاسلام دکتر مفتاح نیز به تزیه تاخت و او اینبار در اجتماع کارکنان شرکت نفت و در اولین اجلاس انجمن اسلامی کارکنان شرکت ملی نفت ایران، آنجا او به گفته‌های تزیه اشاره کرد و گفت آقای غریب‌زده جاعل تو چه می‌فهمی اسلام را که می‌گوید اسلام مفید نیست، بعد هم میگوید من مسلمانم و نام آیت‌الله‌طالقانی را در کنار فعالیت‌های خود می‌بری. عوام‌فریبی را ببینید در جایی دیگر می‌گوید ما در میان افرادی که ملبس به روحانیت نیستند افرادی مانند مهندس بازرگان داریم که چند وعده نماز ترک نمی‌شود. اما چون در کسوت روحانسی نیست، در تدین او به اسلام تردید هست. که اینرا تهییم کرده مگر غیر از امام کسی دیگری آقای مهندس بازرگان را به صدارت برگزیده است.

آزادی مطبوعات و لایحه

در آخرین لحظاتی که صفحات مجله پست می‌شد، پیش‌نویس قانون مطبوعات که از سوی وزارت ارشاد ملی تهیه شده است، انتشار یافت که البته مستقیماً در دسترس ما قرار نگرفت؛ بلکه در روزنامه‌های صبح دوشنبه دیدیم - بحث و اظهار نظر در باره این لایحه برای هفته آینده می‌ماند.

اما در روزهای اول این هفته، دو حادثه در ارتباط با آزادی مطبوعات رخ داد. نخست جلسه‌ای بود به دعوت کانون نویسندگان و انجمن دفاع از آزادی مطبوعات که طی آن ضمن انتخاب هیات اجرایی موقت شورای هماهنگی مبارزه با اختناق و سانسور، از موضع کانون وگلا جایبدری شد.

از سوی دیگر گروهی از نویسندگان و سازمان‌های فرهنگی با صدور دو بیانیه بر لزوم تشکیل مجلس موسسان تأکید شده، و در عین حال به کوشش‌های برای تحدید آزادی مطبوعات اعتراض شده است.

دستگیری ۹ سوسیالیست

پس از دستگیری و آزاد کردن اعضاء و

سمعی یکی از متخصصان و اساتید امور اقتصادی است که توانست با رژیم طاغوتی همکاری کند، او نه در ریاست سازمان برنامه بودجه مدت مدیدی ماند و نه در ریاست بانک مرکزی. چرا که اهل رقبازی و صحنه‌پردازی های آنچنانی نبود.

□ بعضی از نمایندگان مجلس به تصمیم‌شورای انقلاب اعتراض دارند. اعتراضها بر دو گروه است:

- نمایندگان دوره‌های پیش می‌گویند ما در انتخابات رستاخیزی شرکت نکردیم. در آن‌سالها هم مثلاً در اقلیت بودیم. اما بنابه این تصمیم مادام‌العمر از انتخاب شدن و کار دولتی محروم شده‌ایم. حال آن که نمایندگان رستاخیزی به سال محکوم شده‌اند.

- نمایندگان دوره آخر مجلس به ویژه آن‌ها که با انتقادات کوبنده و استیضاح‌ها و سؤالها و اعتصامهای خود و در پایان با استعفای خود، وقتی دستور امام صادر شد، دولتهای آخر شاه را به ستوه آورده بودند، نیز معتقدند این رای کلی، رای ناصوابی است و در مورد آنان حق ناشناسی شده است.

□ خاتم ماریون جاویش همسر سناتور جاویش که در هفته گذشته موضوع نفرت همگانی ملت ایران قرار گرفت و مطبوع شده است که پوئلحالی از حکومت شاه دریافت میداشته است، اکنون در روزنامه‌های اروپا و آمریکا نیز چهره شده است. بعید نیست مجموع سرو صداها و فشارهای مقامات ایرانی به استعفای جاویش از سناتوری بینجامد.

نامه‌ای که در تاریخ انقلاب می ماند

نامه سرگشاد جبهه دمکراتیک‌های به امام خمینی

نسبت داده میشود. موج ترور و وحشی که به دنبال این اتهامات در جامعه ما براف می افتد و سیطر و عمیق تر از آنست که ما سکوت کنیم. ما می بینیم که توسعه جنگهای «حیدری» و «نعمتی» چشم انداز دلپذیری برای بسیاری گسان شده است که متأسفانه خود را پیروان اسلام میدانند.

۹- رفرا اندوم: حق این بود که ما بگوئیم تا این رفرا اندوم به شیوای واقعا آزاد و بدون خدشه انجام گیرد تا به جهانیان ثابت شود که ملت ایران رند انقلابی دارد و سلطنت را در آزادانه ترین و دموکراتیک ترین شکل بیان اراده خود به مور سیرده است. اما دولت موقت، پس از کوششی ناموفق، رفرا اندوم را به شیوای انجام داد که تعداد آراء مثبت آن از کل جمعیتی که میتوانست رای بدهد نیز فراتر رفت و عجب اینکه شما این شیوه را «آزادی» نامیدید و از آن دفاع کردید.

۱۰- قانون اساسی: معلوم نیست چه کسانی و در کجا مشغول تدوین قانون اساسی اند. این گونه پرده پوشی ها، اینگونه تصمیم گیری در پشت درهای بسته از چیست؟ آیا از بیان نظرات ملت و از دخالت گروهها در سر نوشت اساسی مردم هراسی در بین است؟ مگر مردم انقلاب نکردند که در سر نوشت خود دخالت داشته باشند؟ مگر شما در نقلی خودتان در بهشت زهرا نگفتید که پدران ما چه حقی داشتند که برای امروز ما تصمیم بگیرند؟ و وقتی که پدران هفتاد سال پیش ما چنین حقی نداشتند آیا برادران امروز ما میتوانند چنین حقی داشته باشند؟

۱۱- در باره پیروزی انقلاب - در این قسمت جبهه دمکراتیک ملی از پیروزی انقلاب سخن گفته و نتیجه گرفته است که این پیروزی جز با آزادی عمل احزاب، آزادی اجتماعات، آزادی ... امکان پذیر نیست. و تاخت و تار گروههای متعصب با این آزادیها ضلالت دارد و میهن ما را به پرتگاه جنگ داخلی و سکوت می کشاند. و نکته مهم اینکه: «سکوت شما در این موارد که گاه با موضع گیریها و فواید حمایت کننده معنی دارتر هم میشود، مربوط تا جامعه ما را در مسیر پرتگاهی خطرناک قرار دهد. این پرتگاه سقوط به دامن امپریالیسم است.

نادیده گرفته شده و آنگاه این پرسش که: «شما که در مورد مسائل کم اهمیت تر از این دستورات صریح صادر می فرمایید، چرا در اینگونه موارد سکوت اختیار فرموده اید و نظر خود را اعلام نمی فرمایید؟»

۵- آزادی عقیده و بیان - شرح ماجراهای حمله به روزنامه ها و کتابخانه ها و نویسندگان و ... و بعد رادیو تلویزیون که «اعمال نظیر شخصی را تا بدانجا پیش برده اند که اخبار نادرست و تفسیرهای تحریک کننده و نفاق افکن پخش می کنند و دستگاهی را که با پول ملت فراهم شده و باید عامل ایجاد وحدت و برادری باشد به صورت ابزاری در جهت مقاصد مفسد شخص یا گروهی خود به کار می گیرند.» و هنگامی که نوه حضرت آیت الله هم انتقادی میکنند بلافاصله از دفتر امام اطلاعاتی صادر میشود که مضمون آن آشکارا تقویت متجاوزان و خاموش کردن منتقدان است.

۶- متهم کردن مردم - حضرت آیت الله جناب عالی دریکی از آخرین گفتارهایتان فرموده اید آنان که حرفی جز سخن مکرر شما در بساطه جمهوری اسلامی می گویند دشمن انقلابند... چگونه حضرت آیت الله این بدالتی را می پذیرید که تمامی کسانی را که از سر صراحت و صداقت و از سر عشق به این آب و خاک حرفی علاوه بر حرف شما به زبان می آورد، یکباره نفی و رد کنند.

۷- بی اعتنائی به شخصیت های ملی: این بی اعتنائی هائی را که گاهگاه، این جا و آنجا نسبت به ایران و ایرانیت و شخصیت های تاریخی و ملی ما میشود مگر میتوان به حساب عشق به اسلام محذات؟

دکتر محمد مصدق مبارز کبیر ضد امپریالیسم ایران را که جهانی به او به دیده احترام می نگرد مگر میتوان به نام اسلام به باد استهزاء و تحقیر گرفت؟

۸- حمله به گروهها: حضرت آیت الله کار انحصارطلبی به جایی رسیده که هر اتفاق کوچک و بزرگی با آنکه منشاء و مصدرش هم معلوم و مشخص است، با تبلیغاتی همه جانبه و زهر آلود به گروههای شناخته شده و معین در جامعه

نامه سرگشادهای اجرایی جبهه دمکراتیک ملی، یکی از خبرهای پر سروصدای هفته بود. در این نامه جبهه که اندک اندک می رود تاجای جبهه ملی پر قدرت سالهای دور را پر کند، انتقاد های خود را مطرح کرده است. رویهم رفته میتوان جز مقدمه دلنشین نامه و درخواست ملاقات از امام که در پایان نامه آمده است، نامه را به یازده قسمت تقسیم کرد. (این تقسیم بندی از تهران مصور است).

پیش از آنکه به این قسمتها بپردازیم لازم است گفته شود که به اعتقاد جبهه دمکراتیک ملی رهبری امام اکنون هاشگونه نیست که پیش از پیروزی انقلاب بود و دلائل خود را در قسمتهای مختلف نامه ذکر کرده است. اما قسمتهای مختلف نامه:

۱- دخالت در کار دولت - در این بخش جبهه دمکراتیک ملی با اشاره به سخنان رهبر انقلاب پیش از پیروزی، استدلال می کند که کوشش های امام برای هوار کردن راه سلطه روحانیت بر دستگاه دولتی نبود بلکه می خواست روحانیت «وجدان بیدار» جامعه باشد. اما: «عملا می بینیم که چنین نند و چنین نیست... شخص شما نه تنها در امور داخلی کشور دخالت مستقیم و صریح دارید، بلکه سیاست های خارجی را هم مستقیما تعیین می کنید».

۲- درماندگی دولت - در این بخش از درماندگی دولت یاد می شود با این اشاره که هیچ کار مملکت بدون فتوی حضرت آیت الله و مداخلات روحانیون نیست، چندانکه همگان می دانند دولت شیخی بیش نیست.

۳- وحدت کلمه - پیش از انقلاب وحدت کلمه ناشی از مبارزه با دشمن مشترک یعنی شاه بود و حالا ناشی از دشمن مشترک: امپریالیسم. و اما: «وحدت کلمه این نیست که همه حرف خود را بخورند تا فقط يك نفر حق حرف زدن داشته باشد. آیا وحدت کلمه را به نحوی باید عنوان کرد که موجب جدائی ها شود؟ متأسفانه شما چنین کردید».

۴- مسائل مربوط به هنر و زنان - بسیاری از رشته های هنری به حال تعلیل درآمده و حقوق زنان با توجه به عدم صدور احکام قضائی آنان

روحانیت باید نظارت کند، نه دخالت مستمر

روحانیت و اسلام به عنوان عامل اجرای مستقیم، دین را به خطر می‌اندازد.

را درمورد بیان مطلب این نوشته از بین می‌برد، لذا آن را به انتهای نوشته موکول کرده و به بررسی ادامه می‌دهم.

انتقاد این روش بخصوص از طرف آقای طالقانی در ارتباط با سایر عقاید ایشان و توجه به بیانات پرمفرد و عالمانه‌ای که آقای شریعتی در مصاحبه با گاردین و نولیترویلیس و سایر مصاحبه‌ها اظهار داشته‌اند و توجه به حسنیتی که آقای خمینی برای سعادت و رفاه مردم و تنظیم امور جامعه دارند انسان را به تمجید و امیدوار کردن با وجود چنین افرادی در جامعه روحانیت و در رأس امور این مملکت (که مشابه آنان نیز در جامعه روحانیت وجود دارد) چگونه است که اوضاع این مملکت دارد روز بروز بحرانی‌تر می‌شود و چگونه است که سرشته امور دارد به تدریج از هم گسیخته می‌گردد و ناراحتی‌ها هر روز فزاینده‌تر می‌شود؟

بدون آنکه بخواهیم نقش ضد انقلاب را بازی کنیم می‌توان گفت که اشتباهات در تفسیر و تحلیل امور که ناشی از تئوری است خود به مقدار بسیار زیادی خوراک لازم را در اختیار دشمنان قرار می‌دهد. متأسفانه این تئوری در سطح بالای روحانیت وجود دارد و اثرات بسیار بدی به جا گذاشته است. مقامات و مراجع روحانی هر یک مشی خاص خود دارند و حرکت انفرادی نمی‌تواند از اشتباه به دور باشد چون (همه چیز را همگان دانند) و لزوم شاوره فی الامر اکنون بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود آیت‌الله خمینی هم را به حفظ وحدت کلمه دعوت می‌کنند. قاعدتا معنی این وحدت آن است که همه افراد مملکت به نوعی اتحاد برسد که این اتحاد به وحدت تعبیر شود. پس چرا این حرکت را برای رسیدن به اتحاد از خود و درمورد سایر مراجع و متفکرین شروع نمی‌کنند؟

چرا ما نباید شاهد نوعی اتحاد و وحدت در مراجع باشیم؟ آنگاه خود و در حوزه عمل خود و با همفکران خود نمی‌توانند به نوعی اتحاد برسند و حتی قدمی در راه این اتحاد که ایجاد شورای مراجع باشد بر نمی‌دارند چگونه می‌خواهند مردم را به اتحاد و وحدت ناشی از آن سوق دهند؟

بقیه در صفحه ۲۴

است آقای خمینی روحش از این ساله خبردار نیست و ساله ریاست جمهوری برای ایشان نمی‌تواند مطرح باشد. چون ایشان اکنون حداکثر قدرت ممکن را در دست دارند ولی فرصت طلبان و قدرت طلبانی که به ریزه‌خواری سفره ایشان نشسته‌اند، قصد داشتند یا دارند که با بدعت کردن این ساله، زمینه را برای رسیدن به قدرت برای خویش در آینده هوار کنند که راهنا برای شناخت این افراد توجه به ساله سن و سال آنهاست که کدامیک مدت بیشتر و وقت بیشتری برای خویش در عمر طبیعی قائلند و کدامیک بیشتر طالب قدرتند.

در این ضمن واقعه دیگری اتفاق افتاد که بنده آن را در جمیع جهات يك «مانور هوشیارانه» نام می‌گذارم و آن بدین ترتیب بود که گروه‌هایی هم به عنوان عکس العمل، آقای طالقانی را کاندیدای ریاست جمهوری کردند که این واقعه دوم به مصاحبه تلویزیونی آقای طالقانی ختم شد و ایشان در انتهای مصاحبه در جواب به سئوالی که چندان ارتباطی به مساله مصاحبه یعنی تفسیر قرآن نداشت، طی يك بیان هوشیارانه خط مشی بین «روحانیت اصیل» و «مشاققان پست و مقام» کشیدند که این اظهار نظر ایشان در حقیقت راه را بر «روحانیت اصیل» برای احرار پست و مقام از جمله ریاست جمهوری بسته و کسانی را که طالب پست و مقام باشند از جرگه روحانیت اصیل طرد می‌کند. این ساله می‌خواند مورد توجه طرفداران آقای صادق خلغالی قاضی شرع که در مصاحبه با خبرگزاری پارس گفته‌اند اگر ملت ایران بخواهد من عیبی برای رئیس جمهوری در خود نمی‌بینم. قرار گیرد.

این حرکت هوشیارانه از طرف آقای طالقانی که در حقیقت می‌توان آن را نوعی عکس العمل و اعلام مواضع نسبت به اظهارات ممسین گروه اول دانست در عین حال با جمله‌ای همراه بود که يك دنیا و اطلاع را در خود نهفته داشت و شرح و بسطی را که قصد دارم در ادامه مطلب بدهم، در حقیقت در همین جمله خلاصه شده است و شاید بهتر از این نمی‌شد که تجزیه و تحلیل نسبتا علمی را در قالب چند کلمه گنجانید و بیان کرد، ولی چون تجزیه و تحلیل این جمله خود بحث مستقلى است و ارتباط لازم

در چند روزی که گذشت، چند واقعه داشتند که قابل بررسی است. ذکر کلمه «واقعه» درباره همه این موارد دلیل بر هم جهت بودن و هم ارزش بودن آنها نیست و می‌توان آنها را مثل زندگی که ترکب از تلخ و شیرین، زشت و زیبا و خوب و بد است، تعبیر کرد. ولی چون ارتباطی بین همه این وقایع برقرار است، لذا نمی‌شود از بهائیش گذشت، به خوبهائیش پرداخت یا بالعکس.

این وقایع یکی ساله ریاست جمهوری بود و نظرات مختلف درباره آن دیگری مصاحبه تلویزیونی آقای طالقانی بود و سوم «شو تلویزیونی» سرپرست وقت صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران بنام مصاحبه ...

اولین موضوع مورد بررسی صحت‌ها است که بلا مقدمه از طرف یکی از ممسین درباره ریاست جمهوری آقای خمینی مطرح گردید و سپس شخص مسد دیگری به عنوان «اصحح ترین فرد» برای احرار مقام ریاست جمهوری نام برد و می‌شد گفت که ایشان با مطرح کردن این قضیه داشتند به نوعی افکار عمومی را برای پذیرش ریاست جمهوری آقای خمینی آماده می‌کردند و حتی چنانکه می‌گویند قرار بود یا قرار است طرح قانون اساسی به نحو مطلوب و مردم پسندی ارائه گردد و شورای مشورتی نیز آن را با دستکاریهای مختصری قبول کند و سپس طرح و پیشنهادها به شورای انقرب برود و در این حالت شورای مشورتی که کار خود را تمام کرده است، منحل گردد و سپس طرح مزبور در شورای انقلاب با اضافه شدن يك ماده یا تبصره در حالتی که دیگر شورای مشورتی دخالتی در بررسی آن نخواهد داشت، برای تصویب عمومی به بر فرامد گذاشته شود که این ماده یا تبصره همان خواهد بود که داشتند ذهن مردم را برای پذیرش آن آماده می‌کردند و علوم بود که وقتی کل این طرح با نظر شورای مشورتی منتخب مردم قبول شود، دیگر يك ماده و يك تبصره که قابل ندارد، بخصوص که به پاس قدرشناسی باشد. دیگر جانی برای مخالفت باقی نمی‌ماند. چون چه کسی پیدا می‌شود که قدرشناس نباشد؟ و مساله مخالفت آقای خمینی با پذیرش مقام ریاست جمهوری را نیز می‌خواستند به نوعی شبیه بیت و از طریق ایجاد تظاهرات و تجمع‌ها و درخواست‌ها خاتمه داده که البته مسلم

* هفته‌های آینده، هفته‌های مسأله‌است، ترکیب فعلی دولت تصور نمی‌رود که تحمل چنین خودکامگی را داشته باشد.

نیم در صدی هادا

مسعود بهنود



رادیو تلویزیون تسخیر و اشغال شده است. آن دیگری وکیلان و حقوقدانان را ناچیز و ره‌م کرده می‌داند. یکی دیگر تهدید می‌کند که ما جامعه را با مستضعفین می‌بازیم و همه صاحبان نظر و اندیشه را متکبر می‌داند و آن دیگران در اتاها درسته‌اند و با سرکاغذ و مهر و امکانات دستگاههای جهتی شاه که به تاراج رفته منتول جمل سند و پرونده برای «دشمنان اسلام» از یکسوی دیگر عدلی گروههای تروریستی تربیت می‌کنند تا به جای ارتشی که نمی‌گذارند با بگیرد، از منافع آنها پاسداری کند. خلاصه همه برای یکدیگر شمیر نیز می‌کنند. مگوی داریم به میعادگاه خونین جنگ داخلی نزدیک می‌شویم. در برابر اینها هیچکس به فکر ساختن نیست. انگار نه که باید پس از آن دوران تباهی، کشاورزی را آبادان کرد، کار مردم را به دست خودشان سپرد، صنعت واقعی را پی‌ریخت، کارکرد ساخت، رویاند.... انگار نه که باید امام در دوران سازندگی نهاد.

اما در میان این تصاویر همه تکران کننده و تکرانی آور، دلایلی نیز برای امیدواری، گفتم که، وجود دارد. هزمان با آخرین روزهای بررسی قانون اساسی که باید در مجلس موسسان منتخب مردم بررسی شود. آن قانون اساسی که خونهای شهیدان راه آزادی خواهد بود و ثمره همه آن مبارزات و هزمان با سخی بدیدی که آغاز شده است برای منتفی کردن مجلس موسسان یک نهاد پذیرفته شده جهانی برای تصویب قانون اساسی هر ملتی -، بسیاری از افراد از پیلای سکوت و لاک محافظه‌کاری بیرون خریده‌اند و روزهای آینده بی‌تردید شاهد بسیار گمان دیگر خواهیم بود که زبان باز می‌کنند.

به یاد بیاوریم که در همین دو هفته، در کنگره وکیلان دادگستری یک گروه مبارز و ایراندوست، و آگاه لب کشودند، یک استاندارد از مبارزان بیناد، اعلام کرد که ماندن بی‌فایده است و رها کرد، به دنبال فاجعه‌ای که برای

از ناآرامی‌ها و هرج و مرج‌ها که یادگار روز های مبارزه است، بهره گیرند و بار دیگر تکام بکشند و ملتی را به بند آورند و بار دیگر یک اندیشه آمد که براندیشه‌ها حکم راند، بار دیگر همان معیارها یکبار افتاد که «دمکراسی غربی است و دمکراتیک به درد ما نمی‌خورد» که چپا خطر اصلی‌اند. آنها با دین و با فرهنگ ما در جنگ‌اند. بار دیگر همان یکوئنگریا و همان کوششها برای به خط کردن جامعه و صد کردن و یکسان کردن و در قومی کسروهای - شبیه رستاخیز - قرار دادن. از ۴۴ بهمن تا امروز، مدام در این راه‌مام زده‌ایم. مدام از صف‌های بمبارانی های عیدفطر و عاشورا، از صف آن بهیم‌بیوسنگان افرادی خارج شده‌اند و می‌روند که تمام روشن - اندیشان، ادیبان و کارآگاهان، تمام آنها که باید در کار ساختن جامعه، با اندیشه‌های خود راه‌یابی کنند و رهنمائی، یا تحمل نیاورده، بروند، یا کنار نهاده شوند.

با افسوس، هر روز ناظر آئیم که به قدرتی رسیده‌ها، به آسانی زیر قول و قرار های محبت‌آمیز خود می‌زنند، گروه‌ها گروه از مرده مبارز و آگاه را به انگشت اتهام و افترا نشانه می‌گیرند.

- این یکی طومار نشان ادیبان و روزنامه نگاران و... را به خیال خود می‌نوازد و زیر رگبار مسلسل ناسرا می‌گیرد، وسیله‌اش نیز

در آستانه‌ی اعلام قانون اساسی تازه و ورود به دورانی دیگر از حیات خود، ایران ما، درگیر مسأله‌هایی شده است. اما همه‌ی این‌ها، سایل، همچون حوادثی که مدام این‌و و آن‌و رخ میدهد، رنگی از سیاهی ندارند، نومیدکننده نیستند، بل بسیاری از آنها در عمل امیدوار کننده‌اند.

وقتی مجسمه‌ها پائین کشیده می‌شدند، و ملت با همبستگی غربی که غرور آفرین است و تا سالها می‌توان پیدایش آورد و بدان بالید، یکصد بار رژیمی منحن خط بطلان می‌کشید و نقطه پایان می‌نهاد. وقتی ملت برپا خاسته، مرد جانفشانی‌هایش را می‌گرفت، جهانی از آزاد مردان و آزاداندیشان، آزادیشان، ناوابستگیان، جهان سومی‌ها و تمام نیروهای مترقی جهان، به شادمانی مشغول شدند، یکباره پیوندی کشف شد، میان ساکنان جوادیه و مردم بلوچستان فقر زده با فلسطینی‌ها، با کوبانی‌ها، با دوستداران آزادی در سراسر جهان.

یکباره ملتی که نیم قرن بود، خود را هم کرده بود، خویشین خویش را باز یافت، خود را با تمام نیروهایش، با عظمت پایداریش، پیدا کرد و شناخت. با خود اندیشیدیم رو به روشنائی داریم. نامش را بهار آزادی نهادیم، که بهار بود و آزاد شده بودیم...

اما، همچنان که روزها در پی روزها گذشت، دریافتم که گرفتاریها وجود دارد. دریافتم پیشاپیش و بیش از حد، دلخوش شده بودیم. دریافتم که هنوز کارها در پیش داریم که باید بکنیم.

وقتی همه‌ی بندها با آن سفاک و نظام جهنمی‌اش گمت و تازه ملت دریافت که میتواند از آزادیش بهره بگیرد، تازه خواست پس از جنگی طولانی، بر لب جوی نشیند و با آب زلال خستگی مبارزه و ستم‌دیدی را از خود دور کند، دید دیوهائی آب زلال را مدام گل‌آلود میکنند، فرصت طلبانی آمده‌اند که به جای قدرتمندان پیشین نشینند، تا از خستگی ملت از مبارزه و

رند زیاد می شوند!

هفته های آینده ، هفته های مساله است . منتظر خبرهای داغ خواهد بود . ترکیب فعلی دولت تصور نمیرود که تحمل چنین خودکامگی را داشته باشد .

مهمترین ویژگی هفته گذشته کوشش برای ساختن یک طبقه ممتاز بود ، آنهم که باید دور از قدرت بماند و تنها نظارت کند . این هفته ، هفته نشان دادن آنها بر سطح قدرت خواهد بود . و هفته بعد در نظر است ، هول هولکی قانونی که مهمترین ميثاق ملت و مهمترین قانونها خواهد بود و به قول دکتر مفتاح «تکلیف همه امور مملکت را روشن می کند» به تصویب یک گروه انتصابی رسانده شود ... و کار تمام .

اما این یک هشدار است . یک اتمام حجت برای همه ی آزاداندیشان و دل آگاهان و همه ی آنها که زندگی را به هر طریق - حتی در سوراخ موش - نمی خواهند . شاید سخن آخر باشد ، با این فشارها که دارد می آید ، هر بار میتوان «سخن آخر» باشد . اما باری باید گفت ما در یک گرداب افتاده ایم که اگر نیروهایی که به آزادگیشان - صرف نظر از مملکت و مرامشان - اعتقاد داریم ، مثل نهضت آزادی و مردمانش ، جبهه ملی ایران ، و کیلان دادگستری ، استادان ، معلمان ، دانشجویان ، خلاصه همه ی صاحبان اندیشه ، بخود نیایند و بیله محافظه کاری و مصلحت اندیشی را پاره نکنند ، بهیچ بهانه ای بخشیده نخواهند شد .

ملت در آستانه ی یک آزمون تاریخی است . با می توان با خودکامگی ، با به رخ کشیدن نیروهای تروریستی ، با خشونت ، با مستضعفین ، با گروههای فشار ... به بندش کشید ، یا نه ، و الان در آن لحظه ایم . یا ملت می اندیشد ، یا اندیشه و تفکر خود را به دیگران وامی نهد . یا خود حکومت می کند .

آنچنان که خواست انقلاب ، خواست توده ها و شمار تمام مبارزات بود ، یا دیگری را به جای خود ، برای اندیشیدن به جای خود می خواند .

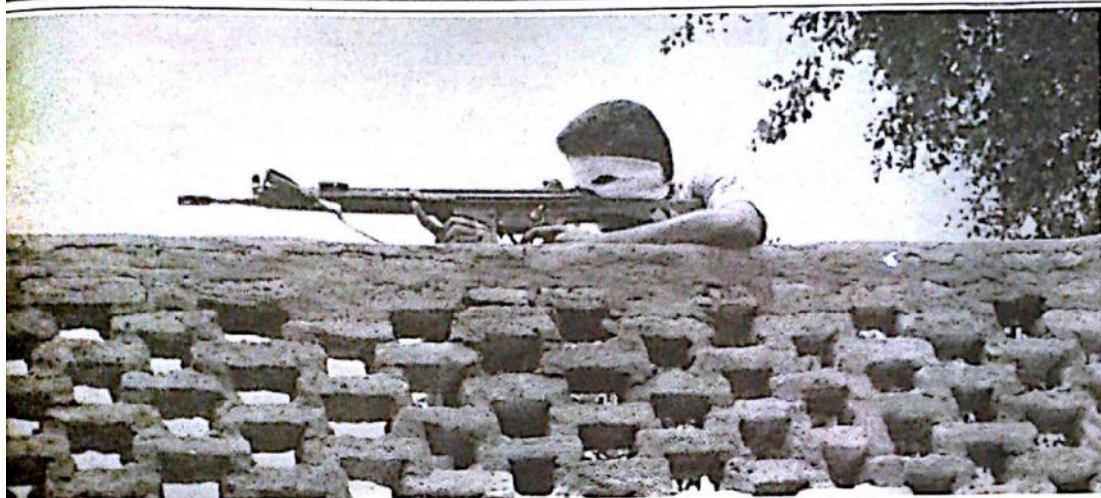
بقیه در صفحه ۷

اما وقتی با گروهی از همانها روبرو می شوند ، مطروشان می دانند و ضد انقلابیشان می خوانند . توجه کنید به رفتار بابیکاران ، به کارگران کار از دست داده ، به دیلمه های بیکار ، به کارآموزان اخراجی و ... که همه از مستضعفین معروفند ، که ظاهرا گروه حکومت کنند بر آنها تکیه دارند ، اما بحثی آنکه مساله خود را باز می گویند و عیبها را بر زبان می آورند ، با اشاره ی در صف ضدانقلابیون و کمونیستها و سرسیردگان رژیم سابق ، قرار می گیرند .

اما ؟ بندها دارد از زبانها می شود . نیم درصدیها دارند از تهایی بدر می آیند ، - اینها انسانهای آگاهی چون حقوقدانان و وکیلان دادگستری اند که با هوشیاری و حس مسئولیت می دانند که در چه لحظات حساسی قرار دارند که سبیه ها فراوان است و توطئه ها گونه گون ، حفظ وحدت ، مهمترین و بهترین راه حل مقابله با سبیه ها و توطئه ها است ، اما مشروط بر آن که این وحدت ؟ وسیله ی در دست گروهی برای قدرت نمایی و تثبیت قدرت خود و ایجاد یک طبقه ممتاز و از بین بردن دستاوردهای انقلاب نباشد . در اینجا اصلا روی نیروی آنها که از جود شاه و نظام پوسیده اش دلگرازند ، بنابراین هر حرکت متحد و مسئولی را بوجود خود می آورند ، حساب نمی کنیم . با آن محدودی که قصد مخالفت - برای مخالفت - با دستاوردهای انقلاب را دارند و منافعشان به خطر افتاده است ، سختی نداریم . آنها که در شادمانی مردمی وقتی شاه رفت و وقتی که حرکت مردم تمام شده آن نظام را به زباله دان تاریخ ریخت ، شرکت نداشتند ، در این محاسبه نمی گنجد . فقط آنها را در نظر داریم که در تمام حرکت های یک ساله اخیر - دست کم - حضور داشتند ، و اینک نگرانند که چرا آن نیرویی که باید صرف ساختن این جامعه باشد ، صرف جلوگیری از به قدرت رسیدن یک گروه تشنه قدرت شود که بقیه را به چیزی نمی گویند . باید صرف غنی کردن فشارهای اختناق آمیز ارتجاع شود .

مطبوعات پیش آمده و مدام وسعت می گیرند ، بسیاری از پیشوایان مذهبی و سیاسی و گروههای که ملاحظاتی آنان را از درگیری مستقیم با حکومت باز می داشت ، به میدان آمده اند . و خلاصه حساسیت موقع را - که هنگام تدوین و تصویب قانون اساسی باشد - درک کرده اند . جامعه دارد می پذیرد که به تصویب رساندن قانون اساسی که چندین نسل باید در پرتو آن زندگی کنند و در حقیقت فراری است که اتحاد یک ملت باهم می گذارند که چنین باشد و چنین رفتار کنند و چنان نکنند ، با شتاب مصنوعی و نفسی آزادخواهان فکور ممکن نیست و اینجا دیگر جای ملاحظه کاری نیست . باید مقاومت کرد . آنها که براه افتاده اند و می گویند مجلس موسان دفع الوقت است و بر اساس معیارهایی که معلوم نیست چیست گویند باید تا ۶۰ یا ۹۰ روز دیگر قانون اساسی داشته باشیم ، نمی گویند این عجله برای چیست و چرا ؟ کدام دلیل است که ملتی را از اظهار نظر و از انتخاب شیوه های متداول و دمکراتیک و پسندیده جهان برای تدوین چنین قانونی ، باز می دارد .

کدام حادثه در راه است که چنین با شتاب باید ، تن بدهیم . فرزندان ما را نخواهند بخشید که برای تعیین راه زندگی ما حتی چند روز وقت نداشتیم . و یا آنها از مانخواهند پرسید شما کور بودید ، نمی دیدید که پشت آن شتاب منافع گروهی خفته بود که مدام اوضاع را در حالت اضطراری فوق العاده نگه داشتند ، تابوتاند حکمیراند . جواب آنها را چه باید بدهیم ؟ آری ، امیدواریم از آنروست که غیر از توده به شدت تحریک شده و به انقیاد فکری گرفتار ، بقیه به طور جدی به فکر افتاده اند ، به نزدیک افتاده اند . دیگر ما خیلی تنها نیستیم . تنها مانده اند آن مردمان ساده که به حرکت آورده شده اند و مدام معامله می شوند و مدام بی آن که خود بخوانند و بدانند از آنها وسیله ی فشار می سازند ، پنگهایی می سازند و بر سر برگردان آنها فرو می آورند ، مدام آنها را بدرخ میکشند ،



آنچه در خرمشهر گذشت دل همه ایرانیان را به درد آورد . خرمشهر ، پس از آتش و خون در سوگ کشتگان

حدود دوازده هزار آسب فراوانی وارد می‌شود. خبرها و گزارشهای خبرگزاریها نیز موبد نظراتی است که کانون فرهنگی خلق عرب ارائه داده است. خبرگزاریها از جمله خبرگزاری رویتر و خبرگزاری آسوشیتدپرس در قسمتی از گزارشهای روز جمعه خود چنین نوشته‌اند: چند هزار عرب در برابر ساختمانهای دولتی در خرمشهر گرد آمده بودند و پس از تیراندازی، یک تانک انگلیسی «اسکورپیون» در برابر ساختمان فرمانداری مستقر شد. تفنگداران و پاسداران انقلاب کنترل پل اصلی بین خرمشهر و آبادان را در دست گرفته‌اند. تظاهرکنندگان خشکین که بسیاری از آنان تا کمر لخت بودند، چند دقیقه در برابر ساختمانها شماردادند و سپس به راهپیمایی پرداختند. طی این راهپیمایی آنها از محله عربهای شهر گذشته و به سوی مرکز شهر رفتند. پاسداران انقلاب که نقابهای سفید زده‌اند، در خیابانها و پست‌بامها مستقر هستند. جمعیت درحالی که شمار می‌داد از یک سنگر خیابانی پاسداران انقلاب گذشت و پاسداران برای جلوگیری از برخورد عقب‌نشستند. اما درستگر بعدی تیراندازی شدیدی آغاز شد و جمعیت متفرق گشت. جمعیت بار دیگر مسکوف خود را سازمان داد و به سوی مسجد اصلی عربها رفت و در آنجا نماز گرامرد.

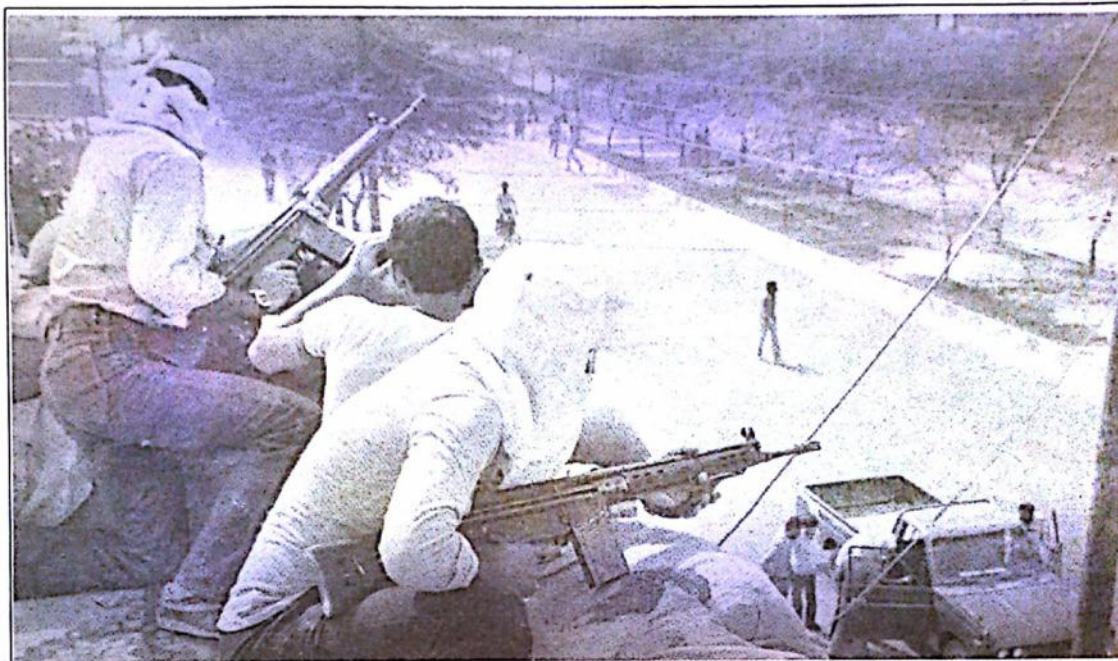
تبریز در سال گذشته که مسئولان آن‌روز گفته، اینها مردم تبریز نبودند، از مرزها آمده بودند! اما کانون فرهنگی خلق عرب، این داستان را دروغین خواند و در مطبوعات نوشت: «حقیقت امر همانست که برای خواستهای کاملاً منصفی خود ترمینال - که برای احتصاب زده بودند - توسط افسراد مسلح کمیته به داخل گمرک خرمشهر بوده که در نتیجه آن یک پاسدار کشته می‌شود.

درفردای آن روز موقع تشییع جنازه پاسدار کشته‌شده، گروهی دست به راهپیمایی زده و در ضمن خواستار نابودی خلق عرب و بسته شدن دفاتر فرهنگی و سیاسی خلق عرب می‌شوند. شهرآفشد می‌شود به نحوی که استاندار خوزستان وارد خرمشهر شده و با نمایندگان آیت‌الله شبیرخانیسی در محل فرمانداری تشکیل جلسه می‌دهند. این جلسه تا ساعت ۲ بامداد بطول می‌انجامد... در آن جلسه تصمیم تخلیه دفاتر فرهنگی و سیاسی خلق عرب بامهلت ۲۴ ساعت گرفته می‌شود اما در ساعت ۴ یعنی دوساعت پس از این تصمیم پورش وسیعی به دفاتر خلق عرب برده می‌شود که در طرآن اعضا این دفاتر که به عنوان اعتراض به سخنان دوازده حقیقت آقای استاندار خوزستان از مدتی قبل دست به تحمیل رده بودند کشته، زخمی و دستگیر می‌شوند و ده

خرمشهر، این شهر زیبای ساحلی، با آن مردم مهربان و عاطفی، پس از سنج و گید و نقد، در دهه اول ماه آذر بهار آزادی، آماج تیرهای خندانقلاب شد و به خون و غزا نشست. آن‌خونها که در خرمشهر ریخت، آن‌ستنها که بر خرمشهریان رفت، آن نارواهایی که بر مردم این‌بندر بزرگ جنوب‌یا، تحمیل شد، همه مردم ایران را نگران و دل‌آزده کرد. همه را غمگین کرد. دل نه فقط خرمشهر که همه ایران را به درد آورد.

فاجعه از بامداد روز چهارشنبه ۹ خرداد شروع شد و از آن‌روز تاکنون دهها کشته و زخمی برجای نهاده است. فاجعه آنقدر بزرگ بود که نه تنها روزنامه‌های بزرگ ایران، که به سرخسی روزنامه‌های جهان هم آن را در صفحه اول خود با تیترهای درشت گنجاندند.

اصل وریشه ماجرا، در مطبوعات، گنگ و غیر قابل درک جلوه‌گر شد. نمی‌دانیم ریشه‌یابی دشوار بود یا از سر احتیاط به ریشه‌یابی نپرداختند. خبرهای ضدونقیض بسیار بود. مطابق معمول آنچه مطبوعات نوشتند، با آنچه رادیو و تلویزیون پخش کرد، تفاوت بسیار داشت. و این شاید، بی‌مردن به‌کنه ماجرا را دشوار کرد. رادیو و تلویزیون شروع ماجرا را عبور چند تن از مرز عنوان کردند (بی‌شبهت نیست به تظاهرات



قومیت‌های ترک، کرد، لور، عرب، بلوچ، ترکمن، و رسیدگی به کشتار و حبس‌های خرمشهر از دیگر خواسته‌های آنهاست.

خرمشهر: از اولین روز زدوخوردها، به حالت تعطیل درآمد و درست به حالت تهران پیش از انقلاب، در دوره حکومت نظامی افتاده است. روزیکشنبه خبر رسید که بازار و مغازه‌های شهر همچنان بسته است و بر خلاف برخی گزارش‌ها شهر حالت عادی خود را باز نیافته است. نیز خبرهایی حکایت از آن داشت که متحصنان به علت گرمای طاقت‌فرسای جنوب وضع ناساعدی دارند. اما جمعیت همچنان نشسته است و دیگران نیز به آنها می‌پیوندند، چنانکه گروهی از جزیره «مینو» با پرچم سیاه بسوی خرمشهر روانه شدند و سینه‌زنان وارد مسجد گشتند و به بست‌نشتگان پیوستند.

در همین حال تیمار مدنی و نیروهای دولتی نیز مشغول تقویت موضع خویش‌اند. سران‌عشایر یکصد هزار نفری طایفه بعد از ظهر روزشنبه با تیمار مدنی ملاقات کردند و بنا به گزارش خبرگزاری پارس در این ملاقات سران‌عشایر با شعار «فترده صف، جان‌برکف، بسوی یک‌هدف» اعلام داشتند هدف ما جمهوری اسلامی است و در حفظ آن همه چیز خود حتما جان خویش را فدا خواهیم کرد.

وسمی است که می‌تواند از افراد دولتی تا افراد کانون فرهنگی خلق عرب را دربرگیرد، اما جالب است که ایشان علاوه بر «جبهه آزادی‌بخش اهواز» که مقر آن در بغداد است، «افراد کاملاً شناخته‌شده که هویتشان تعیین شده است مانند کمونیستها و ساواکی‌ها» را متهم کرده است که در این درگیری نقش داشته‌اند. نکته اینجاست که به‌زعم استاندار خوزستان کمونیستها و ساواکی‌ها با هم رفیق شده و همکاری می‌کنند! استاندار خوزستان همچنین تمرکز نیروهای عراقی را در مرز عراق و ایران در مقابل آبادان تأیید کرده است در حالی که حکومت عراق در اعلامیه کوتاهی این‌خبر را تکذیب کرده است.

در این میان متحصنان نیز که از روزجمعه با صدور قطعنامه‌ای حاوی خواسته‌های خود، در مسجد امام جعفر صادق (ع) بست‌نشته‌اند، خواستار محاکمه علنی مدنی استاندار خوزستان شده‌اند و او را مسبب اصلی بروز کشتار خلق عرب ملتان دانسته‌اند.

آنها همچنین اخبار رادیو و تلویزیون را دروغین خوانده‌اند و خواستار لغو سانورده‌اند، جمع‌آوری اسلحه از دست افراد غیرمسلح، رفع تبعیض و برقراری عدالت بین فارس و دیگر

گزارش خبرگزاریها بر خورده‌ائی را که چندماه پیش، در تهران و در شهرستانها، بین مردم و مأموران حومت نظامی اتفاق می‌افتاد: فرایند می‌آورد، این خبرگزاریها همچنین از قول آیت‌الله شبیر خاقلانی خبری درج کرده‌اند مبنی بر اینکه دولت از تحویل اجساد خودداری می‌کند، هر چند اعراب موافقت کرده‌اند که مراسم تدفین برگزار نکنند. خانه آیت‌الله خاقلانی برای سومین بار در روز جمعه مورد حمله قرار گرفت او حتی نتوانست است خواهر خود را که پنجشنبه پیش به مرگ طبیعی درگذشت به‌خاک بسپارد؛ زیرا دولت مراسم تدفین را ممنوع کرده است. آیت‌الله خاقلانی تیمار احمد مدنی را مشول حمله‌های مکرر به خانه خود معرفی کرد.

خبرگزاریها همچنین از قول آیت‌الله خاقلانی نوشته‌اند که چتها و هلی‌کوپترهای نیروی هوایی در روزهای چهارشنبه و پنجشنبه پنج‌دهکده عرب‌نشین را نزدیک مرز عراق بمباران کرده‌اند.

در حالی که بیشتر گزارشهای غیررسمی و خبرهایی که از قول مقامات و افراد غیردولتی نقل می‌شود، تقصیرات درگیری خرمشهر را به عهده مقامات دولتی می‌اندازند، تیمار مدنی ضدانقلابیون را متهم به این کار می‌کند. البته ضدانقلاب تعبیر

روزهای خون و گریه و شرجی...

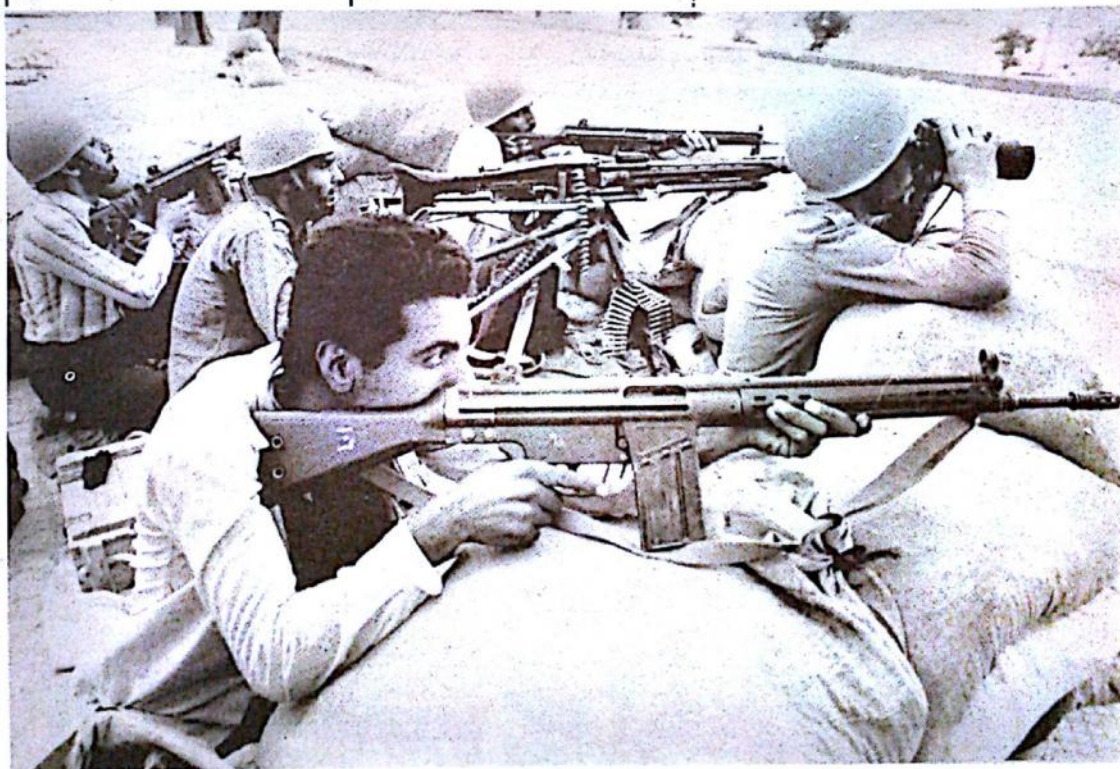
عکسها از : کاوه گلستان ، محمد صیاد



اندر کاری است که با سرافرازی می گوید
« نه ، احتیاجی به دخالت ارتش نیست ،
مردم مسلمان خرمشهر خود از شهر خود
دفاع خواهند کرد . » مردم را اینجور
به جان یکدیگر می اندازند .
فاجعه خرمشهر جوانیست که
می گفت : « بچه های عوضی شهرهای دیگر
را اینجا آورده اند تا کافر کشی کنند . آنها
حتی به بزهائمان نیز تیراندازی کردند .
آیا بز هم ضد انقلاب است ؟ »
فاجعه خرمشهر جواب حرف و
فریاد و خواسته را با گلوله دادن است .
کاری که تخصص رژیم مزدور پیشین
بود و ، خوشبختانه ، باعث شد تا باکله
سقوط کند و از بین برود .

پسر هشت ساله خود را که شدیداً مجروح
شده به بیمارستان آورده . زن ، درحالی
که به سر و روی خود می کوبد می گوید
« عزیزم ، خدا این را از کجا برایت
آورد ؟ » پدر سعی می کند روحیه اش
را قوی کند و به او می گوید « زود
خوب شو ، بچه ها منتظرند تا باهاشون
فوتبال بازی کنی . » پسر کوچک خوش
سیمای چند لحظه بعد روی تخت بیمارستان
می میرد . گریه ام می گیرد و از اتاق
بیمارستان بیرون می روم .
فاجعه خرمشهر زن جوانی است
که می گفت : « قبله ، قرآن ، نماز عربی
است ، چطور شده که حالا عرب خائن و
ضد انقلاب است ؟ آنهم در یک حکومت
اسلامی . این اسلام است ؟ »
فاجعه خرمشهر ، قدرتمند دست -

خرمشهر در آغاز تابستان : گرما ،
رطوبت هوا ، گرد و خاک و امسال : خون
و فریاد .
فاجعه خرمشهر جوان عربی است
که برادر خود را در درگیری های این
چند روزه از دست داده است .
می گفت : « لاله ای که از انقلاب
مردم ایران زوئیده ، اکنون تبدیل به
گیاهی شده که برای باقی ماندن احتیاج
به خون دارد . زمانی در سنج ، زمانی
در گنبد و امروز در خرمشهر خون
می مکد . خون مردمی را که سالهای سال
با صلح و صفا همسایه و همدم یکدیگر
بودند و دست بدست و دوش بدوش
یکدیگر شاه مزدور و بند و بساطش را
بیرون انداختند . »
فاجعه خرمشهر زن عربی است که



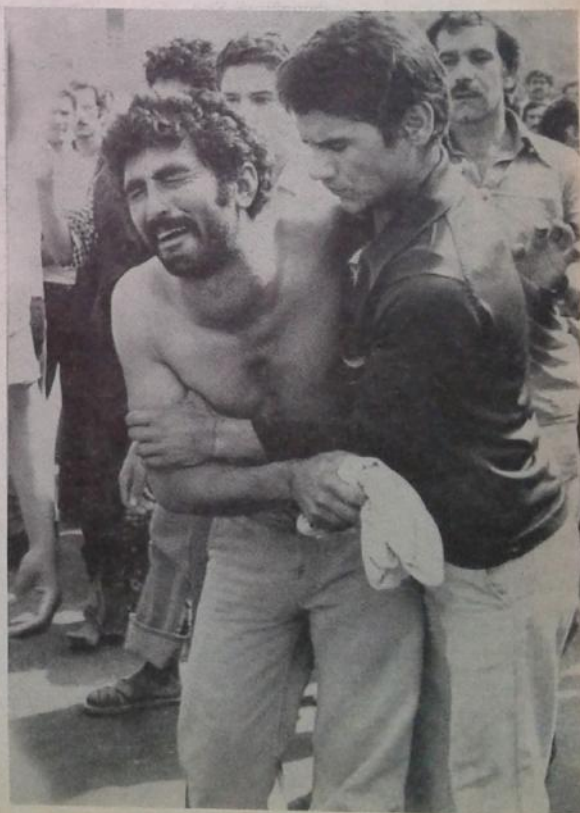
— چه کسانی در هدف ۳- تو نشسته اند، برادر ! —



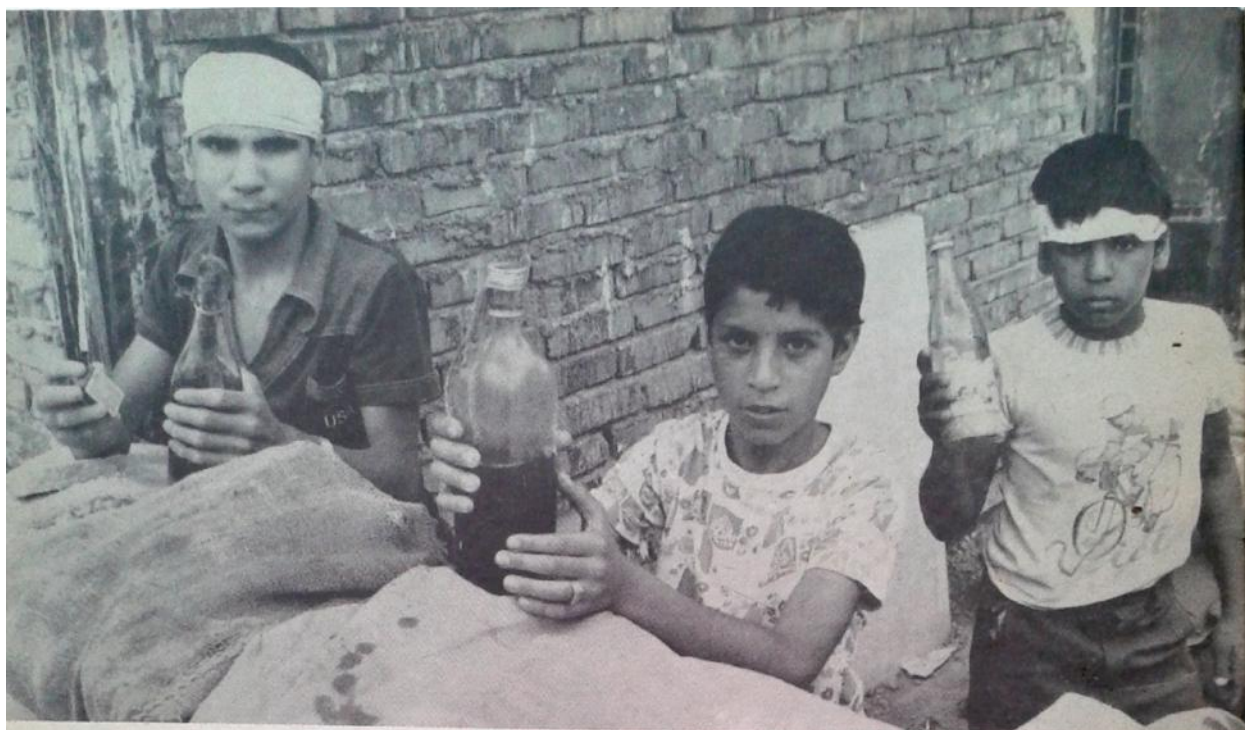
— ما نه نوکر بیگانه‌ایم . نه مسلح‌ایم . نه تجزیه‌طلب . نه ضد انقلاب .



— پالایشگاه ، نفت ، نخل ، لباس قاچاق ، اسلحه و روپند ...



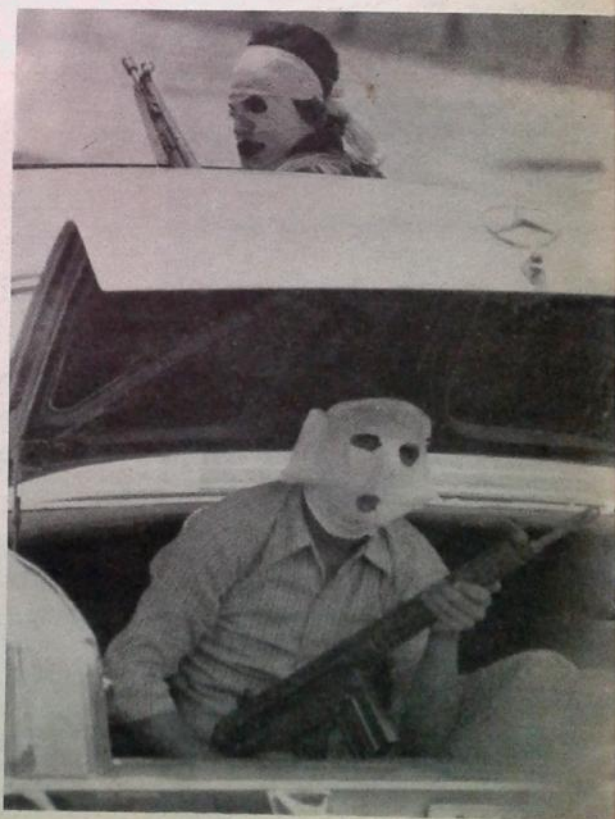
— اشک درد ... مگر ما چه گفته بودیم . تکرار روزهای سخت انقلاب .



— بازهم آن داستان کوکتل مولوتف و بچه‌ها . آن دفعه علیه نگهبانان طاغوت بود . این بار علیه کی ؟



— ماتم از دست دادن اوست .



— شهر در قبضه ماست که نفس را در قفس می‌کنیم !



— ما به خدا ضد انقلاب تیستیم ... ماهمه سرباز توایم ... ما از پیروان اسلامیم .



— حاصل جنگی برادرانه و خونریز، وحشیانه و بی رحم ...





منتفی شدن مجلس مؤسسان
اقدامی ضد دموکراتیک است .

عقب نشینی دولت از مواضع دموکراتیک

حسین رهرو

پس از قیام عده‌ای تلاش کردند با اختصاصی کردن رهبری مانع شرکت فعال نیروهای ضد امپریالیستی شوند

موج جدید تهاجمی از نظر شکل با حملاتی که تاکنون علیه آزادی و انقلاب صورت می‌گرفت تفاوت دارد .

از نظر شکل اجرا روندی که در چند هفته اخیر علیه آزادی شکل گرفت با حمایت آشکار مقامات مسئول چه در شورای انقلاب و چه در دولت همراه بود. این ویژگی نشان میدهد که گروههایی که از ابتدا می‌خواستند رهبری تمام ملی و تمام خلقی را اختصاص کرده و آنرا از سطح بیان مجسم دردها و خواسته‌های تمام ملت به سخنگوی يك گروه خاص تقلیل دهند تا حدی موفق شده‌اند و چه پیروزی در دنا کی .

باید افزود که آن بخش از رهبری که تاکنون و بارها در برابر این گونه عملیات ضد آزادی به دفاع از انقلاب و آزادی برخاسته بودند و در برابر اعمال دیکتاتوری يك گروه خاص بر تمام ملت مقاومت می‌کردند این بار - و مانعی دانیم چرا - همراه و همدوش دولت در برابر این تهاجم سکوت کرده‌اند .

فرایند کنونی از نظر محتوی نیز دارای اهمیت سیاسی - اجتماعی مهمی است . در يك جنبش ملی و دموکراتیک مانند انقلاب ملت ما - رهبری عبارت است از نهادی که چه در قالب يك شخص واحد و چه در قالب يك نهاد سیاسی مانند حزب یا جبهه - که با ارائه يك برنامه سیاسی فراگیر تمامی اقشار و طبقات ، سازمانها و گروههای گوناگون را صرف نظر از تنوع اختلافات و تمایزات عقیدتی در يك صف واحد بر اساس محور مشترك یعنی مبارزه ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری متحد کرده و خود به عنوان سخنگو و نماینده تمامی این اقشار

تدوین و تصویب قانون اساسی منتفی شده و طرح انتخابات شورا نیز به تدریج فراموش شده است. هیأت حاکمه در برابر خواسته‌های روزافزون مردم برای شرکت هر چه بیشتر در امور کشور به ایجاد سدهای دفاعی پرداخته و روز به روز از مواضع دموکراتیک انقلاب عقب‌نشینی می‌کند .

موج جدید تهاجمی به علت حمایت همه‌جانبه رهبری از اینگونه عملیات خصوصیت‌هایی فرارونده و گسترش‌یابنده یافته و مفهوم سیاسی آن از دایره مالوف و آشنای روزمره فراتر می‌رود .

رادیو و تلویزیون که با تبلیغات خود سعی کرده‌اند ترور آیت‌الله مطهری را به نیروهای دموکراتیک نسبت دهد و با يك کرشمه دوکار برآورد . مشی خجولانه رادیو و تلویزیون پس از ترور ناکام دوم چه خوب سیه روی کرد هر که در اوغش بود ، و به انکاء حمایت دستگاه حاکم ما شاهد بکارگیری رایج‌ترین و شناخته‌ترین ابزار استقرار دیکتاتوری سیاه یعنی تصفیه به دلیل اختلافات عقیدتی در کیهان بودیم و به دنبال آن شاهکار بی‌بدیل طنز سیاه سیاسی ، حمله ضد انقلابی عناصر برانگیخته به تظاهرات ضد آمریکائی روز جمعه گذشته ، نمایش حماقت و فرصت طلبی را به اوج رساند و ظاهراً حکایت همچنان باقی است .

در شرایط بحران اقتصادی از طرفی و ضعف دولت به دلیل بی‌برنامگی و حاکمیت دوگانه کمیته‌ها - دولت ، شورای انقلاب - هیأت وزراء فعالیت سازمان یافته نیروهای انحصارگرا نتیجه‌ای جز هرج و مرج و ظهور مجدد و رنگ شده فاشیسم نخواهد داشت .

در چند هفته اخیر زنجیری از حوادث یکدست با هدفی مشابه در کشور ماشکل گرفت . تهاجم همه‌جانبه و سازمان یافته به نیروهای آزادیخواه و دموکراتیک توسط دار و دسته های انحصارگرا چریانی است که از حمله به مطبوعات آزادیخواه تهاجم و وحشیانه به تظاهرات ضدآمریکایی روز جمعه رادیر میگیرد. تهاجم همه جانبه و حمله به سازمانها و تظاهرات ضد امپریالیستی از پیروزی قیام تاکنون موضوع تازه و بی‌سابقه‌ای نیست ، اما موج جدید تهاجمی چه در جریان تحریم مطبوعات و چه در جریان حمله خونین نیروهای هرج و مرج گرا به تظاهرات ضدآمریکایی ، این بار بی‌پرده و آشکار مستقیماً آزادی را آماج حمله برنامه‌ریزی شده و سازمان یافته خود قرار داده و با تشدید تنگ نظرانه‌ترین روانشناسی تحمیل‌گرایانه نه تنها آزادی بلکه انقلاب را به مخاطره انداخته است.

از سوی دیگر ما هر روز ناظر از دست رفتن نتایج انقلاب و عقب‌نشینی مداوم هیأت حاکم از مواضع ملی و مردمی هستیم . لجاجت و انحصارگرایی در گروههای خاصی از رهبری ، وحدت کلمه یعنی اتحاد نیروهای مردمی را در مبارزه با امپریالیسم و دیکتاتوری به خطر انداخته است و طراحان سیاست خارجی آمریکا چقدر باید شادمان باشند که تظاهرات ضد آمریکائی نیرو های ملی و مبارز به تحریک دار و دسته‌هایی مورد هجوم قرار می‌گیرد . از سوی دیگر دیدیم که چگونه یکی از هدفهای سیاسی اصلی انقلاب یعنی تشکیل مجلس مؤسسان برای

و طبقات، خصوصیتی تمام ملی می‌یابد. ما دیدیم که رهبری انقلاب ایران با ارائه يك برنامه سیاسی مبتنی بر سرنگونی سلطنت و مبارزه علیه تسلط امپریالیزم و با تکیه به قاطعیت و آشتی‌ناپذیری خود به خوبی از عهده‌ایفای این رسالت تاریخی برآمد.

اما پس از قیام ما شاهد تلاش گروه‌هایی بودیم که بادست‌ويز قراردادن اختلافات عقیدتی خواهان اختصاصی کردن رهبری بوده و مانع شرکت فعال و خلاق کلیه نیروهای ضد امپریالیستی در نهادهای مردمی و صحنه فعالیت سیاسی می‌شدند.

جریانات اخیر نشان داد که رهبری تا تأیید موج جدید تهاجمی بیش از پیش به سمت آنان کشیده می‌شود و این می‌تواند همبستگی ملی را به خطر انداخته در درون صفوف متحد خلق ما شکاف اندازد.

موج جدید تهاجمی دارای این ویژگی نیز هست که به علت فقر سیاست، فقدان برنامه سازنده و خلاق سیاسی - اقتصادی برای مسائل مملکت، از مبارزه سیاسی هراسان و گریزان بوده و سعی می‌کند مبارزه عقیدتی را به جای مبارزه سیاسی بگذارد. موج جدید تهاجمی با حمله به نهادهای دموکراتیک تحت عنوان و به بهانه مذهب در حقیقت فقر سیاسی خود را آشکار می‌کند.

زیرا هیچ نیرویی در جامعه ما خواهان مبارزه عقیدتی نیست. نیروهای سالم و ضد امپریالیزم خواهان مبارزه سیاسی هستند. آنها خواهان فضای باز و آزادی هستند که هر کس بتواند برنامه‌های خود را برای سازندگی کشور و بهبود زندگی مردم ارائه کند.

انحصارطلبان فرقه‌گرا از آنجا که فاقد هر نوع پیشنهاد سازنده و عملی برای مسائل مملکت هستند لاجرم تعصبات عقیدتی را دامن می‌زنند تا ناتوانی خود را پشت دیکتاتوری سیاه پنهان کنند.

گریز از مبارزه سیاسی براساس دامن‌زدن به اختلافات عقیدتی و مسلکی از طریق توسل به خشک‌اندیشی و تعصبات جاهلانه، ایجاد فضای ترس و روانشناسی ترور فکری، دروغ‌پردازی‌های تبلیغاتی و عوام‌فریبی از شیوه‌های رایج دیکتاتوری سیاه است.

دیکتاتوری سیاه، دیکتاتوری آشکار نیست، او از طریق دستگاه‌های شناخته‌مانند ساواک یا ارتش عدل نمی‌کند بلکه با ایجاد هیاهو، خواهان سیاست‌ناآیدگری مطلق بوده و هر نوع مخالفت را تحت عنوان «ارتداد» و «رفض» سرکوب می‌کند. دستگاه‌های سرکوب‌گر در این نوع دیکتاتوری بیشتر دستگاه‌های عقیدتی و ایدئولوژیکی است. در نمونه‌های شناخته این نوع دیکتاتوری مانند رایش سوم و یا حکومت مقلد موسولینی

هیأت حاکمه ناتوان، آنگاه که از حل مسائل اقتصادی و سیاسی عاجز می‌ماند، نارضایتی توده‌های ستم‌بر جامعه را به سوی دشمنان فرضی سمت داده و نیروهای مردم را علیه خود آنان بسیج می‌کند. آنچه مشخصه اصلی موج جدید

تهاجمی را که در چند هفته اخیر در مملکت ما شکل گرفته است - می‌سازد در حقیقت دیکتاتوری سیاه است. مکانیسم عملکردی در اینگونه نظام‌ها از فشارهای عقیدتی آغاز شده و با تحریک عناصر ناآگاه، نهادهای دموکراتیک مورد حمله قرار می‌گیرند. تاریخ سیاسی جهان‌ها

ظهور و سقوط این نوع دیکتاتورها را دیده است مخالفانی که ناصداقانه به یهودی بودن، کمونیست بودن، منافق بودن، متهم می‌شوند، روزنامه‌هایی که به علت زبان حقیقت‌گوی خود غارت می‌شوند، کتابهایی که سوزانده می‌شوند و سرانجام فضائی بوجود می‌آید که هر کس فکر می‌کند فردا نوبت اوست و در حقیقت این گونه حرکتها وقتی به راه می‌افتند ترور فکری را تا سطح ترور جسمی بالا برده و ترس از متهم شدن روان‌شناسی اصلی جامعه را خواهد ساخت.

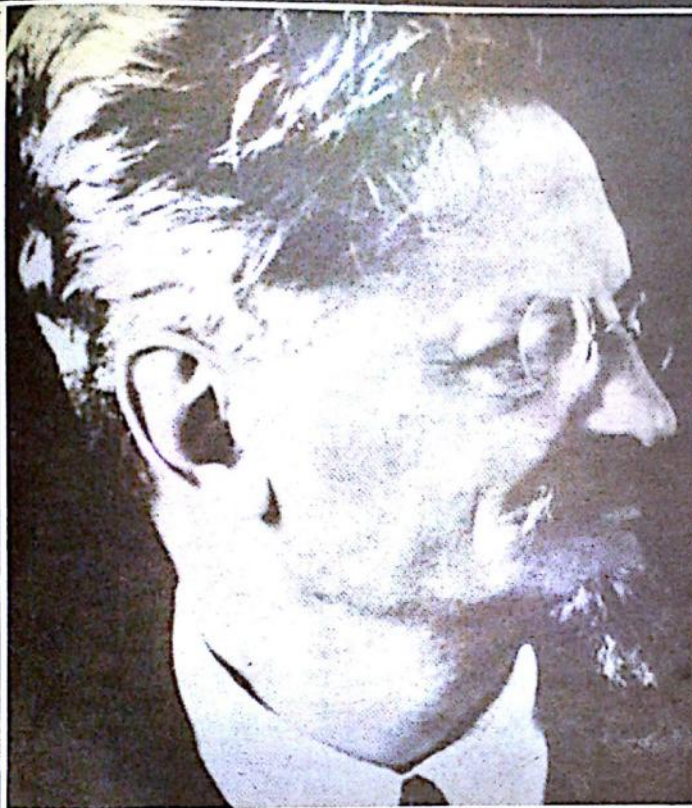
ما هنوز امیدواریم و یا تعایل داریم که امیدوار باشیم، رهبری با روشن‌بینی و درک ضرورت همبستگی ملی در برابر امپریالیزم، تسلط‌گرائیهای مشکوک و ضد آزادی را جلوگیری شود چرا که جامعه ما جامعه‌ای آسیب‌پذیر است و هیچ کس نباید مسئولیت تکرار فاجعه ۲۸ مرداد ۳۲ را به عهده بگیرد.

«امیر کبیر» منتشر کرده است:

«صدای پای دگرگونی»

مجموعه مقاله‌های
«حسین مه‌ری»

- روایت‌های نو... فکرهای نو...
- برداشت‌های نو...
- شرح جریان‌های فکری جدید در غرب...
- شرح بی‌عاری‌های غرب...



نظر لئون تروتسکی درباره آزادی مطبوعات و حضور طبقه کارگر

حملاتی که چندی پیش علیه آزادی مطبوعات جریان داشت، بالاخره با تعطیل آژانس‌ها - بمدت یک هفته - و کنار گذاشتن بخشی از هیات تحریری کیهان و حملات همه‌جانبه رادیو و تلویزیون به مطبوعات کشور به اوج خود رسید و بدین ترتیب مسئله آزادی مطبوعات را به یکی از محورهای مهم مبارزه برای دموکراسی بدل کرد.

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر، مقاله‌ای تاریخی است که در طی آن، لئون تروتسکی موضع مارکسیسم انقلابی را نسبت به آزادی مطبوعات روشن می‌سازد. تروتسکی در این مقاله روشن می‌سازد که هرگونه گواشی برای تحدید آزادی مطبوعات، حمله به حقوق دموکراتیک بطور کلی است و زمینه را برای اختناق دردوره بعد آماده می‌سازد. در واقع، تحدید آزادی بطور اعم و آزادی مطبوعات بطور اخص، حمله به دست‌آوردهای انقلاب است و تیشه بریشه انقلاب می‌زند. این حملات، در صورت پیروزی، عواقب وخیمی برای طبقه کارگر و انقلاب دربر خواهد داشت.

تروتسکی این مقاله را در سال ۱۹۳۸ در پاسخ به حملاتی نوشت که از جانب حزب کمونیست علیه آزادی درمکزیک هدایت می‌شد.

این مقاله، سی و هشت سال بعد، اینبار در دوران انقلاب پرتغال در این کشور منتشر گردید. در سال ۱۹۷۵، سران ارتش و حزب کمونیست پرتغال دست به حمله وسیعی به آزادی مطبوعات زدند و روزنامه ریپوبلیکا، نشریه حزب سوسیالیست

لئون تروتسکی

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر

آزادی مطبوعات و طبقه کارگر، پاسخی فاطح به حملاتی است که نسبت به آزادی مطبوعات صورت می‌گیرد.

این مقاله، از مجله هفتگی اینترکانتینال پریس (چاپ نیویورک)، شماره ۹ ژوئن ۱۹۷۵ ترجمه شد و در پیام دانشجوی شماره زمستان ۱۳۵۴ و بهار ۱۳۵۵ برای اولین بار منتشر گردید.

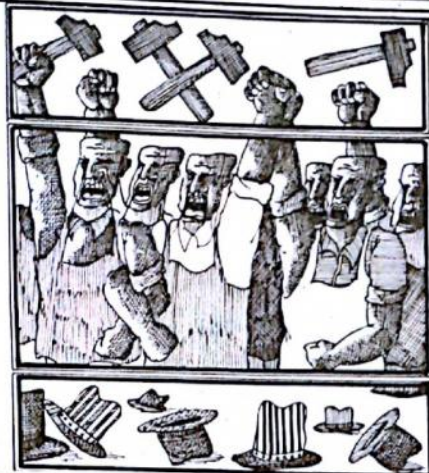
این کشور توفیق گردید. در آنجا کارگران، به تحریک حزب کمونیست، دست با شغال روزنامه زدند و هیئت تحریریه روزنامه را کنار گذاشتند. هیئت تحریریه روزنامه ریپوبلیکا دست به انتشار این روزنامه بطور زیرزمینی زدند، و مقاله آزادی و طبقه کارگر را در پاسخ به حملات حزب کمونیست به آزادی مطبوعات، که بنام مارکسیسم صورت می‌گرفت، انتشار دادند که با استقبال کم نظیری مواجه گشت.

این مقاله، با اینکه در رابطه با فعالیت‌های ضد دموکراتیک حزب کمونیست در سال ۱۹۳۸ در مکزیک نوشته شده، لکن محتوای سیاسی آن به جریان حمله به مطبوعات در ایران مربوط است. مشخصاً با تکیه بر اصول و اندکی تغییر در جزئیات،

در حال حاضر درمکزیک، یک در رشته مبارزات بر ضد مطبوعات ارتجاعی جریان دارد. این حمله توسط رهبران کنفدراسیون کارگران مکزیک و یا بطور مشخص تحت رهبری شخص آلفای لومباردو تولدانو هدایت می‌شود. هدف «تحدید» مطبوعات ارتجاعی است؛ با افراد آن‌ها تحت سانور دموکراتیک و یا بطور کلی توفیق آن‌ها. سندیکاهای کارگری را برای این جنگ بسیج کرده‌اند. دموکرات‌های شاناپذیری که تجربه مسکوی استالینیت فاش‌شان کرده و توسط «دوستان» م. پ. او. (پلیس مخفی شوروی) رهبری می‌شوند، از این مبارزه که نامی جز خودکشی برای آن پیدا نمی‌توان کرد، استقبال کرده‌اند. در واقع پیش‌بینی این امر غیرممکن نیست که در صورت پیروزی این مبارزه و حصول نتایج عملی که سخت به مذاق لومباردو تولدانو مزه کرده، عواقب نهایی آن پیش‌از همه متوجه طبقه کارگر خواهد شد.

نظری و تجربیات تاریخی هر دو برای این حقیقت شهادت می‌دهند که هرگونه تحدید دموکراسی

وسیع‌ترین آزادی بیان و آزادی مطبوعات و تشکیل اجتماعات می‌تواند شرایط مناسب را برای بشرد نهضت انقلابی طبقه کارگر بوجود آورد. این ضروری است که مبارزهای شدید علیه مطبوعات ارتجاعی بعمل آید. ولی کارگران نمیتوانند اجازه دهند که مشت سرکوب‌کننده دولت بورژوازی جانشین مبارزاتی شود که خود باید از طریق سازمانها و مطبوعات خودبدان دست بزنند. ممکن است امروز چنین به نظر آید که دولت نسبت به سازمانهای کارگری «روی خوش» نشان می‌دهد، و شی فردا، ممکن است حکومت بدست ارتجاعی‌ترین عناصر بورژوازی بیفتد، امری که بناچار اتفاق خواهد افتاد. در آن صورت، تمام قوانین تحدیدکننده موجود، برضد کارگران بکار گرفته خواهند شد. تنها ماجراجویانی که به فکر هیچ چیز جز احتیاجات لحظه‌ای نیستند به وجود چنین خطری بی‌اعتنا هستند. مؤثرترین راه برای مبارزه با مطبوعات بورژوازی گسترش مطبوعات طبقه کارگر است. البته، نشریات زردی در ردیف الیابیولار قادر بانجام چنین وظیفه‌ای نیستند. چنین ورق‌بارهایی جانی درمیان مطبوعات کارگری، انقلابی و یاحتی مطبوعات معتبردموگراتیک ندارند. نشریه الیابیولار در خدمت جاه‌طلبی شخصی آقای لومباردوتولدانو است که اولیز به نوبه خود درخدمت بوروکراسی استالینستی است. روش این روزنامه دروغ است و توثیق به بگیر و بند و تحریف عقاید که همانا روش تولدانو نیز هست. روزنامه تولدانو نه برنامه‌ای دارد و نه عقیده‌ای. واضح است که چنین ورق‌بارهای هرگز نمیتواند حتی یکواکشی سالم در طبقه کارگر ایجاد کند و پروتاریا را از اطراف مطبوعات بورژوازی دور و بسوی خود جلت کند. لذا، به یک نتیجه اجتناب‌ناپذیر می‌رسیم آن اینکه مبارزه علیه مطبوعات بورژوازی بایرون-انداختن «رهبران» منحص از سازمانهای طبقه کارگر آغاز می‌شود، بخصوص باآزادساختن مطبوعات کارگری از قید لومباردوتولدانو و سایر جاه‌طلبان بورژوازی. پروتاریای مکررک باید روزنامه صادقی داشته باشد که احتیاجات او را بیان کند، از منافعش دفاع کند، افشایش را وسیع گرداند و راه را برای انقلاب سوسیالیستی درمکررک هموار کند. این چیزی است که روزنامه کلیو در نظر دارد انجام دهد. لذا، ما کار خود را بااعلام جنگی سخت علیه لاف‌زنی دوزخی بناپارتیستی تولدانو آغاز می‌کنیم. در این کوشش خود، ما به انتظار حمایت تمام کارگران مترقی، مارکسیست و دموکراتهای واقعی هستیم. ۲۱ اوت ۱۹۲۸	تحول را داریم و آن خفقان نفرت‌انگیزی است که برآزادی سخن مطبوعات هم اکنون در اتحاد شوروی حکومت می‌کند. این خفقان ربطی به منافع دیکتاتوری پروتاریا ندارد. بلکه برعکس، برای این طرح شده است تا در مقابل مخالفت کارگران و دهقانان از منافع فشر جدید حاکم محافظت کند. از همین بوروکراسی بناپارتیستی درمسکو است که آقای لومباردوتولدانو و شرکاء میمون‌وار تقلید می‌کنند و در نتیجه حیات سیاسی خود را با منافع سوسیالیسم یکی می‌گیرند. وظایف واقعی دولت کارگری این نیست که بدورگردن انان عمومی فساد پلیس بیندازد، بلکه برعکس اینست که آرا ازبوغ سرمایه آزاد کند. این کارتنها از طریق ترارادان وسایل تولید منجمه وسایل تولید اطلاعات عمومی، دراختیار کل جامعه صورت می‌گیرد. مولفی که این قدم اساسی سوسیالیستی برداشت شد، باید به تمام تمایلات موجود در انان عمومی که علیه دیکتاتوری پروتاریا دست به اسلحه نبرده‌اند فرصت داد تا آزادانه عقاید خود را بیان کند. این وظیفه دولت کارگری است که به تناسب تعداد اعضایشان، وسایل فنی مورد لزوم مانند کاغذ، وسایل چاپ و حمل و نقل را دراختیارشان قرار دهد. یکی از علل اصلی انحطاط دستگاه دولتی اینست که بوروکراسی استالینستی حق انحصاری مطبوعات را در دست دارد که تمام دست‌آوردهای انقلاب اکثر را درخطر ویرانی محض قرار داده است. اگر غرض ما پیداکردن نمونه‌هایی از نفوذ مخرب کمونیست در نهضت‌های کارگری کشورهای مختلف باشد، باید بگوئیم، فعالیت کنونی لومباردوتولدانو یکی از شگفت‌ترین آنهاست. در واقع تولدانو و طرفدارانش می‌گویند که وسایل و روش‌هایی را وارد سیستم بورژوا - دموکراتیک کنند که ممکن است در شرایط موقت، تحت یک دیکتاتوری پروتاریالی اجتناب‌ناپذیر باشند. علاوه بر این، آنها درواقع این روش‌ها را از دیکتاتوری پروتاریا به وام نمی‌گیرند، بلکه برعکس آنها را از بناپارتیست‌هایی که غاصب این دیکتاتوری هستند بهاربه می‌گیرند. بعبارت دیگر، آنها برای بورژوا - دموکراسی مریض و بروس بیماری بوروکراسی استالینستی درحال زوال را تزریق می‌کنند. دموکراسی بی‌رقب دکریک را دوخطرکننده و دائم از دوجبهت مختلف تهدید می‌کند: اول، امپریالیسم خارجی و دوم، ماموران ارتجاعی داخلی که پرتیراژترین نشریات را دراختیار دارند. ولی آدم باید تور و کونون باشد که تصورکنند که بانویف مطبوعات ارتجاعی، کارگران و دهقانان قادر خواهند بود خود را از قید نفوذ عقاید ارتجاعی خلاص کنند. درحقیقت تنها	درجامعه بورژوازی، درتحلیل نهایی درست‌مانند وضع هرگونه مالیات که همواره برگرد طبقه کارگر سنگینی خواهد کرد، پیوسته متوجه پروتاریا خواهد بود. دموکراسی بورژوازی تا آنجا بدرد پروتاریا می‌خورد که راه را برای توسعه مبارزه طبقاتی بگشاید. در نتیجه هر «رهبری» از طبقه کارگر که دولت بورژوازی را به سلاح کنترل انان عمومی بطور اعم، و کنترل مطبوعات بطور اخص تسلیح کند، بمعنای دقیق کلمه خائن است. در تحلیل نهایی، تشدید مبارزه طبقاتی جناحهای مختلف بورژوازی را بسوی توافق سوق میدهد. آن وقت آنان دست به تصویب قوانین ویژه‌ای می‌زنند، انواع تضییقات را فراهم می‌کنند و سانسورهای «دموکراتیک» علیه طبقه کارگر به مورد اجرا می‌گذارند. هر کسی که هنوز این مطلب را نفهمیده باشد باید از صفوف طبقه کارگر بیرون برود. بعضی از «دوستان» اتحاد شوروی اعتراض کرده خواهند گفت «ولی بعضی مواقع دیکتاتوری پروتاریا مجبور می‌شود که به اقدامات ویژه‌ای دست بزند، علی‌الخصوص علیه مطبوعات ارتجاعی». ما پاسخ می‌دهیم «در اصل این اعتراض به اینجا ختم می‌شود که انسان سعی کند یک دولت کارگری را بایک دولت بورژوازی یکی بگیرد. باوجودیکه مکرر یک کشور نیمه مستعمره است لکن در عین حال یک دولت بورژوازی هست و بهر طریق یک دولت کارگری نیست. ولی حتی از نقطه نظر منافع دیکتاتوری پروتاریا، اقداماتی نظیر توقیف مطبوعات بورژوازی و سانسور آنها، ابداع یک برنامه و یا یک اقدام مطلوب نیست. اقداماتی از این دست، تنها بمنزله حرکتی است زشت اما موقت و اجتناب‌ناپذیر.» پروتاریا پس از کسب قدرت، ممکن است مجبور شود برای مدتی معین اقدامات خاصی علیه بورژوازی بکند، یعنی اگر بورژوازی علنا رفتاری یاغیانه نسبت به دولت کارگری در پیش گیرد. در آن صورت تحدید آزادی مطبوعات نیز به همراه سایر اقداماتی که درجنگ داخلی اتخاذ شوند عملی خواهد شد. طبیعی است که اگر انسان مجبور شود هواپیما و توپخانه بر علیه دشمن بکار گیرد، نمیتواند بهمان دشمن اجازه دهد که مراکز خبری و تبلیغاتی خود را دراردوی مسلح پروتاریا حفظ کند. باتمام این احوال، دراین مواقع نیز، اگر این اقدامات خاص تا آن اندازه گسترش یابند که بصورت انگوئی درآیند، این خطر را خواهند داشت که از کنترل خارج شوند، و بوروکراسی کارگری یک حصار سیاسی بدست آورد که بنوبه خود یکی از عوامل انحطاط دولت کارگری خواهد شد. ما در مقابل خود مثال زنده‌ای از چنین قانون
---	--	---



گزارشی از خانه کارگر و سخنان کارگران بیکار خانه آنان که دردشان یکی است

جلوی درخانه کارگر مطابق معمول خلوغ است. پراست از رفت و آمد انسانهایی که از طبیعتی ترین حقتان، حق کار کردن، محروم شده اند. فضا، فضای پریش است و اعتراض، فضای خشم و رنج مردمی است که باخون خود رژیم را بر انداخته اند و از این تحول هوز نصیبی نبرده اند. در خیابان ابوریحان بر در و دیوار خانه کارگر انواع اعلامیه ها و پوسترها را می توان دید که کارگران را به شکل، وحدت و مبارزه می خواند و بروی دیوار به درشتی نوشته اند: کارگر، بر سر اسلام حامی نوست. دموکراسی کارگری جدومرزی ندارد و می توان از فضای خانه کار' دموکراسی آینده را دید که سرشار از امکان رشد و شکوفایی است تا غم نان انسان را از حقیقت انانیش دور نکند و از تکامل اندیشه باز ندارد.

چهره ها خشمگین، سرخی افریده بیشتر پرشگر و پر خاشخو... به شانه یکی می زنم و میگویم خبرنگار تهران مصور هستم آمده ام گزارش تهیه کنم. بانا باوری نگاه می کند و می گوید صبر کن. حرفش را با رقیقت تمام می کند و باهم بدخل ساختمان می روم. از چند پله پائین می روم و از راهروی نیمه تاریکی می گذریم. درود یوار را نگاه می کنم که خالی است و چند خبر از کارگران اخراجی به تخته اعلانات زده اند و تنها یک شعار بازگوی تمامی حرکتی است که

آغاز شده است. « چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است. »
این سرآغاز راه یوینی است که آهسته روشتتری را نوید می دهد. در گوشه و کنار راهرو کارگران بیکار و شاغل در گروه های سه چهار نفری ایستاده اند و حرف می زنند. حرف نمی زنند درددل می کنند. کارگری که باهم داخل ساختمان شده ایم با کسی شروع به حرف زدن می کند و من فرصت می کنم که چند لحظه بیشتر به اطرافم خیره شوم. جوان لاغر اندام و رنجوری دشتن را به دیوار تکیه داده است و بانمی چند از کارگران حرف می زند، نگاهش را به زمین دوخته است و گویی به بانگی بلند فکر می کند: « ششاه است که از دست پدر و مادرم فراری هستم و چون خرجی ندارم به آنها بدهم. اینجا مانده ام و از آشناها فرض می کنم، نان خالی و آب می خورم. حتی قادر به گرفتن تاید و شستن لباس خودم نیستم. دولت می گوید صبر کنم. آیا صبر فقط برای کارگر است چرا به بقال و به بازاری به دکتر نمی گویند که صبر داشته باشند. به پدر گورم چگونه بگویم صبر کند. ششاه صبر کرده و دیگر نمی تواند صبر کند. »

یکی از کارگران مخاطبش با صدای خشم آلود به صخره تکرار می کند: صبر کنید، صبر انقلابی داشته باشید. منی صبر انقلابی را هم ما نفهمیدیم. لابد دولت هم در مقابل حمله های وحشیانه غو نظواران

حامی سرمایه دار به کارگران صبر انقلابی نشان می دهد. دولت بان نشان دادن صبر انقلابی از خودش دوباره پای خولخواران امیربالیسم را به ایران باز می کند. با وجود فقر و بدبختی که زندگی ما و بچه هایمان را تهدید می کند صبر می کنیم ولی دولت چکار می کند؟ به سرمایه دارها کمک می کند. هفت میلیارد تومان وام به آنها می دهد ولی وقتی که ما ۴ میلیون نفر کارگر بیکار از دولت می خواهیم که طرح پیشنهادی ما را در مورد وام بیکاری تصویب کند در جواب میگوید پول نداریم و از طرف دیگر به حق و به لیرنگ مقدار جزئی پولی به بعضی از کارگران می دهد به عنوان وام و با این عمل قصد دارد که صفوف متشکل ما را متلاشی کند تا ما نتوانیم به خواستهای برحق خود برسیم. »

در کلامش ناامیدی نهفته است. بهتر بگویم امیدش را از بهبود زندگی در شرایط کنونی از دست داده است لیکن جستجویش برای راههای نوین شاید از همین جا آغاز شود مگر نه اینکه سؤال آغاز پاسخ است؟

کارگر اولی حرفش تمام شده است. شرم آلوده می بزد معطل شدی ها... با هم وارد اتاق نسبتاً بزرگی می شویم. چندمیز چوبی مستطیل بزرگ و چندین صندلی انانیه اطاق را تشکیل می دهند. اطاق بزر است از کارگران بیکار. در مقابل نگاه های پراسان با سرعت می گوید خبر نگار است، خبر نگار

تهران مصور است، زحمة می‌یجد خبرنگار است، می‌خواهد ازما بنویسد. در يك لحظه دهها نفر دورم جمع می‌شوند. يك نفر بانایاوری می‌گوید کسارت خبرنگاریت کو؟! کارت ندارم و از او می‌خواهم که با دفتر مجله تماس بگیرد. دیگری می‌گوید بایا بشن می‌خواهد. رفیقش را صدا می‌زند و می‌گوید کاغذ و قلم بیاور و همه چیز را بنویس.

به‌عنوان نماینده شورای مؤسس مرکزی اتحادیه‌های سراسری کارگران پروژه‌ای، بیکار و اخراجی ایران سخن می‌گوید. سیه‌چرده و لاشر است. پیراهن سیاهی به تن کرده. صدایش قاطع و مملو از خشونت است. خشونت انسانی که بازمی‌رایخ اولین گام‌های استوار را در تهنات راه موجود گذارده است. از چگونگی تشکیل شورای مؤس می‌گوید: «بعد از يك سری مبارزاتی که تك تك شهرستانها انجام دادند و نتیجه‌ای نگرفتند ما تصمیم گرفتیم که يك تشکیلات سراسری بوجود بیاوریم. نمایندگان شهرستانها را دعوت کردیم آمدند و نشستیم و حول مسائل بیکاری و خواستهای خودمان به‌روز مشورت کردیم، بعداً تصمیم گرفتیم که هر گونه حرکتی سراسری باشد.»

شعار روی دیوار

تنها شعار روی دیوار دوباره به ذهنم خطور می‌کند: «چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است.» و او ادامه می‌دهد: «در قبال این تصمیم بود که روز اول ماه مه را برای اعتراض باینکه طرح مانع‌الصوب نمی‌شود راه‌پیمایی کردیم. چون به مشکل بیکاری و مساله کارگران بی‌توجهی می‌شود راه‌پیمایی کردیم.»

پهلودشتش آتشین را می‌کند و می‌گوید یگو چقدر به‌ما حمله کردند. صدایی از بالای سرم می‌گوید: «ما باکمال نظم حرکت می‌کردیم و تمام شعارهایمان در مورد اتحاد و همبستگی بود. نیروهای مرتجع و فاشیست باکمال بیشرمی چندین بار به‌ما حمله کردند و آنها که در لباس اسلام سنگسرمایه‌داران را به‌سینه می‌زدند خواستند که صفوف منظم ما را درهم بکوبند.»

سخنگوی اولی به‌علامت تایید سرش را تکان می‌دهد. صورتش درهم می‌رود می‌گوید: «در این برخوردها، چندین ده‌نفر از برادران ما بوسیله مشتها، زنجیرها و چاقوهای آنها مضروب شدند. آنها جلوی حرکت ما را گرفتند و ما برای اینکه برخوردی بیش نیاید جلوی بانک قطنامه خودمان را صادر کردیم ... و با انضباط کارگری متفرق شویم.»

سرشار از اعتماد

این جمله آخری را مفروانه می‌گوید. صدایش سرشار است از اعتماد به نیروی خود و هم‌قطاران.

پیرمرد لاغر اندامی جلو می‌آید و از رفیقش که پهلوی من ایستاده گریخت می‌خواهد. چهره‌اش چروکیده است، دندانهای زرد و پشت خمیده‌ای دارد. سیکارش را روشن می‌کند. بقیه با احترام به او نگاه می‌کنند. نگاهی به من می‌اندازد و پرسشگرانه به دیگران خیره می‌شود. می‌گوید: خبرنگار است. سندی چوبی مارا جلو می‌کند و می‌نشیند. کارگر جوانی برپایان جای می‌آورد، لیوان پلاستیکی، آبی رنگ را جلوی می‌گذارد و سخاوتمندانه می‌گوید: بخور آبچی ... و بلافاصله گلابه‌اش از میوعات واز رادیو و تلویزیون شروع می‌شود. کمتر از همة از آنها نوشته می‌شود. کمتر از همة آنها را نشان می‌دهند ... شاکي است که رادیو و تلویزیون کاملاً آنها را نادیده گرفته است. خودش فکر می‌کند برای این است که حرف حق می‌زنند و در نتیجه دولت نمی‌خواهد افکار عمومی به‌طرف آنها جلب شود. با لهجه شیرین ترسکی می‌گوید: «ما این اعمال را محکوم می‌کنیم و آنها را اعمال ضد کارگری می‌دانیم. برای چندمین بار مصرأ از دولت خواستاریم که این اژدهای خونخوار سانور را از روی تشکیلات رادیو و تلویزیون بردارد!»

آنطرف‌میز منت محکمی بر میز کوبیده میشود و کسی می‌گوید این حرفها را می‌زنید که به‌ما برچسب کمونیستی می‌زنند. پیرمرد در مقابل خشونت هم‌درش سرش را به آرامی تکان می‌دهد و زیر لب نجوا می‌کند: اگر نگوییم باز هم برچسب می‌زنند. ما باید حقیقت را بگوییم.

بحث ادامه پیدا می‌کند ... گروهی تکرانند و بی‌اعتقاد. با اینکه حتی زنجیری هم برای از دست دادن ندارند در گفتارشان محتاطند. آنها که حرف می‌زنند گویی جانشان به لب رسیده است. راه درمان دردهایشان را بخوبی می‌شناسند و با امیدی که از انقلاب داشته‌اند حیرانند که چرا قدمی در راه بهبودی برداشته نمی‌شود. پرسش‌ها و پاسخها با شور و پرتوان تکرار میشوند. چرا بانکها را ملی نمی‌کنند؟ چرا سرمایه‌های کارخانه‌ها و شرکتها را سرمایه‌داران را ملی نمی‌کنند؟ یکی به‌سادگی می‌گوید: آخر سرمایه‌دارها نیستند، فرار کرده‌اند می‌خواهند آنها را برگردانند تا کارخانه به‌راه بیفتد!

صدای خشمگین کارگری جوان بر می‌خیزد... «حواس کجاست... تعدادی از شرکتها و کارخانه‌های موجود فعلاً به‌دست کارگران اداره می‌شود. این نشان می‌دهد که اگر کارگران امور کارخانه‌ها را بدست خود بگیرند توانایی این را دارند که خیلی بهتر از سرمایه‌داران کارخانه یا شرکت را اداره کنند. بایک مقدار جزیی کمک خودمان می‌توانیم

کارخانه را برآه بپیلندازیم. دولت بهتر است به‌ما کمک کند نه به‌سرمایه‌دارها ...»

جان کلام

بخوبی می‌دانند که چرخ اقتصاد تنها با دستهای پرتوان آنها به حرکت درخواهد آمد و نمی‌دانند چرا از دستهایشان، از مفرهاشان استفاده نمی‌شود.

پیرمرد لبخند می‌زند سیکار دیگری روشن می‌کند و سایشگرانه به کارگر جوان خیره می‌شود. جان کلام را شنیده است. زحمة می‌کند: اداره کارخانه‌ها به‌دست کارگران!

نظرش را راجع به شرکت کارگران در تدوین قانون کار و قانون اساسی می‌پرسم می‌گوید: «خیلی‌ها امروزه سنگ به‌سینه می‌زنند و از کارگر دفاع می‌کنند ولی در اصل ما کارگران خواستار شرکت نماینده واقعی کارگران در تدوین قانون اساسی هستیم! بطوری که بنی‌صدی‌ها، قسروهری‌ها و بابکی‌ها همیشه خودشان را نماینده کارگر به حساب می‌آوردند که نماینده کف‌ما به‌ماست خود را ذی‌حق این کار می‌دانم چون اجداد کارگر بدلیا آمده‌ام.» حرفها ادامه دارد. حاضرند ساعتها حرف بزنند و دردهایشان را بگویند ... ولی طومار دردهای ایشان مگر کجا بازگو خواهد شد؟ که رسانه‌های گروهی طومارهای بیشتر برای ارائه دارند ...

حرف آخر را نماینده شورای مؤس می‌گوید: «بنویس اگر دولت در جهت ایجاد يك اقتصاد غیروابسته حرکت کند ما کارگران تضمین می‌دهیم که مانند همیشه در قبال چنین اعمالی جانفشانی کنیم. در غیر این صورت هیچوقت بحرانهای اقتصادی ایران حل نخواهد شد. از دولت می‌خواهیم که سعی در بازگرداندن سرمایه‌داران امپریالیسم به ایران نکند چون نتیجه شوم آنسرا محمدرضا شاه دید!»

این لبش مبارزه است که می‌تپد ... از اطاق بیرون می‌آیم هنوز هم در گوشه و کنار به بحث ایستاده‌اند ... بدین صورت خود را تنها احساس نمی‌کنند ... در چهره کارگران با کار همدردی را می‌توان دید و رفاقت برادرانه مردان کار را و هراس از دست دادن کار ...

برادر بیکار به رفیق کارگرش می‌گوید: «کارگران شاغل می‌دانند که بیکاری تنها به‌ما مربوط نمی‌شود و فردا دامگیر آنها نیز می‌شود. از آنها می‌خواهیم همبستگی خودشان را با ما اعلام کنند و برای رسیدن به خواسته‌های ما از هیچ نوع حمایتی ازما دریغ نکنند ...»

شعار راه‌پیمایی در گوشم زنگ می‌زند ... کارگران غافل، فرشیده آبادری

برپا کردند. حمله به بانکها، کیوسک های پليس، دانشجویان و استادان ساواکی اکنون دیگر به يك واقعه هر روزه تبدیل شده بود. سال ۱۳۵۶ به تیز مبارزات دانشجویی متوجه امریکا بود. در این سال دانشجویان از هر فرصتی برای ابراز تنفر شدید نسبت به امریکا و رژیم دست نشانده ایران استفاده کردند. تظاهرات ضد آمریکائی

روز عاشورا هزاران دانشجو در تهران و شهرستانها در تظاهرات ضد آمریکائی و ضد رژیم فریاد مرگ بر شاه و مرگ بر امریکا سردادند. رژیم دهها دانشجو را دستگیر و روانه زندانها کرد. دهها دانشجوی دانشگاههای تهران، تبریز و دانشگاه علوم سیاسی و اجتماعی (که با نیت خاص و برای گسترش فرهنگ و سیاست رستاخیزی تأسیس شده بود) دستگیر زندانی و محاکمه شدند.

گسترش مبارزات دانشجویی بار دیگر رژیم را وادار به عقب نشینی کرد. از این پس محاکمات در دادگاههای علنی و با حضور و شرکت وکلای

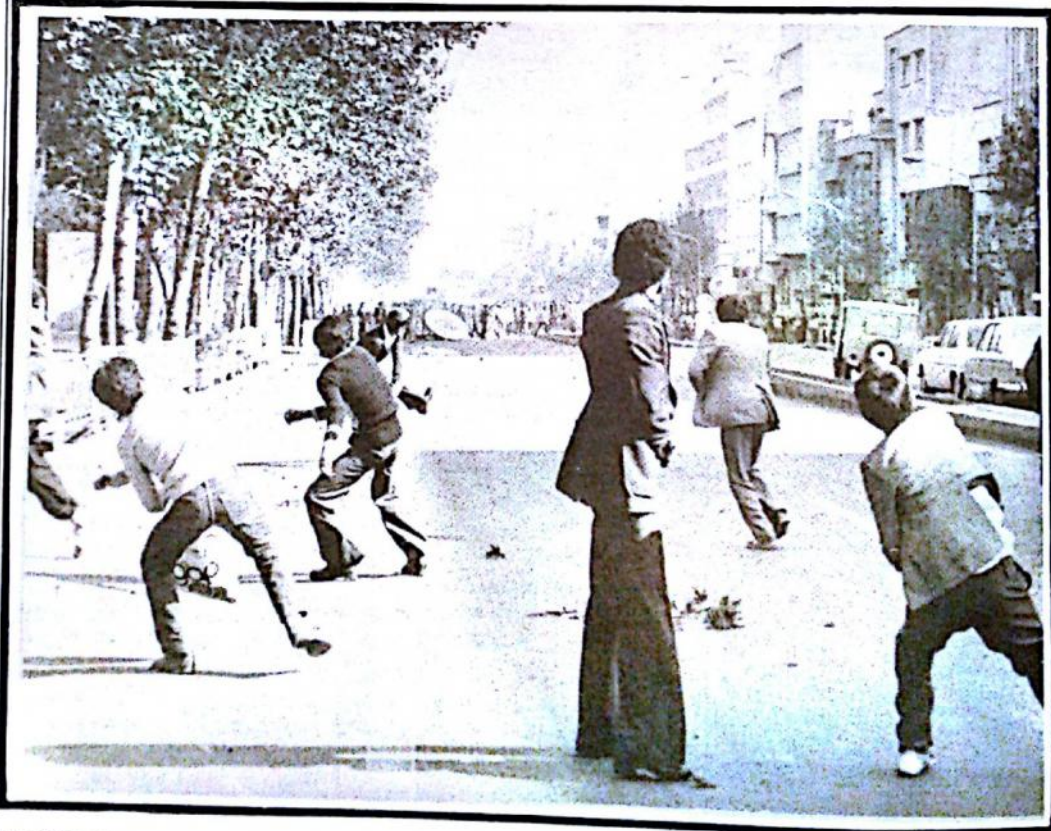
مدافع واقعی (نه تسخیری و فرمایشی) انجام می شد. وکلای مدافع دانشجویانی که در اسفند ماه ۱۳۵۶ در ساری محاکمه شدند، به راستی از دانشجویان جانانه دفاع کردند. یکی از وکلای دانشجویانی که به جرم شرکت در تظاهرات دستگیر شده بودند، در دادگاه گفت: «من نمیدانم در گنجای قانون اساسی نوشته اند که اگر کسی خواستش را بیان کرد مجرم است، آنهم در کنوری که متن اعلامیه حقوق بشر را قبول دارد» پیش از این تاریخ هیچوجه چنین سخنی در دادگاهها گفته نمی شد. دفاع واقعی از به اصطلاح متهمان نه تنها در کار نبود، بلکه عموم زندانیان سیاسی در پیدائشهای در بسته نظامی محاکمه و محکوم می شدند. شرایط جدیدی که در نتیجه حدت تضادهای خلق و امپریالیسم، ناراضانی شدید مردم از رژیم و رشد و گسترش مبارزات دانشجویی بوجود آمده بود، موجب گردید که بسیاری از دانشجویان دستگیر شده آزاد گردند.

در آغاز سال ۱۳۵۷ جنبش های دانشجویی

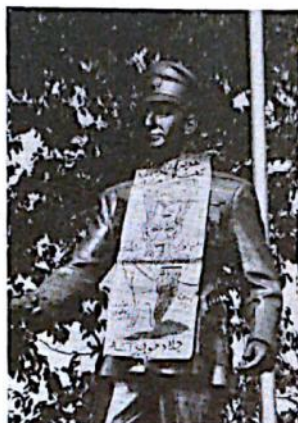
کاملاً به حرکت های سیاسی تبدیل شد. خشونت و درگیری در داخل و خارج دانشگاهها هر روز افزایش یافت. در اردیبهشت ماه ۱۳۵۷ اکثریت قریب به اتفاق دانشگاهها تعطیل گردید. زد و خورد میان دانشجویان مخالف و موافق تشکیل کلاسها گسترش یافت.

در فروردین ماه همین سال دانشجویان دانشگاه صنعتی یکی از نگهبانان (گارد) را از طبقه دوم ساختمان آویختند.

در اردیبهشت ماه، دکتر عزت الله نگهبان، رئیس دانشکده ادبیات دانشگاه تهران که با دانشجویان رفتار بسیار بدی داشت در نخستین ساعات صبح، مورد حمله چند ناشناس قرار گرفت و مجروح شد. تقریباً در همین هنگام زد و خوردهای مشابهی در مراکز آموزش عالی ساری و بابل اتفاق افتاد. تظاهرات وسیع دانشجویان و دخالت گارد و پس ارتش در دانشگاه تبریز این دانشگاه را به صحنه جنگ تبدیل ساخت. در نتیجه دخالت ارتش دهها دانشجو کشته و مجروح شدند و از جمله دانشجویان



دانشجویان (با کمک استادان مبارز) ضمن تشکیل یک ستاد مرکزی در دانشگاه صنعتی و جمع آوری وسایل اولیه زندگی، آشوبه، دارو و ارسال آنها به طبس، پیوند استوار و ناگسستی خود را با مردم ستمدیده ایران نشان دادند. قابل توجه است که رژیم دست نشانده شاه به علت درگیری های شدید با مبارزات ضد امپریالیستی خلفای ایران، کمک درخور توجیهی به زرتله دهمان نکرد. (رژیم شاه یک هفته پیش از زرتله طبس به کشتار چند هزار نفری مردم در میدان شهدا دست زده بود). مردم طبس که نزدیکی شاه و ارتش مزدورشان را در اقصی نقاط کشور می دیدند و می شنیدند، دانشجویان و گروه های مردمی را تنها حامی واقعی خویش می یافتند. شرکت دانشجویان در این وظیفه ملی بقدری وسیع بود که حتی رادیو و تلویزیون وابسته به رژیم ناچار به اعتراف شد و شرکت وسیع دانشجویان در یاری به مردم را تأیید کرد. در آغاز سال تحصیلی ۵۸-۱۳۵۷، سیاست در دانشگاهها پیشاپیش همه چیز قرار داشت. کلاسها در هیچ یک از دانشگاهها تشکیل نشد. دانشجویان در تظاهرات گسترده فریاد می زدند، «اول آزادی بعد درس و کلاس»، مبارزات دانشجویی با مبارزات استادان بیشتر پیوند خورد و استادان نیز از حضور در کلاس و تدریس خودداری کردند. اجتماع و تظاهرات دانشجویی اکنون دیگر کاملاً آزاد شده بود. دکتر عبدالحی شیبانی رئیس وقت دانشگاه تهران در یک مصاحبه اعلام کرد که تظاهرات و اجتماعات دانشگاهی در چارچوب قانون اساسی باید آزاد باشد. دانشگاهها اکنون تنها محل اجتماع دانشجویان نبود، گروه های مختلف مردم مانند سیل خروشان به دانشگاهها سرازیر می شدند و خواستهای سیاسی و اجتماعی خود را اعلام می کردند. با اوج گرفتن مبارزات ضد امپریالیستی در مهرماه ۱۳۵۷ سازمان ملی دانشگاهیان ایران با اعتقاد به آزادی دانشگاهی، دموکراسی نظام دانشگاهی، استقلال نظام دانشگاهی، تأمین اجتماعی جامعه دانشگاهیان، با عنایت بهی از هزار تن از استادان و اعضای هیات های علمی دانشگاههای کشور اعلام موجودیت کرد. در سالهای پیش (سالهای ۵۰ تا ۵۴) نیز یک سازمان فرمایشی و مدافع حقوق رژیم به نام سازمان دانشگاهیان وجود داشت که در صورت لزوم باتشکیل اجتماع در دانشگاهها اقدامات ضد خلقی رژیم را تأیید می کرد. اما سازمان ملی دانشگاهیان مشخصاً هدفهای ضد امپریالیستی داشت. این سازمان در اولین ماههای تأسیس فعالیت های چشمگیری از خود نشان داد.



رشد سریع جنبش های دانشجویی و نزدیکی آن با مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران است. در مرداد ماه همین سال ۲۴ دانشجو، دانش آموز و کارگر در ساری دستگیر، زندانی و محاکمه شدند که پس از ۸ روز محاکمه آزاد شدند. یازده دانشجو در اردبیل دستگیر و محاکمه شدند. ۱۴۰ نفر در لاهیجان به اتهام واهی اخراج در نظم دستگیر و محاکمه شدند. با بالا گرفتن دامنه مبارزات ضد امپریالیستی دانشجویان، رژیم بازم عقب نشینی های آشکاری از خود نشان داد. دانشجویان پس از محاکمه آزاد می شدند و یا حداکثر به پرداخت جزای نقدی و یا گاهی چند ماه حداکثر چند سال زندان محکوم می شدند. نزدیکی به مردم

مبارزات دانشجویی در سال ۱۳۵۷ هر روز به مردم نزدیکتر شد. در اواخر مرداد پس از آتش سوزی جانکداز سینما رکس آبادان و شهادت بیش از ۵۰۰ نفر از مردم آبادان، دانشجویان هر چه بیشتر به الهای مافیت ضد خلقی رژیم پرداختند، در شهریور ماه پس از زرتله خانمان برانداز طبس که بیش از پانزده هزار کشته بر جای گذاشت و این شهر را با خاک یکسان کرد، دانشجویان یکی از عمده ترین نیرو های یارو رساننده به بازماندگان این شهر مصیبت زده بودند.

محمد غلامی، منوچهر (داوود) میرزالی و محمد عینی به شهادت رسیدند. تظاهرات دانشگاه تبریز، تبریز و حتی تهران را در بر گرفت. بازار تهران به همین علت تعطیل شد و در سایر دانشگاهها، تظاهرات خنثی آمیزی انجام گرفت. رئیس دانشگاه تبریز استعفا کرد و روسای دانشگاهها به همین علت در تهران اجتماع کردند، اما پس از مذاکرات بسیار سرانجام بر دژ خیمی رژیم و کشتار دانشجویان صحنه گذاشتند. تقریباً در همین زمان یکی از دانشجویان ساواکی دانشگاه کشاورزی کرج مورد حمله قرار گرفت و شدیداً مجروح شد و چند روز بعد در نتیجه انفجاری که در دانشگاه فردوسی روی داد یک نفر کشته شد.

استادان همراه دانشجویان

اکنون دیگر استادان نیز به مبارزه علی با رژیم شاه برخاسته بودند. با صدور بیانیه و شرکت در تظاهرات کشتار وحشیانه دانشجویان را محکوم می کردند. استادان دانشگاه صنعتی تهران به دنبال تصمیم رژیم مبنی بر انتقال دانشگاه صنعتی تهران به اصفهان و در واقع انحلال یکی از بزرگترین مراکز فعالیت های ضد دیکتاتوری شاه، خواستار ادامه فعالیت این دانشگاه در تهران شدند. دانشجویان از خواست استادان حمایت کردند. هیات های علمی بیش از ۴۰ دانشگاه و موسسه آموزش عالی به حمایت از استادان دانشگاه صنعتی برخاستند. رژیم حقوق استادان را قطع کرد، اما مردم یاری کردند. رژیم که با مخالفت شدید استادان، دانشجویان، هیات های علمی و نیرو های مترقی و آزادیخواه جامعه روبرو شده بود، تصمیم خود را تغییر داد و جمشید آموزگار نخست وزیر وقت اعلام کرد دانشگاه صنعتی منحل نخواهد شد، اما از این پس در این دانشگاه دوره های بالاسر از لیسانس دایر خواهد گردید. استادان با این تصمیم هم مخالفت کردند و به اعتصاب و تعطیل کلاسها ادامه دادند. پس از بی نتیجه ماندن مذاکرات، استادان دست به اقدامات دیگری زدند. شورای منتخب دانشگاه بدون موافقت دولت اقدام به پذیرش دانشجو کرد. مبارزات استادان دانشگاه صنعتی به دنبال تلاش پیگیرشان و همچنین به دلیل گستردگی مبارزات ضد شاه در خارج از دانشگاه و شرایط ناآرام کشور پیروز شد و رژیم پس از ماهها مقاومت، در برابر خواست برحق استادان برای آنکه از شدت ناآرامی ها در داخل و خارج دانشگاهها بکاهد، با ادامه فعالیت این دانشگاه موافقت کرد. بررسی وقایع ماههای اول سال ۱۳۵۷ نشانگر

در آبان ماه ۱۳۵۷ به عنوان اعتراض به حکومت نظامی، و کشتار مردم بیدفاع «هفته همبستگی ملی» اعلام کرد. دانشگاهیان خواستار لغو حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت تبعیدشدگان و انحلال ساواک شدند. هفته همبستگی ملی با همکاری وسیع دانشجویان و شرکت گروههای وسیع مردم در دانشگاهها برگزار گردید. صدها هزار نفر در دانشگاهها اجتماع کردند و خواستار سرنگونی رژیم دستنشانده شاه و قطع دست امپریالیسم شدند. در آستانه هفته همبستگی ملی دانشگاههای ملی و تهران توسط رژیم تعطیل شد. این اقدام رژیم با واکنش شدید دانشجویان و استادان و گروههای مردم مواجه گردید و گرزهی از استادان در دانشگاهها متحصن شدند. سازمان ملی دانشگاهیان در این هفته سخنرانیهای بسیاری در سراسر کشور برپا کرد. در جریان این سخنرانیها بافریهاد، فریدون تنکابنی و جلال گنجیای از نویسندگان ایران که به دعوت این سازمان فرار بود در دانشگاه جنتیپور سخنرانی کنند، در اهواز مستگیر شدند. در یکی از بیانیههای این سازمان گفته شده است که «دولت با پول نفت گلوله به مردم پرتاب می کند».

مبارزه در خیابان

با اوج گیری مبارزات ضد امپریالیستی خلق های ایران، مبارزات دانشجویی بیش از پیش گسترش یافت. دانشجویان به خیابانها آمدند و مردم را به مبارزه دعوت کردند. در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۷ تظاهرات دانشجویان و دانش آموزان در جلو دانشگاه تهران به خون کشیده شد و عده زیادی از دانشجویان کشته شدند. آمار کشته شدگان این واقعه متفاوت است، برخی تعداد کشته ها را تا ۶۵ نفر اعلام کرده اند. بیمارستانها نیز برای جلوگیری از تشییع جنازه شهدا در محاصره ارتش قرار گرفت. دانشگاهها تعطیل شد و تظاهرات در خیابانها ادامه یافت. عده ای از اعضای سازمان ملی دانشگاهیان ایران به عنوان اعتراض به تعطیل دانشگاهها در دبیرخانه دانشگاه تهران و وزارت علوم و آموزش عالی متحصن شدند. تحصن استادان در وزارت علوم با حمله و تیراندازی مأموران ارتش و شهادتهندس کامران نجات الهی (استاد دانشگاه پلی تکنیک) به خون کشیده شد. پس از کشته شدن استاد نجات الهی مأموران نظامی نیمه شب به محل تحصن استادان حمله کردند و ضمن ضرب و جرح استادان و فحاشی و بی حرمتی به استادان زن «آخان را به زندان انتقال دادند. در تمامی ایران به خاطر شهادت استاد نجات الهی

و تجاوز به حریم آزادی و بی حرمتی به دانشگاهیان تظاهرات وسیع صورت گرفت. هنگام تشییع جنازه این استاد که دهها هزار نفر در آن شرکت کردند، در چند متری میدان انقلاب (۲۴) اسلند سابق) مأموران ارتشی به روی مردم آتش گشودند و دهها نفر را به شهادت رساندند.

سازمان ملی دانشگاهیان ایران به عنوان اعتراض به تعطیل و بسته شدن دانشگاهها توسط رژیم، در نیمه دوم دیماه «هفته بازگشایی دانشگاهها» اعلام کرد. دانشجویان و دانشگاهیان در این هفته با کمک و پشتیبانی کامل مردم، دانشگاهها را گشودند. در بیست و سوم دیماه ۱۳۵۷ بیش از ۵۰۰ هزار نفر از گروههای مختلف مردم دانشگاه تهران را گشودند. شعار «دانشگاه سترگ آزادی است» تمامی ایران را پر کرد. بازگشایی دانشگاهها حاصل خون جوانان به خون خفته خلق بود. دانشگاهیان در این هفته بسیار دیگر خواستار خروج مستشاران خارجی، انحلال ساواک و ساواک، لغو حکومت نظامی، بازگشت حضرت آیت الله العظمی خمینی و آزادی زندانیان سیاسی شدند. پس از فرار شاه مخلوع از ایران دانشگاه بیش از پیش به مرکز آموزشهای سیاسی و نظامی گروههای مختلف مردم تبدیل شد. دانشجویان در بحث های سیاسی شرکت کردند و در خیابانهای دانشگاه به فروختن روزنامه ها، نشریات و کتابهای سیاسی پرداختند.

گروههای دانشجویی

در فاصله ۲۶ دیماه تا سقوط رژیم دیکتاتوری در تاریخ ۲۳ بهمن ماه ۱۳۵۷ دانشجویان به طور چشمگیر در مبارزه شرکت کردند. به دنبال سقوط رژیم دانشگاهها و بویژه دانشگاه تهران به مرکز آموزشهای نظامی مردم برای مقابله با حملات احتمالی بازماندگان رژیم تبدیل شد. دانشگاهها به سترگ اصلی نیروهای مردمی بدل شدند. تانکها و خودروهای به غنیمت گرفته شده در خیابانهای دانشگاه تهران به حرکت درآمد. سترگهای پاسداری ساخته شد. دانشجویان در تمامی لفظات شبانه روز به پاسداری ایستادند. سازمانهای رزمند در دانشگاه به آموزش نظامی پرداختند، دانشگاه به راستی چهره دیگری یافته بود. بی تردید تبدیل دانشگاه تهران به سترگ اصلی مبارزه مردم بر علیه امپریالیسم و ارتجاع و دیکتاتوری، بر اثر حرمتی بود که مردم برای مبارزات دانشجویی و نهادهای دانشگاه در سالهای سیاه دیکتاتوری قایل بودند. مردم با تبدیل دانشگاه تهران به سترگ اصلی مبارزه برینهاستی دانشگاهیان و بویژه دانشجویان در مبارزه ضد دیکتاتوری تاکید کردند. دانشگاه تهران در

طول حیات پربار خود، به راستی هیچگاه تا به این اندازه حرمت ندیده بود و هیچگاه تا به این اندازه به مرکز برای آموزشهای انسانی ربالایش فکر و اندیشه انسان تبدیل نشده بود. به دنبال سقوط رژیم دیکتاتوری و استقرار گروه حاکمه جدید و بروز تضاد های این گروه با خواستهای کارگران و زحمتکشان، دانشجویان با توجه به خاستگاه طبقاتی و وابستگی ایشان به این یا آن طبقه، و برخورداری از ایدئولوژی های مختلف، به گروههای تقسیم شدند. هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، گروه دانشجویان پیشگام را تشکیل دادند، طرفداران سازمان مجاهدین خلق، دانشجویان مسلمان و طرفداران حزب توده دانشجویان دموکرات و وابستگان به جناح معروف به «خط سوم» گروه دانشجویان مبارز را بوجود آوردند. در کنار این گروهها، یک گروه دانشجویی دیگر بوسیله برخی از جناحهای رهبری تشکیل شد که به طور آشکار با آزادهای دموکراتیک که حداقل حاصل انقلاب می توانست باشد، به مقابله برخاستند. این گروه در زیر لوای اسلام از حد آزادی های خود پا فراتر نهاد و به تجاوز آشکار به حریم آزادی گروههای دیگر پرداخت. این گروه در بی وفایتی های ضد دموکراتیکی که انجام داده، بعدها به گروه دانشجویان «فلاان» معروف گردید. سازمانها و گروههای دانشجویی اکنون با انتشار جزوه، نشریه و کتابهای مورد نظر خویش به تبلیغ مثنی و اعتقادات خود می پردازند، کنفرانسهای مختلف، جلسات بحث و گفتگو و میتینگ و تظاهرات تشکیل میدهند، اکنون دانشگاهها به محیط زندهای بدل شده است که یک لحنه از حرکت بازمی ایستد و آرام نمیگیرد. دانشجویان به دلیل آگاهیهای اجتماعی و شناخت عمیقی که به ماهیت طبقات و دولت های وابسته به آنها دارند، اکنون نیز بی تردید بزرگترین نیروی جلوگیری کننده هجوم مجدد ارتجاع و دیکتاتوری انحصارطلب به ایران شمرده میشوند. مبارزات دانشجویی امروز هم گسترش یافته است و هم جدی تر شده است. اختلافات و تضادهای گروههای دانشجویی که نتیجه تکامل حرکت های مبارزاتی است آشکارتر شده است. بی تردید حاصل مبارزات دانشجویی که اکنون با مبارزات گروههای گوناگون مردم و بویژه کارگران و زحمتکشان بیش از پیش پیوند خورده است، هر روز ارزشمندتر و غنی تر خواهد بود و در آینده ایران تأثیر بسزایی خواهد داشت.

پایان

نامه سرگشاده به نخست‌وزیر

اسلام راستین و اسلام ارتجاعی

نامه را خواندیم و دیدیم درد دل خیلی از مسلمانان معتقد این دیار است. درد دل ما هم هست و درد دل بسیاری که این روزها از جریان‌های کلی مملکت در عذابند. تصور می‌کنیم این درد دل میهن‌پرستان است. به همین خاطر چاپ می‌کنیم.

جوانی به نام مسعود مدرس به دفتر مجله آمد و گفت: این نامه را برای آقای بازرگان، نخست‌وزیر نوشتم و بردم که به دفتر نخست‌وزیری بدهم. دیدم خیلی شلوغ است. فکر کردم، اگر نامه را بدهم، ممکن است هرگز خوانده نشود. ندادم. واز ما خواست که چاپش کنیم.

زنان ورزشکار آزاد! درسی زن باید داشته باشند و مباحثاتشان دور از چشم نادرست برگزار شود. حتی اگر قسری نیست باشد. نتیجه افکاری از این دست مرتجعانه این شده که به عنوان مثال اگر در زمان طاغوت عرب‌های سینا برو به دیدن صحنه‌های خیلی بی‌پرده اعمال جنسی بر روی پرده سینما صوت بلبل‌شان بیوا می‌رفت حال با دیدن یک بوسه زن و شوهری چنین می‌کنند. در حال حاضر بسیاری از نشانه‌های ارتجاع‌رخی نمایانند در حالیکه دولت شما یک دولت با افکار ارتجاعی نیست. اگر واقعاً قدرت در دست شما و کابینه‌تان بود هرگز چنین نشانه‌هایی بروز نمی‌کردند و یک جمهوری اصیل اسلامی می‌داشتیم ولی چیزی که الآن مشاهده می‌شود آمیزه‌ای از اسلام واقعی و اسلام ارتجاعی است. وای بوقتی که رئیس جمهور آینده مرتبط با آقای بازرگان باشد. آقای بازرگان بایکد برادران تلویزیون نظری بیافکنیم. آقای طومارزاده (بیخشد قطب‌زاده) و دوستانان یک نوع افکار اسلامی خاص خود را دارند که آنرا می‌توان «اسلام بروایت قطب‌زاده» و فقط نامید. حقایق مملکت را می‌گویند که نمی‌گویند. اجازه بحث آزاد می‌دهند که نمی‌دهند. برنامه تفریحی دارند که ندارند. موسیقی با استانداردهای غیر ارتجاعی پیش می‌کنند که نمی‌کنند واز همه مهمتر در کارفرمانه‌ای خود تخصص یا پیش لازم را ندارند ندارند. حتی هر آدم بی‌تخصص می‌تواند نظر بدهد که در فاصله اخبار یکساعت که شصت در صد آن زائد است و جایش در برنامه‌های

و عید نوروز را ارجاع می‌دهد. در صورتیکه یک مسلمان واقعی ایرانی می‌داند که اول ایرانی است و بعد مسلمان. نه بالعکس همین جهت نام هر چه شاه در تاریخ مملکتش بود را لک‌دار نمی‌کنند. کورش کبیر واقعاً کبیر بوده. هم اوست که خدا در تورات بسیار از او یاد می‌کند از آنجمله «او (کورش) شایان من است و هر کجا که رود همراهش هستم» اگر نظر آنرا که معتقدند کانیکه نامشان به نیکی در کتب آسمانی برده شده است در زمره صدویست و چهار هزار پیامبر قبل از محمد هستند قبول کنیم، کورش پیامبر محبوب می‌شود. کورش تنها ایرانی است که یک نویسنده آمریکایی در کتاب خود موسوم به «شعله‌های نوغ» از او نام برده و شرح حالش را به عنوان یکی از حدود ۱۵ تابعه عالم بشریت به تفصیل نوشته است. با این حساب دیواری از دیوار کورش کوتاه‌تر پیدا نشد که خیابانش را به شریعتی تغییر نام دادید. به طور کلی همین ملی‌گرایان است که سب می‌شود علاوه بر جریانهای مذهبی و کمونیستی شق سومی بوجود آید و نضج بگیرد ملی‌گرا بهترین صفاتی است که می‌تواند در مقابل صفات «مذهبی» و «کودنیت» یا چپ‌گرا به آزاد مردانی چون مصدق امثالهم نیست داد.

ع - در یک جمهوری ارتجاعی ترانه با صدای زیر از رادیو یا تلویزیون پخش نمی‌شود. گوینده زن در تلویزیون باید با لباس به مقعده باشد و یا تا زیر گردن پوشیده باشد. چه با اگر یک سانی‌تر پیدا شد در حکم محاربه با خداست. در با ترانه - مردانه می‌شود.

واژه‌ها و جملات کمتر فرمانروایی بر رادیو و تلویزیون. آقای بازرگان در ایران مانند بسیاری نقاط دیگر جهان شمار زیادی از مردم قشاورستان در مورد دولت را محدود به مطبوعات و رادیو تلویزیون می‌کنند. همین‌ها و چند فاکتور دیگر سبب شده که به تدریج تعداد ناراضیان کشور بخصوص از طبقه متوسط شهرنشین افزوده گردد.

این ناراضیان مذکور خواهان بازگشت به زمان شاه نیستند ولی این اوضاع را هم نمی‌پسندند. متأسفانه باید اذعان داشت که آیت‌الله خمینی که سازش ناپذیری و خصوصیات برجسته اخلاقی‌شان سبب پیروزی این نهضت اسلامی شده در یک مورد بزرگ دچار اشتباه شده‌اند و آن اینکه دیگر برخلاف گذشته میان روحانیون شرقی و میاز و روحانیون ارتجاعی فرقی نمی‌گذارند. و همین باعث شده مرتجعان نیز همگی انقلابی و سیاستمدار دواخته‌شوند. بدبختانه تعدادی از همین‌ها اطراف آقا را نیز احاطه کرده‌اند. این دو اشکال دارد یکی اینکه افکار ارتجاعی و مومنی را شمه خود را مرتب به گوش آقا می‌رسانند. دیگر آنکه مانع از رسیدن آن اخبار واقعی مملکت که به صلاحشان نیست به آقا می‌شوند. بعنوان مثال گمان نمی‌برم آقا از کم و کبک تظاهرات شجاعانه زنان تهران علیه حجاب ظاهری اجاری آنچنانکه باید و شاید اطلاع پیدا کرده باشند. اینک برای قابل حس کردن مسائل شهادی از تفاوت‌های میان جمهوری اسلامی راستین یعنی «آنکه باید باشد» مراسم سنتی چشون چهارشنبه‌سوری

جناب آقای بازرگان اینجاسته مسلمانانی شیعیه هستم که فرایض دینی خود را انجام داده و می‌دهم. در تظاهرات ضد رژیم شاه نیز شرکت داشته‌ام. با این وجود در رفتارم به جمهوری اسلامی رای منفی دادم چرا که دورنمای از ارتجاع تازه به قدرت رسیده می‌دیدم و غرض از نوشتن این نامه به شما صرفاً از آنجهت است که منم مثل خود شما دلم می‌سوزد انقلاب با این عظمت به بیراهه کشانده شود. به نظر من بهترین نوع حکومت برای این‌مرز و بوم «دمکراتیک اسلامی» است که به خاطر دمکراتیک بودن با معیارهای امروزی جهانی مطابقت نماید و به خاطر اسلامی بودن بافت‌های اجتماعی جامعه‌مان را در برگیرد. حال که دمکراتیک بودن «آخ» شده و جمهوری فقط اسلامی در اذهان نبوده مردم متلور گشته غول بی‌شاخ و دمی بنام ارتجاع قد علم کرده و بسوی یک جمهوری ارتجاعی اسلامی تکرانی‌هایی آفریده است. اگر من مطمئن بودم که یک جمهوری اصیل اسلامی خواهیم داشت از جواب مثبت در رفتارم دادن دیگر چه باك. اشکال قضیه اینجاست که شما، آیت‌الله طالقانی و دیگر روشنفکران مذهبی در مقابل اقدامات مترجمین مذهبی واکنشی آنچنان که شایسته و ایستاست نشان نداده و نمیدهند. روش‌زاد از اندازه محافظه‌کارانه شما سبب شده که مترجمین روز بروز قدرت بیشتری بیابند از آن جمله است حمله به کتاب‌های روش‌ها. تظاهرات علیه معدود روزنامه‌های شجاع که در این برهه از زمان چشم امید روشنفکران و مردم غیر متعصب هستند

ویژه دیگری است، و در پی تلقی کساعتی شما حداقل باید یک آهنگ یا ترانه جهت رفع خستگی بینندگان پخش کنند. پس چرا ایشان هنوز مصدر کارند و باوجود آنچه افشاگری هنوز در افشانی می کنند. در کار وزارت خارجه دخالت می کنند (یا می کردند) خود را کاندیدای ریاست جمهوری می کنند. به یک روزنامه آمریکایی «هرالد تریبون» می گویند مهندس بازرگان پیر و خسته است و خودشان مالامال از انرژی. جواب آشکار است چون یک جریان ارتجاعی شدید از ایشان حمایت می کند و جناب و جدهوری ارتجاعی اسلامی خاطر نشان می کنم:

۱- در اسلام واقعی بحث و گفتگو (و نه مجادله لفظی) در صورت لزوم بر سر «ایم» هایی از قبیل کمونیسم است در اسلام ارتجاعی «ایست» ها مخصوص کمونیست ها را به خونت از معرکه بیرون می برند. نگارنده این سطور خود نیز معتقد به وجود مثلث شیطانی «کمونیسم - امپریالیسم - صهیونیسم» می باشد ولی این اعتقاد که شاید درست هم نباشد دال بر آن نیست که واژه انسانیت را از کمونیست ها بگیریم. بسیاری از کمونیست ها زیر شکنجه ساواک شهید شدند انهم در زمانیکه مدعیان کنونی - متخصصان مبارزه با رژیم - معلوم نیست چه می کردند. بسیاری از کمونیست ها و به طور کلی چپ گرایان بخاطر عشق و علاقه ای که به مردم دارند کمر همت به خدمت ملت بستند. یعنی عملاً مسلمان محسوب می شوند که «عبادت به جز خدمت خلق نیست». فقط نیستیم

فکریشان جور دیگری است. اگر این مسئله شما را خیلی ناراحت می کند در یک رادیو تلویزیون مردمی و نه رادیو تلویزیون قطب زاده توسط روشنفکران مذهبی با آنها بحث کنید. مجاب شوید یا مجاب کنید چه بسا که تعدادی از آنها از نظر فکری هم مسلمان شوند استدلالات قوی پیش رو دارید از قبیل اینکه بنا به عقیده مارکس «دین، افیون جامعه است» و برای هر حرکت اجتماعی باید دین را از بین برد. حال آنکه انقلاب ایران خط بطلانی بر این تئوری کشید. اگر چنین نمی کنید لاقول مانع از تعرض در ترجمین به چپ ها و افراد ملی گرا که این روزها به آنها همچنانکه در رژیم پهلوی - انگ کدو نیستی زده شده است، بشوید. مگر نه «سکوت هر مسلمان خیانت است به قرآن» قرآنی که «لا آکراه فی الدین» می گوید. اگر از نفوذ کمونیسم نگرانید اطمینان کامل داشته باشید اینطور که اوضاع پیش می رود کمونیست ها محرومتر خواهند شد. چرا که توده مردم از ارتجاع بیزارند و به آنان به چشم دشمنان انقلاب و خودشان می نگرند. همان ارتجاعی که چهارده قرن به جای پرداختن به مسائل اساسی اسلام به جزئیات پرداخت هم از دنیای تمدن ب عقب ماند و هم دین و ایمان بسیاری را گرفت. ارتجاعی که باعث شد به قول زنده یار دکتر شریعتی «مسیحی و کلیبی یکی شوند و مسلمانان صدتا» ضمناً کمونیست ها نیز دشمن مرتجعین ستند و به فرودود حضرت علی «دشمن دشمن من، دوست من» تو خود حدیث همین بخوان از این مجله.

یادمان نرود همانطور که مذهبی های تقلبی داریم چپ های تقلبی نیز داریم زیاد هم داریم.

۲- در اسلام راستین باید تمامی گرفتارها مطابق با اصول اخلاقی باشد. فردای روز چهارده اسفند که در سراسر کشور با شرکت گروه ها حتی حزب توده خائن به مصدق مراسمی به مناسبت تجلیل از دکتر مصدق برپا بود حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در نطقی که در قه ایراد کرد در ذکر نهضت های ملی تاریخ ایران اصلاً نامی از مصدق نیاورد و از اینکه در بزرگداشت ملی شدن نفت (که همیشه مترادف با نام مصدق بوده و هست) اسمی از آیت الله کاشانی مبارز بزرگ آن سالها «!» به میان نیامده بود اظهار تأسف کرد (در حالیکه همگان می دانند کاشانی در آن سالها با دربار ساخت و به مصدق پشت کرد!) آیا این بی انصافی «طبق با موازین انسانی یا اسلامی است؟ همین شخص در مجلس ترحیم آیت الله مطهری علناً و بدون اینکه مدرکی ارائه دهد با لحنی بسیار زنده هارکسیست را متهم به قتل او کرد. آیا چنین تهمت زدن های بیجایی با اصول انسانی یا اسلامی سازگار است؟

۳- در اسلام ارتجاعی، ملیت و فرهنگ بومی بی ارزش است یک مرتجع بسرای اینکه رد گمس کند طومار را ده (به تشدید قطب زاده) در حقیقت آگاهانه یا نا آگاهانه در خدمت جریان مذکور می باشد. همانهایی که برایان طومار جمع کرده اند و با محرک این کار بوده اند. همانهایی که کار این دولت ملی نیز هستند و با اجازه تان

قدرتشان را بهیچ عنوان نمی توان دستم گرفت.

آقای بازرگان باور کنید ضد انقلابیون واقعی همین مرتجعین هستند چون در لباس اسلام و به اسم آیتان فقیهی چپ ها که نمی کنند. در تظاهرات برحق زنان علیه حجاب ظاهری اجباری همین ها بودند که متعرض آنان شدند و اهانت ها روا داشتند حمایت همانهایی که اینجانب با چشمان خود، آنها و اعدای ایشان را در خیابانهای تهران دیدم از طریق صدا و سیما ایران و نیز توسط قشری نا آگاه از مذهبیون «ساواکسی سابق» اعلام شد. زهی خیال باطل! ناگفته نماند اینجانب به دولت حق می دهم بر رادیو تلویزیون که بودجه اش از دولت است و برد ارتباطی آن از کران تا کران گسترده است کنترل داشته باشد - منتها چیزی در حد کشورهای پیشرفته جهان یا بقول آن شخص سانسور رفیق - نه آنچه که الان هست. بیادتان می آورم که تلویزیون قطب زاده حتی نطق شما را در ورزشگاه شهیدالرحمن ترین سخنرانی تان علیه مرتجعین مذهبی بود اصلاً پخش نکرد. در اینجا است که باید گفت «فاعتبروا یا اولی الابصار».

ایده آن دارم که به خاطر حفظ آبروی این انقلاب و بخاطر به پایان رساندن آن دست مرتجعین را از وصل یا فصل کردن امور کشور به کلی کوتاه کنید. چرا که در غیر این صورت هم آبروی انقلاب می رود و هم اعتبار اسلام در جهان مترقی امروز از بین خواهد رفت.

نامه‌ها

کیهان غلامی - دانش آموز

بی‌مقدمه می‌گویم عجب این که شماره ۱۰۰ مجله تاحدی بامنطق سروکار داشت، ولی با این حال روال همینگی خود را از یاد نبرد. یکی اینکه در «کلام نخست» اظهار کرده‌اید تهران مصور و آبستکی به هیچ دسته و گروهی ندارد. این قبول، ولی خوب بود همانجا مرقوم می‌فرمودید از طرفداران سرسخت کلاشینکف بدست‌ها و نیز از انگولکچیان سرسخت‌تر یزدی و قطب‌زاده هستید. حالا با آمریکائی یا اروپایی بودن یا نبودن آقای یزدی و قطب‌زاده کاری نداریم، اما شما با حروف درشت بنویسید: مردم ضرورت سقوط این دولت را درک خواهند کرد و با حروف ریز مشخص کنید از قول بابک زهرایی و سرسب قطب‌زاده بگذارید تا او هم گیرانزین و بهترین گوینده را بیاورد تا بگوید تهران مصور و فلان مجله و فلان دیگر، فلا، فلا!

ثابت سروستانی

مجله تهران مصور دارد از راهی که انتخاب کرده بود منصرف می‌شود و شده لانه دشمنان ملت ایران، در یکی از شماره‌ها از قاضی محمد که کردستان را تجربه کرده بود تجلیل کردند. در شماره دیگر از صفر قهرمانی رفیق پشه‌وری و غلام‌بیدی که یکسال آذربایجان را تجربه کردند تجلیل کردید. معنی این‌ها این است که ای مردم بروید دنبال تجربه‌طلبی که قهرمان می‌شوید. راستی اگر کار این دونفر مقدس بوده که قهرمان شده‌اند پس چرا از پشه‌وری و غلام‌بیدی و ژنرال کبیری تقدیر نمی‌کنید؟ چرا استالین را که ارباب همه آنان بوده مدح نمی‌کنید؟

تهران مصور - لغات و باخواندگان است، اما به عقیده ما قاضی محمد و صفرخان قهرمانی هر دو قهرمان و ستودنی‌اند و تازمانی که خلاف آن برای ما ثابت نشده از ستایش آنها پرهیز نخواهیم کرد.

فریده - ر - اهواز

از شما خواهش می‌کنم درباره زندگی و مبارزات آقایان قطب‌زاده و یزدی مطالبی بنویسید که ما هم درباره آنها اطلاع کافی بدست آوریم. بعضی عقیده دارند که مجله شما واقعیات را نمی‌نویسد و می‌گویند از کجا معلوم چیزهایی که می‌نویسید درست باشد. من آرزو می‌کنم مجله شما این چنین نباشد و اگر واقعا نیست خودتان تاکید کنید که بدانیم.

تهران تصور - ما سعی می‌کنیم حقایق را بنویسیم و سعی داریم تا موضوعی کاهلا بر ما روشن نشده نوشته نشود. در صورتی که لغزشی در کار بود از خوانندگان توقم داریم به ما تذکر دهند.

فریبرز رزائی

راستی شما خود را روشنفکر اصلاح‌طلب و اصولا نویسنده تصور می‌فرمایید؟

خیال می‌کنید اگر به مسائل کشوری بنزاید و همه اقدامات دولت انقلابی را به‌ساد حمله بگیرید مقام و رتبت شما بالا می‌رود؟ و یا اینکه به احتمال زیاد - دستور دارید که اینگونه و به روش یوسیده رژیم سابق حقایق را واژگون جلوه دهید و رضایت اربابان را فراهم سازید؟

شما از آزادی چه تصور و چه برداشتی دارید؟ مجله شما در راهی ضد مردمی پیش می‌رود و اگر چنین تصور می‌کنید که با این گونه مطالب و اراجیف می‌توانید خللی در مسیر انقلاب - که هنوز بدان معتقد نیستید و بدین ترتیب ارزش فکری خود را تا پایین ترین حد سقوط می‌دهید و ارسا زید و یا در صفوف فشرده و متحد خلق که در راه نابودی منافع اربابان شما قدم برمی‌دارند شکاف اندازید، زهی خیال باطل.

تهران مصور - والله ما چنین خیالی نداریم!

کامل سلطان آبادی - آبادان

روی سخن با آقای مهری است و در جواب بعضی از مطالب ایشان از جمله در شماره ۱۳ که ناشی از ظاهر بینشی ایشان روی بعضی مسائل است. هیچکس حزب توده را نمی‌خواهد، چون ماهیت این حزب و وابستگی‌اش بر همه روشن است و علت برانگیخته شدن نظرات مخالف مردم با چهره‌های به «اصطلاح» فدائی خلق ماهیتی است که روز به روز روشن‌تر می‌شود. چون عین همان اعمالی را که حزب منحط توده در زمان مرحوم دکتر مصدق کرد و کشور را به ورطه ۲۵ سال اختناق و استبداد و بردگی و ظلم کشاند، این جماعت فدائی سعی در برپا کردن دارند. نمونه و سند مهم عینی من و اکثریت جوانان آبادان ستاد تخلیه شده این جماعت که در خانه فرهنگ آبادان بود می‌باشد. پس از بررسی می‌دانید از درون این ستاد چه بدست آمد؟ مطمئن هستم اطلاع ندارید و از من نیز باور نخواهید کرد، ولی قدم‌رنجه فرمائید و از نزدیک مشاهده کنید این وسایل را:

- ۱ - اعلامیه‌های چاپ شده «تحریر آمیز» به زبان‌های عربی و فارسی آماده بخش.
- ۲ چهار عدد تفنگ ژ - ۳ با شماره‌های و سائل نظامی
- ۳ - یک مسلسل تبربار.
- ۴ - یک عدد کلت نارنجک انداز.
- ۵ - سه عدد کلت ارتشی و فشنگ.
- ۶ - بیش از ۲۰۰ عدد نارنجک پاشماره‌های نظامی و تعدادی دست‌ساز.
- ۷ - وسائل حمل اسناد دولتی از قبیل گواهی‌نامه - کارت ماشین - پلاک موتور و ماشین - پاسپورت.
- ۸ - در حدود ۱۱۱ نوع داروهای مختلف و از هر کدام صدها عدد (پسته یا شیشه).
- ۹ - تعداد زیادی وسائل جراحی - ظروف اطاق عمل - وسائل بی‌هوشی - دونوع - خطرناک و مقدار زیادی باند و سرم.

تهران-صور - خواننده عزیز .
علامه‌ها از نظر شما تحریک‌آمیز بوده
ست و در مورد بقیه وسائل اگر اینها در
بک ستاد چریکی نباشد ، دیگر ستاد
چریک نیست . مهم این است که ببینید از
این وسائل علیه خلق استفاده شده یا علیه
دشمنان خلق .

احمد بیضائی - سرهنگ بازنشسته

جناب آقای بهنود سردبیر محترم مجله
تهران-صور .

عطف مصاحبه آقای خسرو قشقائی تحت
عنوان بهمن قشقائی چگونه نهید شد ، مندرج در
صفحات ۲۳ و ۲۴ شماره ۱۳ مورخه ۳۱ فروردین ۵۸
آن مجله محترم لازم است توضیح زیر را به
استحضارتان برسانم :

۱ - اینجانب شخصا در عزم حتی یک بار
مردم بهمن قشقائی را ندیده‌ام .

۲ - در مورد پرونده اتهامی ایشان هیچگونه
سنتی اعم از بازپرسی - دادیار و غیره نداشته‌ام .
(به‌گواه مدارک موجود در پرونده ایشان که
دسترس آن به‌سهولت امکان‌پذیر است) .

۳ - عین مراتب بالا را به‌همین نحو به‌عرض
جناب آقای خسرو قشقائی رسانیده‌ام ، مستدعی
است مقرر فرمایید مراتب را به‌نحو مقتضی و برابر
قانون مطبوعات در آن مجله محترم امر به‌درج
فرمایند .

باتقدیم احترام سرهنگ بازنشسته احمد بیضائی

امضاء محفوظ - ایلام

بارها اعلام می‌شود که مردم به آزادی
رسیده‌اند . کدام آزادی ؟ آزادی که شمار نیست .
آزادی هوائی است که تنفس می‌شود . مردم
علا می‌بینند که آزادی‌هایی که در اولین روزهای
انقلاب حاصل شده بود ، روز به روز از مردم گرفته
می‌شود . خفقان شدیدی حکمفرما شده است که

اگر به‌همین سان پیش برود ، از خفقان دوران
آریامهری بیشتر خواهد بود . افراد دست‌هایی از
نام اسلام سوءاستفاده می‌کنند و از آن وسیله سرکوب
مردم را ساخته‌اند و از احساسات مردم سوء استفاده
می‌کنند . و قدرت‌های قانونی حاکم بر شهر در مقابل
آنها سکوت می‌کنند .

اصل جریان : از طرف گروهی از دانشجویان
دانشکده دامپروزی ایلام نمایشگاهی از اوضاع
فرهنگی و مبارزاتی مردم مناطق کردنشین در
تاریخ ۱۷ و ۱۸ اردیبهشت تشکیل شد .

باوجود اینکه تبلیغات منفی از طرف گروهی
برضد نمایشگاه انجام شده بود ، نمایشگاه افتتاح
شد و من جزء اولین کسانی بودم که وارد نمایشگاه
شدم . کار در کمال صداقت و با ارزش انجام‌شده
بود . در نمایشگاهی که به‌شدت از ایدئولوژی مشخصی
دفاع نشود و هیچ‌گونه جنبه تحریکی در نمایشگاه
وجود نداشت . مردم زیادی به‌دیدن نمایشگاه آمده
بودند . در این موقع چند نفر با حرکات غیرطبیعی
وارد نمایشگاه شده و غیرمقدمی را که به‌آنها دادند
پاره کردند و شروع کردند به تحریک مردم و
اتهام‌های ناروا به رهبران شهیدشده قوم کرد
وارد ساختند . این عده چندان از عکسها را پاره
کردند . و پشت سرهم به مردم تنه می‌زدند و به‌مراقبین
توهین می‌کردند . پشت سرهم به‌صورت گسروسی
صلوات می‌دادند (در آن شرایط لزومی نداشت .
سوءاستفاده از اسلام) . بالاخره بر اثر اعتراض مردم
موقتا ساکت شدند ، وقتی که من نمایشگاه را ترک
کردم نمایشگاه وضع تقریباً عادی داشت . روز بعد
متوجه شدم که نمایشگاه تعطیل شده است .

بعدا معلوم شد که یکی از تماشاچیان را که
به آن گروه اعتراض کرده بود که چرا عکسها را
پاره می‌کنید ، مگر آزادی نیست ؟ اگر بدتی می‌آید ،
نمایشگاه را ترک کن ، کنگ زده‌اند ، و یک نفر
دیگر را داخل دانشکده و یک نفر دیگر را در خارج
از دانشکده به‌خاطر دفاع از نمایشگاه و هدف

مردمی آن کنگ‌کاری کرده و زخمی کرده‌اند ، بالاخره
بر اثر بوجود آوردن فتنائی بحرانی ، مسئولین ،
نمایشگاه را به‌خاطر جلوگیری از درگیری‌های
بیشتر تعطیل کردند . در صورتیکه اگر آن عده که
ظاهر اشتنان از جانی گرم بوده دخالت نمی‌کردند ،
نه درگیری پیش می‌آمد و نه نمایشگاه بسته می‌شد .
مگر انقلاب نشده است ؟ مگر ادعا نمی‌شود که
آزادی برای مردم فراهم شده است ؟ مردم در
چنین مواقعی که از طرف عده‌ای اوباش مسود
حمله قرار می‌گیرند به‌کجا دادخواهی بکنند ؟ به
هر کجا که سر می‌زنند طرف آن اوباشان فرصت‌طلب‌را
می‌گیرند . این است نتایج انقلابی که ۱۰۰ هزار
کشته داده است ؟

« صد میلیون عرب »

اثری از کارشناس

جهان عرب ، « تیزی دژاردن »

ترجمه حسین مهری

- این کتاب ، زندگی‌نامه

شوربخت‌ترین شوربختان جهان است :

فلسطینیان

- این کتاب ، گزارش جنگ

های یک ملت آواره شده با امپریالیسم

و صهیونیسم است ...

- این کتاب ، شرح تولد دوباره

ملت رزمندگی به نام فلسطینیان است ...

نویسنده یگید « صهیونیسم » خواب

پریشان دیده است ... واسرا بیل ، دهل

چرکینی است که باید آن را بی‌رحمانه

قطع کرد ... صهیونیسم ، استراتژی

نخسب است ، پنجه خونین امپریالیسم

در خاور میانه است ...

- با « صد میلیون عرب » ، شناخت

ما از فلسطین و فلسطینیان کامل

می‌شود ...

پاسخ دکتر یزدی به احمد شاملو

مدیر محترم مجله تهران مصور

دشماره مورخ ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۸ آن مجله و در شرح مصاحبه با آقای احمد شاملو مطالبی بی اساس درباره اینجانب نوشته شده بود که توضیحات زیر درباره آن لازم بود. خواهشمند است دستور فرمایند آنرا طبق موازین مطبوعاتی در همان صفحه چاپ کنند تا برای کسانی که طالب حقیقت هستند مورد استفاده قرار گیرد:

از طرف «کمیته مردم آمریکا برای ایران» از اینجانب دعوت شده بود که درباره «نقش علمای اسلام در انقلاب ایران» سخنرانی کنم. این سخنرانی در کلیسای شهر واشنگتن برگزار شد و اینجانب در حدود یک ساعت درباره نقش علمای اسلام در این انقلاب سخن گفتم. هم نوار این سخنرانی موجود است و هم متن نوشته شده آن در دسترس میباشد. شرکت کنندگان در این کنفرانس علاوه بر اینجانب عبارت بودند از آقای دکتر نوز استاد فیزیکدان دانشگاه استنفورد کالیفرنیا که بعنوان ناظر بین المللی در محاکمه ۹۱ نفر از عناصر ضد رژیم به ایران سفر کرده بود و سخانش در مجموع گزارش سفرش به ایران بوده آقای پروفسور فالد استاد دانشگاه پرینستون و کسی که علیه شرکت آمریکا

در جنگ ویتنام شهرت و سابق فراوان دارد. آقای احمد شاملو هم بفارسی سخنانی گفتند که توسط یکی از دوستان آقای شاملو که از اعضای ایرانی همین کمیته و وابسته به همان گروه از کنفدراسیون ایرانی بودند به انگلیسی ترجمه شد. دبیر روابط خارجی این کمیته که مسئول کنفرانس مزبور هم بود آقای پروفسور تام ریکس استاد تاریخ در دانشگاه جورج تاون میباشد. آقای پروفسور تام ریکس از شرکت کنندگان در برنامه کنفرانس دعوت کرد که برای صرف جای به منزل او بروند و آقای شاملو و خانشان و همچنین آقای احمد کریمی و جمعی دیگر از دوستان بسیار نزدیک آقای احمد شاملو نیز حضور داشتند. اینکه گروههای مختلفی از آمریکائیها علاقمند باشند (بهر دلیل) که از جنبش انقلابی ایران مطلع گردند و از علل ناراضی مردم ایران باخبر شوند امری بسیار طبیعی بوده است و میباشد و اینکه از ایرانیان فعال مقیم آمریکا برای ایراد سخنرانی و دادن توضیحاتی دعوت کنند آنهم بسیار عادی و معمول بوده است و آقای شاملو هم خود مدعی هستند که در زمینه افشاگری رژیم سابق در میان امریکائیها فعالیت داشته اند، پس اصل مسئله مورد بحث و اعتراض نیست، بلکه



این يك وظیفه بوده است. شاید آنچه که برای این آقایان غیر قابل تحمل بوده و موجب اعتراض است دعوت از يك مسلمان و آنهم دعوت برای معرفی نقش انقلابی علمای اسلام میباشد. در این جلسه که يك کنفرانس عمومی و علمی بود صد هانفر در آن شرکت داشتند و برادران و خواهران مسلمان مقیم واشنگتن هم در این کنفرانس حضور پیدا کردند و صد ها کتاب و نشریه بزبان انگلیسی نیز بین شرکت کنندگان توزیع گردید و همه ناظر بودند که چگونه سخنرانی اینجانب مورد استقبال قرار گرفت و به تصدیق عموم برای اولین بار اطلاعات دقیق و منطقی و متدل درباره نقش علمای اسلام در انقلاب ایران و علل و ویژگیهای انقلاب اسلامی داده شده است.

واضح است که اینجانب و نه هیچک از برادران و خواهران مسلمان ما عضو کمیته دعوت کننده نبوده اند و قبول دعوت توسط اینجانب برای ایراد سخنرانی نیز بهیچوجه به معنای قبول صلاحیت کمیته مزبور نبوده است.

اما چیزی که آقای شاملو با ظرافت شاعرانه خودشان از آن گذشته اند و شاید به همین دلیل هم آنرا فراموش کرده اند این است که اگر قبول دعوت يك گروه از مردم آمریکا در واشنگتن برای معرفی چهره های انقلاب ایران، به نظر ایشان جرم بسوده است پس چرا شرکت خودشان را جرم نمی دانند ؟ ایشان که تازه نفس از راه رسیده بودند و هنوز هم زبان انگلیسی را بلد نبودند پس به توصیه و معرفی چه کسانی برای ایشان برنامه ای گذاشته شده بود ؟ ... خیر، آقای شاملو اگر در آن کنفرانس ۲ به تصدیق چند صد نفر ایرانی شرکت کنند از اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان و سازمانهای دانشجویان ایرانی در واشنگتن مطلبی و مسئله ای غیر عادی به چشم می خورد همانا شرکت خود ایشان و سخنرانی طولانی شان آن هم بزبان فارسی در يك کشور خارجی و برای يك عده آمریکائی بوده است !!! و اگر نه نوار سخنرانی اینجانب و همچنین متن نوشته آن در دسترس است و میتواند در دسترس کسانی قرار گیرد که علاقمند به رسوا شدن خناس و سوسه کنندگان هستند.

دکتر ابراهیم یزدی
وزیر امور خارجه

تهران مصور

با چاپ این نامه در انتظار نوار سخنرانی های آقای احمد شاملو و دکتر یزدی، می مانیم. چرا که تنها چاپ آن سخنرانیها که پیش از انقلاب صورت گرفته و هیچ ملاحظه ای در آن زمان نداشت، وجود داشته باشد. می تواند به کشف واقعیتها کمک کند.

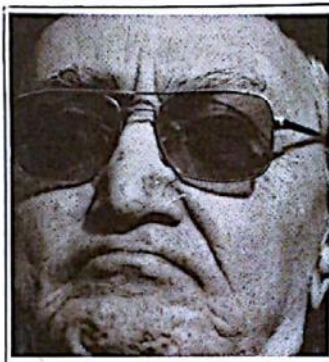
سنجایی: می ترسم به جای جمهوری، به دیکتاتوری برسیم

گفت و شنودی متفاوت و شیطنت آمیز با رهبر جبهه ملی

ایران يك نظام دموكراتيك به بار می آورد از او می پرسیم:

بنظر شما آیا ما در ایران دموکراسی داریم؟
« به محدودی تنها عناصر انحصارطلب و آنتوگر نمی گذارند این دموکراسی مستقر شود. »
سی می کنم «عناصر انحصارطلب را توضیح دهد آشکارا از شکافتن ساله پرهیز دارد و سرانجام آنها را چنین تعریف میکند «عناصری که مصلک خود هیچ ملکی را قبول ندارند، آنها که حتی عنوان ملی را هم قبول نمی کنند از کلمه دموکراتیک می ترسند، مبارزات ملی شدن نفت را تقیح می کنند انحصارطلب اند» فکر می کنم، به بخشی از سخنرانی آیت الله خمینی در مورد نفت اشاره دارد و وقتی که فکرم را مطرح می کنم یسا تنها می افزاید « انحصارطلبی خیلی خطرناک است می ترسم به جای جمهوری به يك نوع دیکتاتوری برسیم » می گوید که با تشکیل و وجود شورای انقلاب مخالف است « در زمان پیروزی انقلاب این فکر با من هم مطرح شد من با آن مخالفت کردم بنظر من درست این بود که از همان آغاز يك دولت انقلابی سرکار می آمد و برنامه های انقلابی را اجرا میکرد نه اینکه با تشکیل شورای انقلاب و کمیته ها دولت در حال تعارض و رقابت اند « تشکیل شورای انقلاب و وجود کمیته ها جز بی نظمی نیست و این به دیکتاتوری منجر خواهد شد و آنچه که علت استغای من از وزارت خارجه بود و نه دولت که بی دولتی بود من به بی دولتی اعتراض داشتم » مصرانه می خواهم که در باره استغای خود بیشتر توضیح دهد اما فقط می گوید:

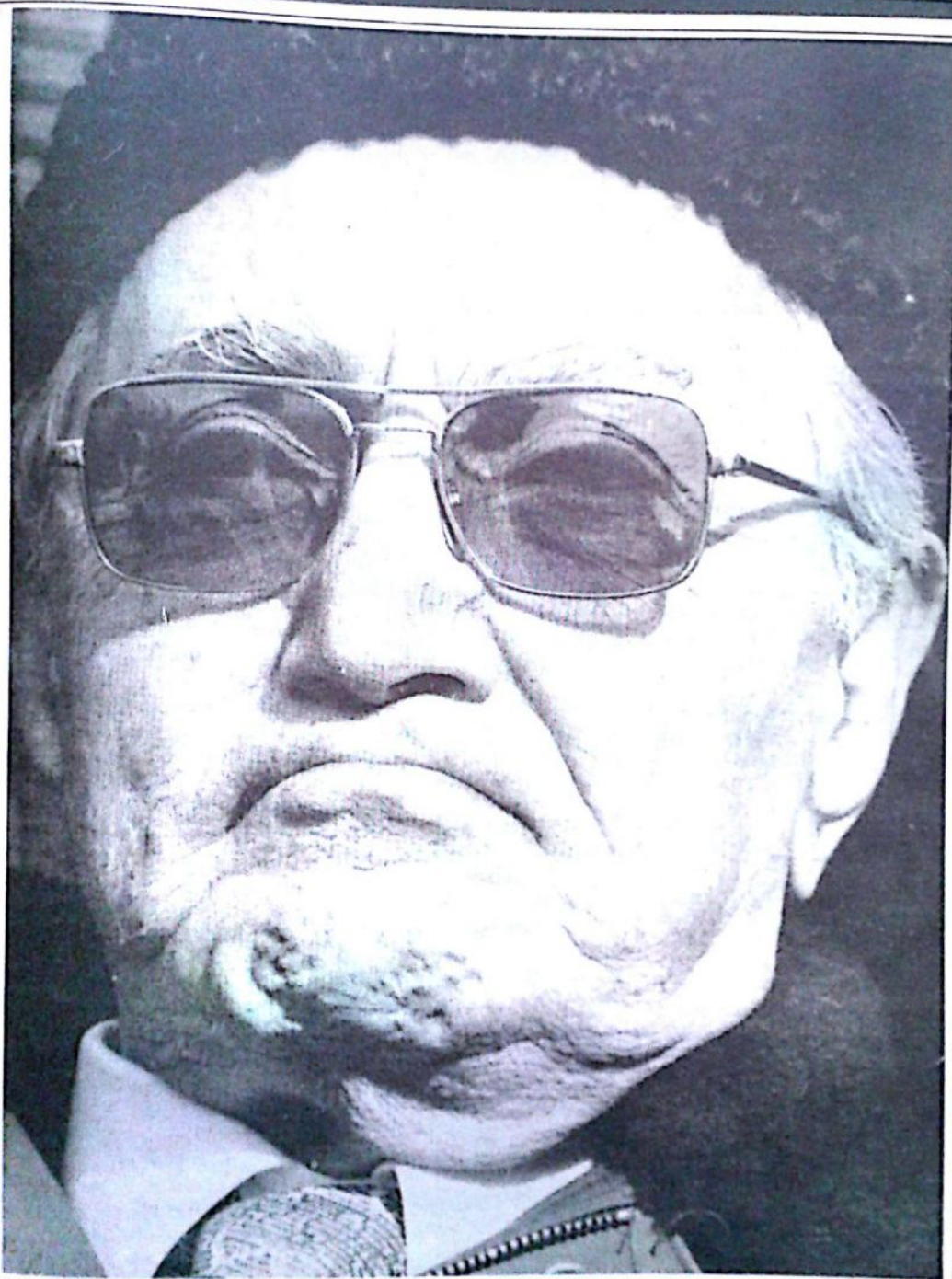
« نمی خواهم در این باره صحبت کنم »
از نگرانیهای خود می گوید از اینکه ملیت ایرانی در خطر است هویت ایرانی را یکی از مهمترین عامل بقا کشور می داند و میگوید « ایرانی بودن، هویت اصیل ما است هویت ایرانی ما کمتر از هریک اسلامی ما لیست ملت ما قبل از اینکه مسلمان باشد ایرانی است، زبان فارسی آداب و سنن



مخفی را احساس می کردم. بازبین رفتن سازمانهای ملی و زیرزمینی شدن گروههای مبارز، روحانیت به حرکت درآمد آنها مساجد، یعنی تنها محل تجمعی که برای مردم باقی مانده بود را در اختیار داشتند. مسجد محل تجمع و عبادت مردم بود و روحانیت از آن استفاده کرد، البته نقش عظیم دکتر شریعتی را نباید نادیده گرفت، او بیان نویی از اسلام ارائه کرد و تأثیر فوق العاده ای بر نسل جوان داشت باید به نقش دکتر شریعتی بیشتر توجه کرد تاریخ نشان خواهد داد که او در حد غزالی بوده و نقش او حتی بیشتر از سید جمال الدین است آبادی است و بهر حال با توجه به اوضاعی که گفتم روحانیت رهبری جنبش را درست گرفت. در مورد اینکه آیا جبهه ملی در سیاستهای خود به نوعی پذیرش انفعالی و دنباله روی از روحانیت و رهبری دچار شده است یا نه و اینکه چرا در قبال مسائل جاری موضع انتقادی ندارد، سنجایی به برنامه سه ماده ای که در پاریس به حضور آیت الله خمینی ارائه کرده است اشاره می کند و می گوید که این برنامه مبتنی بر ایجاد يك نظام حکومتی، بر طبق موازین اسلام و دموکراسی، استقلال ملی، متکی به آراء عمومی بود و اعتقاد دارد که اگر برنامه سه ماده ای عمل می شد برای

با سنجایی به گفتگو می نشینیم به قصد آنکه حرفهای نگفته مطرح شود و نه تکرار کلیاتی که از صافی مصلحت اندیشی گذشته است چرا که سنجایی باید وارث مصدق باشد و رهرو راه او. و آدمی انتظار دارد که در کلام سنجایی اگر نه حضور شکوفان مصدق، حداقل سایه او را حس کند که برهنه و آشکار زبان تنها به حق می گرداند و قدم به حقیقت می زند و بی تردید با مردمی که تنها شیفتگان حقیقتند صریح و صادق سخن می گوید. و در سنجایی آدمی مردی را می بیند که مدعی میراث مصدق است و آنگاه که شور گشتن حقیقت صراحت و صداقت می خواهد و به جان خریدن خطر که نام و ننگ نشاند و مصلحت نپندیشد سنجایی شبط را خاموش می کند تا کلام در حصار بماند که هراس فراگیر است و حضور قاطع استبداد همه جا محسوس. و مصاحبه دیگر انتقال دهنده حقیقت نیست و لاجرم پرشگر دیگر پرسنده نمی ماند، چالشگری است که باید به کاوش حقیقت بنشیند تا از ورای گفتگوی معمول و به مصلحتا شاید خواننده نسیم واقمیت را احساس کند و رگه هایی از آنچه باید گفته می شد را ببیند. گفتگو را به پاریس می کشانم به این قصد که بدانیم چرا جبهه ملی نتوانست با ارائه يك برنامه ملی و دموکراتیک محوری برای شکل مردم و سنگری در برابر انحصارطلبان می گوید:

« ما نتوانستیم این رسالت را انجام دهیم جبهه ملی در سالهای ۳۴-۳۵ فعالیت نسبتا خوبی داشت. اما وقتی که آمریکا تصمیم گرفت از دیکتاتوری شاه حمایت کند حکومت سیاست سرکوبی جنبشها و گروههای مبارز را به شدیدترین وجه آغاز کرد و در نتیجه امکان هر نوع فعالیت علنی از بین رفت و فداکارترین و مبارزترین جوانان مملکت به مبارزات زیرزمینی و چریکی پرداختند و در این میان جبهه ملی به علت فشار دیکتاتوری از بین رفت. من در آن سالها به خارجه رفتم و چند سالی در آنجا ماندم اما سودای وطن مرا به ایران بازگردانید در ایران هرجا می رفتم سایه يك پلیس



1970-1971

شاهانه و ... طاغوتی نیست میراث مشترک ملی ما است. و وقتی به او می‌گویم در زمان وزارت خود شما شاهانه و محبت تکامل را از کتابهای دینی حذف کرده‌اند آشفته می‌شود « کوچک شمردن شاهانه » کوچک شمردن تاریخ باستانی کوچک شمردن ملت است رستم شاهانه آرمان انسان میهن پرست و فداکاری است که در برابر هر نوع ظلم و ستم حتی ستم شاهانی از قبیل کیکاووس مبارزه میکند ما ملت هستیم که قبل از اسلام ۱۵۰۰ سال تاریخ داشته‌ایم ما ایرانی هستیم و باید ایرانی بناییم ..

اعتقاد دارد که روحانیت شیعه باید در موضع اعتقاد و ارشاد بماند روحانیت را دستگاه می‌داند که همیشه با مردم و در میان توده بوده است چرا که این مردمنده که ماسجد را می‌سازند ، مخارج روحانیت را می‌پردازند و روحانیت تنها وقتی قوی است که مردم باشد نه اداره کننده کشور و اگر روحانیت چنین نباشد نمی‌تواند رسالت خود را ایفاء کند و می‌افزاید « اما هنوز نباید زیاده نگران باشیم » می‌پرسم هم اکنون چه کسی مملکت را اداره میکند شورای انقلاب یا دولت ؟ و پاسخ دو پهلو است و بیشتر شبیه یک آرزو است « شورای انقلاب موفقی است باید مجلس مؤسسان تشکیل شود و قانون اساسی تدوین گردد » در امر تدوین قانون اساسی شرکت دارد اینرا می‌دانم می‌پرسم کار تدوین قانون اساسی به کجا کشیده است ؟ می‌گوید « من در امر تدوین آن کمک میکنم چیزی که نوشته شده است کاملاً دموکراتیک است البته امر آنرا زیاد تغییر ندهند »

چه کسی آنرا تغییر خواهد داد ؟

سکوت می‌کند و سرانجام می‌گوید « نمی‌دانم » میدانم که میدانم ، همه میدانند اما نمی‌خواهند بگویند مصلحت نیست و در برابر این پرسش که « روحانیت یا شورای انقلاب در امر تدوین قانون اساسی نظارت دارد یا نه ؟ » و یا اینکه « تصمیم نهایی را چه کسی می‌گیرد » سنجایی چیزی نمی‌دانند ! و یا اینکه نمی‌خواهد بگوید اعتقاد دارد که باید مجلس مؤسسان و مردم تصمیم بگیرند ... حتی نمی‌تواند بگوید که آیا در قانون اساسی جدید امتیاز خاصی به روحانیت داده خواهد شد یا نه می‌گوید « یک شورای نگهبان قانون اساسی خواهیم داشت که احتمالاً از روحانیون و حقوقدانان تشکیل می‌شود و سعی میکند آنرا با شورای قانون اساسی فرانسه و یا دیوان عالی آمریکا مقایسه کند راه خوبی برای توجیه نیست یادآور می‌شوم که اعضای شورای نگهبان قانون اساسی فرانسه یا دیوان عالی آمریکا فقط از نظر حقوقی اختیاراتی ندارند اکثر از طرف مردم انتخاب می‌شوند اما شورای نگهبان قانون اساسی در ایران انتخابی

نیخواهد بود و اختیارات آنها هم خیلی زیادتر است آیا این به معنای نفی حاکمیت ملی نیست ؟ امیدوار است که نباشد چرا که حتی نمی‌داند که اعضای شورا چگونه باید انتخاب و انتصاب شوند « از جزئیات بی‌خبرم »

نمی‌توانم به این ساله فکر نکنم چه کسی و چگونه اعضای شورای نگهبان را انتخاب خواهد کرد ملت یا ... و اگر قرار است روحانیون در این شورا باشند از کدام جناح ؟ می‌پرسم « آقای سنجایی آیا در داخل روحانیت تضادهایی وجود ندارد و اشاره می‌کنم به مقاله آقای خلخالی و تظاهرات تبریز » می‌گوید :

*** روحانیت ، باید نقش ناظر داشته باشد ، نه اداره کننده کشور .**

*** عناصر انحصار طلب نمی‌گذارند ، دموکراسی مستقر شود .**

*** من با وجود شورای انقلاب مخالفم .**

*** تشکیل شورای انقلاب و وجود کمیته‌ها به دیکتاتوری و بی‌نظمی می‌گشود .**

*** ما پیش از آن که مسلمان باشیم ، ایرانی هستیم .**

« اگر چنین چیزی باشد از صلاحیت من خارج است شما دارید شیفت می‌کنید ! » بحث را رها می‌کنم و نظر او را راجع به جبهه دموکراتیک ملی می‌پرسم ..

« دلم نمی‌خواهد راجع به این جبهه صحبت کنم جبهه ملی و دموکراتیک انشعابی از جبهه ملی نبود فردی که سابقاً کمابیش عضویتی در جبهه ملی نسبتی با رهبر بزرگ ما داشت اینرا تشکیل داده است افراد و گروههایی که در این جبهه هستند هنوز هویت سیاسی خود را نشان نداده‌اند . »

و بلافاصله می‌افزاید « که جبهه ملی با گروه‌های چپی صرفاً به دلیل مسلک آنها مخالفت نمی‌کند بلکه با آن گروههایی مخالف است که عملاً در روش یا مسلکشان پیرو بیگانه‌اند . امیدواریم که جبهه دموکراتیک اینطور نباشد نمی‌خواهم آنها را متهم کنم (که به کنایه آنها را به چپی بودن متهم کرده است) اما آنها هنوز خود را نشان نداده‌اند ایرادات آنها بیشتر جنبه شخصی دارد . و بعد صحبت را به جبهه ملی برمی‌گرداند و اینکه شرط وحدت از نظر جبهه ملی اعتقاد به دموکراسی حاکمیت ملی و استقلال است و تشکیل صف واحد نیروهای ملی را ضرورت

اساسی جامعه ما میدانم و اعتقاد دارد آن بحث از روحانیت که مخالف اتحاد با چپی‌های ملی هستند اشتباه می‌کنند همانطور که شیوه‌هایی از قبیل « ارباب ، تهدید ، ترساندن ، ایجاد وحشت سلب امنیت ، حمله به تظاهرات ، تحریم مطبوعات و ... » را که از طرف برخی از آنان تحریک می‌شود مخالف دموکراسی و اسلام و یک رویه فاشیستی میدانم .

می‌پرسم آیا شرکت اعضای جبهه ملی در دولت به معنی تأیید دولت از طرف جبهه ملی نیست پاسخ مثبت است و در برابر این سؤال که شما چگونه روش دولت در برابر مطبوعات و رادیو تلویزیون را تأیید می‌کنید می‌گوید :

« اینها روش دولت نیست ما سیاست رادیو تلویزیون را تأیید نمی‌کنیم تحریم مطبوعات را هم تأیید نمی‌کنیم اینها روش دولت نیست ، روش گروههای خارج از دولت است مطبوعات باید حقایق را بنویسند . »

از بحث مطبوعات به رادیو تلویزیون می‌رسیم و از آنجا به بحث کلی‌تر می‌پرسم حرفهای کسروی را به یاد می‌آورم و اینکه بعد از انقلاب مشروطه خوسه چینیان از راه رسیدند دیر آمدگانی شتابزده بودند که بیشترین بهره را می‌خواستند و قدرت طلبی آنها را به سازش با امپریالیسم کثانید و انحصار طلبی و انقلاب برایشان نردبانی بود تا شهید پله‌یی باشد و صعود را به کرسی قدرت تضمین کند . و حال نیز گمانی آمده‌اند که با گذشته‌ای مبهم و ناشناخته و برنامه‌های مشکوک و تردیدنا و با سیاستهایی که دولت نیز با آن موافق نیست فکرم را مطرح می‌کنم و از آنها نام می‌برم و نظر سنجایی را می‌پرسم می‌گوید : « منم مثل شما آنها را نمی‌شناسم باید بگذارید زمان افراد را بشناسند بگذارید تاریخ همه چیز را توضیح دهد . »

و من اصرار می‌کنم که قضاوت تاریخ هر چند دآوری نهایی است اما سیاست خارجی ایران و اداراتی از قبیل رادیو تلویزیون هم اکنون در حال اجرا است و حال است که سرنوشت ملت ما را خواهد ساخت نه آینده حرفها باید در لحظه سازندگی مطرح شود و چه بهتر که از زبان شما . مثلاً شایعاتی در مورد دکتر یزدی وجود دارد ؟ « من نمی‌خواهم در این باره صحبت کنم سیاست خارجی ما باید ملی باشد »

و سرانجام راجع به آیت‌الله کاشانی می‌پرسم و میدانم که اینروزها از او به عنوان یک روحانی مبارز یاد می‌شود می‌گوید :

« او در ایجاد اختلاف بین نیرو های ملی و تضعیف روحیه مردم ومخالفت با جنبش ملی نقش فوق العاده وبرائری داشت . »

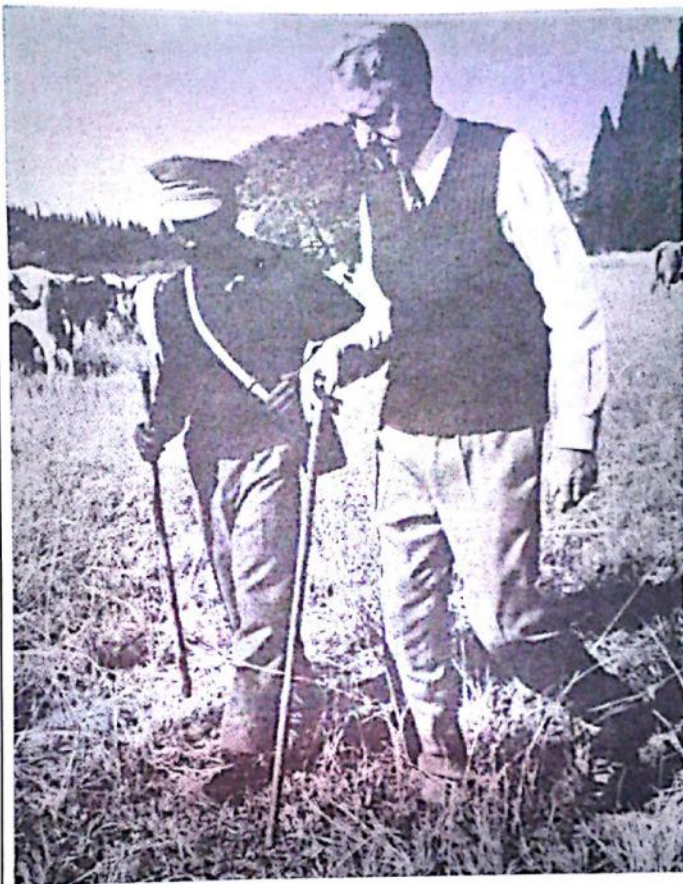
دوازده هزار و پانصد کشته : ۶ سال بحران رودزیا همانقدر کشته به جا گذاشته است که جنگ ۹ ساله الجزایر . نه انتخابات ماه آوریل و نه به قدرت رسیدن اکثریت سیاه پوست هیچکدام وقفه‌ای در این کشتارها به وجود نیاورده است . جریکهای جبهه میهن پرستان خلع سلاح نشده‌اند . رودزیا تنها صد هزار سرباز را مأمور نظارت بر انتخابات کرده بودند . اما فشار جریکها همه آنها را مجبور ساخته بسود که اسلحه‌هایشان را زیر پرچمها مخفی کنند . در برابر چشم‌انداز يك راه حل سیاسی ، همه گروهها برای تغییر دادن مسیر به نفع خود ، باتمام قوا جنگی را برگزیده‌اند . و در پس پرده این جنگ خطر بین‌المللی شدن بحران است که هر لحظه شدیدتر می‌شود .

قدرتهای بزرگ جهانی ، این بار خطر را حس کرده و جنبه‌های انفجار آمیز ماجرا را مورد توجه قرار داده‌اند . دوشنبه هفته پیش ، کادیلاک سیاه‌حال سائروس‌ونس فرستاده ویژه جیمی کارتر در مقابل «وایت‌هال» ، محراب دیپلماسی انگلستان توقف کرد . سائروس‌ونس پنج ساعت تمام با لرد کارینگتون وزیر امور خارجه انگلستان گفتگو کرد . مثله رودزیا سرآغاز بحثها بود ، و اینکه این مسئله میرم است و در حل آن تامل جایز نیست .

سائروس‌ونس سرحال نیست : واشینگتن در قضیه رودزیا هم بازی را به وزارت امور خارجه انگلستان باخته است . اما لاقابل باید ظاهر قضیه را حفظ کرد . دولت محافظه کار خانم تاچر از فردای پیروزی انتخاباتی‌اش در ۳ مه گذشته ، با خیال راحت در نقش قدرت قیم ساختن فروخته است . نقشی که درسهای تاریک منوی کابینه کارگری کالاهان با جیره‌خواری از سیاست آمریکا از خاطرها برده بود .

ساخت و پاخته‌های لندن و واشینگتن در مورد قضیه رودزیا - که از سوی فرانسه ، آلمان فدرال و کانادا نیز کم و بیش تایید می‌شد - هرگز به نتیجه‌ای جز طرح کاملاً تئوریک يك حل و فصل : مبتنی بر تشکیل کنفرانس غیرممکن با شرکت تمام جناحهای درگیر ، نرسید . حل و فصلی که ظاهراً فریبنده به نظر میرسید اما این یحیی را داشت که واقعیتها را مورد توجه قرار نمی‌داد : اولین این واقعیتها قدرت فوق‌العاده یان‌اسمیت در حفظ موقعیت داخلی خود ، گسترش دامهای فراوان در سر راه همه و اجتناب از افتادن در هر دامی بود .

در سال ۱۹۷۶ یان‌اسمیت زیر فشار دوگانه آفریقای جنوبی و هنری کی‌سینجر وزیر امور خارجه وقت آمریکا با نهایت خضوع و خشوع



بحران رودزیا بین‌المللی می‌شود

رودزیا: جنگی آفریقائی

Rhodésie : guerre à l'africaine

● جنگی خونین و بی‌رحم میان جانشین یان‌اسمیت و رهبران میهن پرستان رودزیا در گرفته است . رهبران انگلیس و آمریکا چه نقشی در این میان ایفا خواهند کرد .

جامعه سیاهپوستان آمریکا را از خود برنجاند و خود را از چشم کشورهای جهان سوم ببندارد. تحصیل کردن یک طرح غربی به مردم رودزیا، حتی اگر نتیجه به نفع شورشیان میهن پرست تمام شود، هنوز به نظر کارتر بهترین وسیله برای رویارویی با شوروی در جنوب آفریقا است.

بازگشت محافظه کاران به مستند قدرت لندن و فشارهای داخلی، بیشک کارتر را بر آن خواهد داشت که در موضع خود تجدید نظر کند. روز ۱۵ ماه مه سنای آمریکا با اکثریت سه چهارم، سیاست رودزیائی کاخ سفید را مردود شمرد. سناتورهای آمریکائی به رهبری جی. هلمز، سناتور جمهوریخواه کارولینای شمالی، به رئیس جمهوری تا ۱۵ ژوئن برای شناسائی دولت زیمبابوه مهلت دادند. خودداری کارتر از این شناسائی به معنای تایید «تروویستهای مورد حمایت مکر و کوبا» تلقی خواهد شد.

صلیبی بردوش

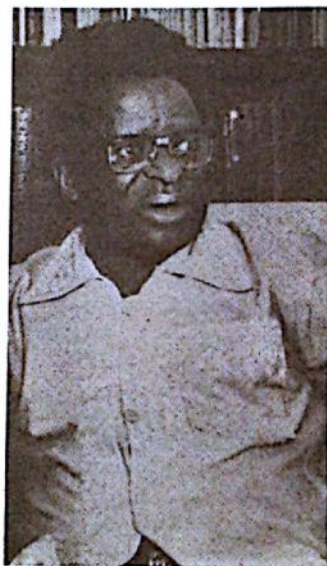
جیمی کارتر هم قول داده است. او قول داده است که با دقت موضوع را مورد بررسی قرار دهد، اما به شرط یافتن دلایل قاطع و کافی و اطمینان بخش: اطمینان به اینکه ابل موزوروا مثل رهبری معتبر در نقش رئیس واقعی ظاهر شود. و اطمینان به اینکه وی با رهبران جبهه میهن پرستان به توافق برسد. در شرایط کنونی این اطمینان آخری دست نیافتنی به نظر میرسد. چرا که اسقف سیاهپوست رودزیا اکنون هدفی جز خرد کردن رقبا در برابر ندارد. شاید هم وی می خواهد بدین ترتیب از انتقام آینده آنها در امان بماند.

جنگ از نوع «آفریقائی»، که از این پس در رودزیا درگیر خواهد شد، مسلماً عاری از ملاحظات بشری است. این جنگ بی رحم و کینه آلود جلوه خواهد کرد و کم کم امکان هرگونه راه حل مبتنی بر مذاکره را از میان خواهد برد. رهبران گروههای چریکی که یک لحظه در برابر نتایج رای گیری لرزان شده بودند، دوباره جان گرفته اند.

نشانهایی آشکار حکایت از آن دارد که حامیان سوسیالیست آنها خیال رها کردنشان را ندارند. ژنرال هاینس هولمن، وزیر دفاع آلمان شرقی چند روز پیش وارد موزامبیک شده بود.

و میگهای ۲۱ تازه ای تحویل موزامبیک و سایر کشورهای خط مقدم جبهه شده است. اگر از «اسقف کوچک» حمایت جدی و قاطع به عمل نیاید، بعید نیست که او بروی صلیب خود را به دوش بگیرد.

گریستیان دپنیو - اکسپرس



هرگونه سازش با سالیسبوری باید حکومت مفدر نیجریه را مورد توجه قرار داد که تروتهای نفتی و موقعیت آن به عنوان شریک اقتصادی لندن، وزنه ای سنگین در تصمیم گیریهای آنی انگلستان به شمار می آید. کنفرانس کشورهای مشترک المنافع در ماه اوت آینده در زامبیا برگزار خواهد شد. تا قبل از این تاریخ هیچ اقدامی از سوی انگلستان جایز نخواهد بود.

دومین مانع بر سر راه خانم تاجر، موضع آمریکا در قبال رودزیاست. جیمی کارتر بسا هرگونه حل و فصل مسئله رودزیا که رهبران شورشیان مسلح را در حاشیه نگه دارد، مخالف است. و برای مخالفت خود دلایلی هم دارد.

جیمی کارتر از این بیم دارد که باشناسائی رژیم که حقیقتش برای او مورد تردید است،

با به قدرت رسیدن اکثریت سیاهپوست در رودزیا موافقت کرد. روز ۳ مارس ۱۹۷۸ سه رهبر باسیونالیست میانه روی سیاهپوست را وارد کابینه موقت کرد. روز ۱۳ آوریل گذشته دانی که بر سر راه غرب گذاشته شده بود آنها را گرفتار کرد: برخلاف انتظار همه و به رغم تهدید چریکها ۶۴ درصد رای دهندگان سیاهپوست نمایندگان خود را برگزیدند. کنار رفتن یان اسمیت دشمنان او را خلع سلاح کرد. بعد ماجرا روشن تر شد.

روز هشتم ماه مه در پارلمان هنوز با رنگ و روی انگلیسی سالیسبوری ت مردی از میان دو ردیف حاجب کلاه گیس به سر عبور میکرد. این مرد یان اسمیت بود که برای ادای سوگند دولت تازه سیاهپوستی به پارلمان می آمد. یان اسمیت در برابر رئیس پارلمان، یک آفریقائی تروریست سابق تعلیم دیده در اردوگاههای روسی ادای احترام می کند... هرگز تا وقتی که عمر من باقی است، این کشور توسط سیاهان اداره نخواهد شد... این حرفها هم از دهان همین یان اسمیت در سال ۱۹۷۶، خارج شده بود.

آخرین شاهکار او حبه کردن رژیم مزین به تمام نشانه های اطمینان بخش قانونی، به کشور زیمبابوه - رودزیا بود: یک نخست وزیر آفریقائی منتخب، «اسقف کوچک» ابل موزوروا، شورش سابق که مرتب قزای بزرگان دنیا نامه مینویسد و در نامه هایش تاکید میکند که خیلی سیاهپوست است و خیلی «رئیس».

مارگارت تاجر ت برای وفادار ماندن به وعده وعیدهای انتخاباتی اش، وزیر فشار جناح راست حزبی، آشکارا در راه سازش گام نهاده است. او با احتیاط پیش میرود، اما سریعتر از انتظار. لرزیدن گریستون هنوز عرق پیروزی محافظه کاران را از پیشانی پاک نکرده اعلام میکند: «مطرح انگلیس و آمریکا در حال حاضر معتبر به نظر نمی رسد». روز چهاردهم ماه مه «سرتوتولی داف» فرستاده ویژه وزارت امور خارجه انگلیس برای پنج روز مذاکره «مثبت» قدم به خاک سالیسبوری می نهاد. روز ۱۸ مه، یان گیلور معاون کارینگتون سیاست تازه وزارت خارجه را در پارلمان انگلیس مطرح می سازد: «باید تحولات عمیق (مقصود انتخابات است) در اوضاع رودزیا را مورد توجه قرار داد». البته بحث بر سر پایان دادن به تحریمهای اقتصادی که گریبان مستمر سابق انگلستان را می فشارد نیست. بحث بر سر شناسائی شتابزده رژیم جدید این کشور هم نیست. برای این کار باید از موانع پیشماری عبور کرد که دو مانع به نظر عبورناپذیرتر میرسد.

نمایندگان دائمی کشورهای مشترک المنافع از خود سرسختی نشان میدهند. در راس مخالفان

سیروس علی‌نژاد

هیأت تحریریه کیهان، ستون فقرات مبارزات مطبوعاتی علیه رژیم طاغوتی بود.

داستان غم‌انگیز روز نامه کیهان

را زیر فشار گذاشته بودند که اعتصاب رابشکند. تا آنها حق‌العمل خود را از صفحه نیازمندیها دریافت کنند - ایستادگی کردند و نگذاشتند اعتصاب شکست بخورد و طاغوت پیروز شود. يك تن، مدتها، ممنوع‌القلم بوده است. چند تن دیگر هم کسانی هستند که اگر چه پیشینه سیاسی درخشانی که قابل ذکر باشد ندارند، از عناصر طاغوت هم نبوده‌اند و شرافتمندانه زندگی و کار کرده‌اند.

بیش از هر چیز این ترکیب نشانه سر درگمی، آتیهایی بوده است که دست به کودتا زده‌اند، با وجود این امکان دارد برای سربرگم کردن دیگران چنین ترکیبی را انتخاب کرده باشند. نکته ظریف در این میانه این است که کودتاجیان مطامع خود را زیر پوشش «اسلام» و «انجمن اسلامی» پنهان نگاه داشته‌اند، چنانکه در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که آنها به علت تمصب در اسلامیت خویش مهره‌ها و عناصر مرفقی چپ را به کنار نهاده‌اند، اگر چنین بود هم قابل توجیه بود. چنین هم نیست، زیرا عناصر اسلامی شناخته شده‌ای در تحریریه کیهان هستند که اکنون همدوش اعتصابیون به مبارزه برخاسته‌اند و حتی بیشتر از دیگران از آنچه اتفاق افتاده، در رنجند.

متأسفانه توطئه‌چینیان، چنان ترفیسی در پیش گرفتند که نقشه‌چینی آن آشکار است: در شامگاه روز واقعه خدمت امام رسیدند و با گزارش‌های نادرست و پک‌جانبه، ذهن امام را منحرف کردند و چنان تنها به قاضی رفتند که دیگران را «صد انقلاب» و «غیر اسلامی» جلوه‌گر ساخته و دریغ که امام در این ساله عاصی هتازده‌گی به خرج دادند و بدون اینکه اصل ماجرا کاملاً روشن شود، قضاوت فرمودند. اینگونه رفتار را توطئه‌چینیان از دوستان اطلاعاتی ما آموخته

ماجرای را دنبال می‌کردند و از هم می‌پرسیدند که کار به کجا رسیده است. درست مانند يك کودتای در شرف وقوع که همگان حضور آن را احساس کرده و در فکر چاره‌اندیشی باشند. اما چاره‌ای اندیشیده نشد. در واقع چاره‌ای نمی‌پذیرفت. کودتاجیان به هیچ صراطی مستقیم نبودند. ناگزیر اتفاق افتاد:

صبح روز بیست و هفتم اردیبهشت ۴۰ تن از اعضای کیهان را به تحریریه‌راه ندادند و نامه‌ای به دستشان دادند که: «دیگر به وجود شما احتیاجی نیست، به کارگزینی مراجعه فرمائید»، زیر نامه يك امضای ناشناخته بود که هنوز هم معلوم نیست از آن چه کسی است. تنها عبارت «مدیریت» موسسه کیهان» خوانا بود که متأسفانه بر مجهولات این ماده می‌افزود. زیرا مدیریت کیهان هم، در حال حاضر، ناشناخته است. آقای مصباح‌زاده و پسران که رفته‌اند. دیگران هم در آنجا کارمندند و هیچ کس صاحب موسسه یا نماینده مدیر نیست. پس این مدیریت چیست؟

بیست تنی هم که از تحریریه رانده شده‌اند، اگر عناصر شناخته شده‌ای نبودند. ماله‌ای نبود. دست کم تردید باقی بود که شاید ضد انقلابی باشند، و می‌توانستیم خود را به نوعی رامی کنیم. اما برعکس اغلب آنها چهره‌های آشنائی هستند. چند تن از آنها کسانی هستند که در مبارزات سیاسی دوره طاغوت نقش خود را به درستی ایفا کرده‌اند. به زندان افتاده‌اند، زجر کشیده‌اند، و اگر مبارزه با طاغوت را يك «کل» بگیریم که باید بین ایرانیان تقسیم شود، آنها بسیار بیشتر از سهم خود ادا کرده‌اند. عدای دیگر در مبارزات سندیکاکی، طبقه‌لختانی و سانسور نقش برجسته‌ای داشته‌اند و در زمانی که همه - حتی چند تنی که گاهی که اکنون در روزنامه کیهان به نواهی رسیده‌اند، سندیکا

دو کیهان اتفاق حیرت‌انگیزی افتاده است ارتجاعیان، «انقلابیون» را به نام «ضدانقلاب» بیرون کرده‌اند و در شیور دمیده‌اند که ضدانقلاب را بیرون کردیم. مردم هم که نمی‌دانند از نزدیک فضا و افراد را نمی‌شناسند گهگاه حمایت‌هایی از آدمگان و جبهه‌گیری‌هایی در برابر بیرون‌شدگان نشان داده‌اند. این ظلمی است که بر اعضای تحریریه کیهان رفته است. ظلمی که تا فرصت اثبات آن دروغاً بدست آید، طومار تحریریه کیهان را در نور دیده است.

باورکردنی نمی‌نماید اما قضیه به همین ساده‌گی است که گفته شد. آنها که آمده‌اند نه که انقلابی‌تر از ارجحان و اعتصابیون نیستند، سهل است، هزار مرتبه ضدانقلابی‌ترند.

اما چه کسی می‌تواند باور کند؟ چرا که گردانندگان کنونی کیهان چندان ناجوانمردانه از حربه «امام» و «اسلام» استفاده نکرده‌اند، که تا زمان درازی نگذرد، واقعیت ماجرا برای آنها که اهل مطبوعات نیستند و از نزدیک شاهد ماجرا نبوده‌اند باور کردن نخواهد بود.

آنها فضائی بوجود آورده‌اند که فاش گفتن ماجرا، حتی هراس‌آور شده است و بی‌ترس‌فردا چماق تکفیر را بر سر این قلم‌هم بکوبند که: ای مردم بشنابید يك ضدانقلاب دیگر! اما حقایق ناچار باید گفته و نوشته شوند. به هر قیمتی که باشد. شاید همه حقایق ارزش آن نداشته باشند که به هر قیمتی گفته شوند. اما ماجرای کیهان از آن دست نیست، باید گفته شود. چون این ساله کیهان نیست ساله مطبوعات است.

دو سه روز پیش از آنکه ماجرای کیهان اتفاق افتد، حضور آن در فضای کیهان احساس شده بود. همه اعضای تحریریه منتظر وقوع حادثه‌ای بودند. همه اهل مطبوعات از نزدیک در گفت‌وگوهای چند نفری یا تماس‌های تلفنی

بودند - که خداوند نبخشایشان ، بنای بسدی گذاشتند . -

باری ، در چشم من ، آنانکه چنین کردند دو گناه بزرگ مرتکب شده اند : یکی آنکه ۱۳۰ تن اعضای تحریریه کیهان را از کار خود باز داشته و اعتصاب ناگوار و ناصوابی را بر آنان تحمیل کرده اند و دیگر آنکه امام را به اشتباه انداخته اند و بابت هر دو گناه باید مجازات شوند . این گناه بزرگی است که هر دسته ای در جاشی نوطه ای بچینند و سحرگاه راهی قم شود و امام را ببینند و او را دچار اشتباه کند و خود بر اسب مراد بنشیند . ایان حتی اگر بظاهر دشمن امام و جمهوری اسلامی و انقلاب نباشد ، در باطن با آنها دشمنی دارند . زیرا با چنین روش های اندک اندک ، اعتماد مردم را از امام میگیرند . این نابخشودنی و وحشتناک است .

لاغر کردن اعتمادی که نسبت به امامت بویژه در این برهه از انقلاب که هنوز تارسیدن به مقصود ، راهی دراز در پیش داریم ، خیانت است . اگر خیانت نباشد ، چه نامی میتواند داشته باشد ؟

دریغ و شوربختی این است که آنها همه کار خود را زیر پوشش «انجمن اسلامی» کرده اند و چون مردم ما به اسلام اعتقاد دارند ، و فرهنگ اسلامی در قلب و ذهن و اندیشه شان جریان دارد ، و جامعه کیهان از این وضع مستثنی نیست . کارکنان و کارگران شریف و صدیق کیهان نیز بدون اینکه اصل قضیه را بشکافند ، تاکنون به کارهای ایان مهر تایید زده اند .

به این ترتیب آنها از حمایت وسیعی از مردم مسلمان برخوردار شده اند . بدون اینکه اعالشان درخور يك انجمن اسلامی باشد .

براین ترتیب آنها موفق شده اند ، روزنامه را منتشر کنند و چون روزنامه منتشر شد جاذبه

*** آنها که با نقشه چینی به حضور امام رسیدند ، گزارش غلط دادند و رهبر انقلاب را به اشتباه انداختند ، به انقلاب خیانت کرده اند .**

قدرتی پدید می آید که عده ای از کارکنان را به دلایل متعدد - از دست دادن کار ، بیم از آینده ، همراه شدن با موج روز و ... - بوی خود می کشد .

ماجرای کیهان ، از آن جهت ، بسرای مطبوعات و سرنوشت آن موثر است - که به تجربه چند ساله و بویژه در دو اعتصاب مطبوعات که یکی چند روز و دیگری ۶۲ روز طول کشید ، دریافته ایم که تحریریه کیهان ستون فقرات مبارزات مطبوعاتی را تشکیل میدهند . اگر تحریریه کیهان نبود ، نه آن اعتصاب نخستین در دوره شریف امامی و نه آن اعتصاب بزرگ در دوره ازهارى - سراسر دوره ازهارى - شکل و دوام نمی گرفت . اگر تحریریه یکپارچه و پرشهادت کیهان نبود ، هرگز مطبوعات نمی توانستند در برابر طاغوت قد علم کنند . در تمام سختی های دوره اعتصاب همواره این تحریریه کیهان بود که مقاومت نشان داد . این کیهان بود که ایستادگی کرد و اعتصاب را سرپا نگهداشت .

چند بار که اعتصاب در حال فرو ریختن بود ، نویسندگان و خبرنگاران کیهان با تمام قوا مقاومت

کردند . و چون اعتصاب با موفقیت پایان یافت این تحریریه کیهان بود که تیر درشت صفحه خود را چنین انتخاب کرد . «با پیام امام خمینی اعتصاب پایان یافت» . کارنامه تحریریه کیهان در مبارزه با دیکتاتوری و استبداد از همه تحریریه ها درخشانتر است ، چگونه است که آنها ضد انقلاب شدند و گردانندگان امروز کیهان که باید آنها را «غاصبان کیهان» خواند ، چنین رقم میزنند که : «تحریریه کیهان میتواند به کار خویش باز گردد به شرط آنکه در خدمت انقلاب باشد» چه کسی از این تحریریه در خدمت انقلاب نیست ؟ کدامیک از آن ۲۰ تن اخراجی در خدمت انقلاب نیستند ؟ کاش سخن غاصبان کیهان از سر صدق بود . مطمئنم اگر «ضد انقلاب» را یافته بودند و بیرون کرده بودند ، تحریریه کیهان از آن استقبال می کرد و می کند . چرا با گذاشتن عباراتی نظیر «به شرط آنکه در خدمت انقلاب باشند» تحریریه اعتصابی کیهان را ضد انقلاب جلوه می دهید ؟ جز این است که می خواهید قباح کار خود را بیوشانید ؟

اگر مردم ندانند در آنجا چه گذشته است ما که میدانیم . اگر ما هم ندانیم خود که می دانید . آیا وجداننان آمده است ؟ ای جرعه نوش مجلس جم سینه پاکدار کالینه ای است جام جهان بین که آه ازو آبی به روزنامه اعمال ما فشان بتوان مگر سترد حروف سناه ازو ■

سرکوبی خونین مردم که تناسبی با شورش آنان نداشت ،

۱۵ خرداد، قیام طبقه متوسط علیه ستم



سألهات که از واقعه ۱۵ خرداد ۴۳ می-
مزد، اما هر سالروز آن خاطره نهادت هرازان
انسان عاصی از ستم را بباد می آورد، که استبداد
را روا نمی داشتند و حکومت عدل را طالب بودند.
هر چند که انگیزه آنان توان حمل محتوی بالنده
حرکتشان را نداشت.

مردم که از زورگویی رژیم سربرده به تنگ
آمده بودند، گرفتاری رهبر رادیکال مذهبیون
ملی را دستاویز حرکت آشکار و قهرآمیز، علیه
شاه، ساخته و با شعار «خمینی خدا نگهدار تو -
بمیرد دشمن خونخوار تو». مظهر ستیاری و
نوکر اجنبی را هدف قرار داده، مهمترین مانع
آزادی ملی را به مبارزه آشکار طلبیدند. هر که
خونین ۱۵ خرداد هر چند اولین سند جنایت رژیم
وایسته نبود، اما از ننگین ترین و دهشتناک ترین
جنایات رژیم شاه به حساب می آید چرا که به
قول چریک فدایی خلق بیژن جزنی «چنین سرکوبی
خونین به هیچوجه متناسب با امکانات و نیروی
نورشیان نبود».

براستی مردم و شهدای ۱۵ خرداد چه
میخواستند؟ و برای تحقق خواستشان چه کردند
که مستوجب آن کفر و وحشیانه شدند؟ تجزیه و
تحلیل خواستههایشان چندین مشکل نیست، -
نگاهی به سالی قبل از خرداد ۴۳، انگیزه
خواستههای مردم و حرکتشان را بیان می سازد.
کودنای امریکایی که دولت ملی دکتر مصدق
را برانداخت، در صدد آن بود که رژیم شاه
را مستحکم کرده به حاکمیت کامل سیاسی برساند،
اما ضعف دولتهای بعد از کودتا در حل تضادهای
جامعه که مولود ناتوانی سیستم اجتماعی -
اقتصادی حاکم بود انگیزه مبارزات ضد استبدادی
و ضد امپریالیستی را تقویت کرده، لاجرم نیروی
رژیم وایسته را، تحلیل میبرد. کوششهای متعدد
امپریالیسم آمریکا، برای تبدیل استقرار حاکمیت
سیاسی رژیم سربرده شاه و ایجاد مناسبات
اقتصادی براساس بهره کشی، چهارچوب وابستگی
کامل به امریکا با دو مانع اساسی برخورد میکرد.

اولین و مهمترین مانع، خلق ایران بود که
همه نیروهای تحت ستم یعنی طبقه کارگر،
دشمنان بورژوازی ملی، خرده بورژوازی و
روشنفکران را در برمی گرفت و دیگری فئودالیسم
رویه زوال و فئودالهای شریک در قدرت سیاسی
حاکم بود، که در مقابل تصعیمات اینچینیسی
حکومت برای ماندن، مقاومت می کرد. درهم
شکستن مانع دوم چندان مشکل نبود زیرا با
تبدیل مولفیت اقتصادی آنان و دادن اعتباراتی
چند در سطح رهبری و همچنین سرکوب برق آسای
نمکچیان فئودالهای مترد میتوانستند ضربه
نهائی را به بیکر محض، فئودالیسم پوسیده وارد
آورند. و برای همیشه سایه این موجود مزاحم

را از سرخوش دور سازند. اما خلق که
عمده ترین نیروی مقاوم به شمار می آمد، اساس
دیگری داشت. هر تغییر و تحول اجتماعی منوط
به حضور و موافقت مردم است، مردم که
فئودالیسم پوسیده و محضرت نبودند، تا با یک
لگد از پنجره به بیرون پرتاب شوند، آنان
سازندگان ثروتهائی هستند که جهانخواران دندان
خویش را بهر آن تیز کرده اند.

سرشت نیروی مردم سرشار از بالندگی
است. این ویژگی ترندهای امپریالیسم را
خنثی کرده، الزام در مقابل تهاجمات آنها
ایستادگی کرد، تظاهرات متعدد کارگران،
دشمنان، دانشجویان و مردم بسیج شده توسط
سازمانهای بورژوازی ملی و خرده بورژوازی
در اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه چهل همگی
نشانه های این مقاومت و ایستادگی در برابر
امپریالیسم، بود. تراژدی نابودی نیروهای
رادیکال عرض اندامهای پهلوان پنهانی که
خود را وارث نهضت ملی ایران می دانستند.

نیروی مبارزه خلق را تضعیف کرده بود اما
سلاح آبدیده امپریالیسم از نیروی دو برابر
تغذیه می کرد: تشدید تضادهای طبقه حاکم
منجر به حاکمیت طبقه انگلی در راس قدرت
می شد. سرمایه داری وایسته که از صافی چند
ست انتقال گذشته بود، و در شرف پایان
پیروزمندانه جنگ بر ضد فئودالهای مترد بودند،
از آنجا که حاکمیت سیاسی رژیم شاه مستلزم
همه اشکال استقلال بود، مجالس نه ساخته و
کوکلی ست امپریالیسم تهیه و تدوین قوانین
و مصوبات ضد ملی و ارتجاعی را تقبل کرده
و هر روز اسناد تازه تری را برای محو استقلال
ایران و انقیاد نیروهای خلق، امضاء میکردند.
این ستم، طبقه متوسط و تهیدستان شهری را که
در پیرامون تنها سازمان فکری متشکل جامعه و
رهبران آرمایه خواه آن متمرکز بودند، به سوی
شورش کشاند. اما نبود سازمانهای انقلابی،
حرکت خود به خودی مردم را که دقیقاً ناشی
از فشار استبداد امپریالیستی بود از رهبری ر
هدایت درازمدت بی بهره ساخت و شکستی آنچنان
خونین به بار آورد که داغ آن هنوز بردلها
سنگینی می کند. باری طبقه متوسط (دربگیرنده)
تهیدستان شهری نیز همت از تق تق کردن بقایای
نهضت های ملی و پهلوان پنهانی سیاسی به
تنگ آمده بود، رهبری، این گروهها را کنار
زد، خواست که خود برجای آنان بنشینند.
تجربه تاریخی ثابت کرده است، که این طبقه
وسیع طبقاتی به تنهایی و با ایدئولوژی خویش
نمی تواند، بار مبارزه را تا منزل پیروزی بکشد،
او فقط معین و یاور خوبی برای طبقه کارگر و
سازمانهای رزمنده آن است. غیبت پرچمدار اصل

مبارزه یعنی طبقه کارگر، مردم را به سوی
بخشی از این طیف وسیع طبقاتی که به مبارزه
مشغول بود، کشاند، این بخش، روحانیت مترقی
بود که در راس آن آیت الله خمینی قرار داشت.
علیرغم همکاری گروههای کثیری از روحانیون
با دستگاه پهلوی، روحانیت ایران نیز بسا
انگیزه های مختلف و متفاوت به مبارزه باسلطه
پهلوی برخاسته بود، سابقه مبارزات آنان با این
خانواده از زمان شخصی رضاخان قراق شروع شده
و در زمان سلطنت فرزند او نیز ادامه می یابد،
علیرغم انگیزه های متفاوت روحانیت در مبارزه
با رژیم، روحانیت مترقی به گفته شهید بیژن
جزنی نویسنده کتاب تاریخ ۳۰ ساله ایران دو
انگیزه برای حرکت خود داشت:

۱ - مقاومت در مقابل دیکتاتوری رژیم که
جنبش ملی را خفه می کرد.

۲ - به خطر افتادن مصالح صنفی آنها.
جزنی می گوید: «در جریانهای که از
اواخر سال ۴۱ شروع شد و به ۱۵ خرداد کشید،
نه فقط به خمینی بلکه بر اکثریت قاطع روحانیون
بزرگ تاثیر داشت. آیت الله خمینی، اعلامی،
بهیهای، شریعت داری، میلانی و خوانساری کم
و بیش در راس جریان قرار داشتند در این میان
آیت الله خمینی توانست شخصیت ویژه ای از خود
نشان دهد، (امام) خمینی در حد اعتراض به
رغم دستگاه نماند و دیکتاتوری رژیم و شخص
شاه را مورد حمله قرار داد و این علت اساسی
شهرت و محبوبیت او شد. ادامه این مقاومت
که به زندان و تبعید او منجر گردید برای خمینی
موفقیت ملی ایجاد کرد».

حمله به مدرسه فیضیه قم، قطره آبی بود
که در ظرف مملو از آب فرو ریخت، سخنرانی
های آیت الله خمینی در قم و انتقادات بی پروای
او از وابستگی به امریکا و از شخص شاه و
اعتراض علیه قدرت خودکامه وی، آتش سینه
مردم را تیزتر کرد. دستگیری آیت الله خمینی
انبوه مردم را به خیابان کشاند، گروههای کوچک
مردم به هم پیوسته خیابانهای تهران و قم را از
هرم نفس خویش گرم ساختند، جزنی می نویسد:
«حمله به مدرسه فیضیه قم و سپس بازداشت
آیت الله خمینی در ۱۳ خرداد، باعث شد که
تظاهرات در روز ۱۵ خرداد ابعاد و شدت
بی سابقه ای پیدا کند، خصلت شورشی تظاهرات
باعث تعطیل زندگی عادی شهر و جاری شدن
انبوه انسانی به خیابانها شد...»

خیابانهای مهم شهر توسط نیروی نظامی از
یکدیگر قطع شد و نیروی نظامی همراه ناک
و زره پوش و جیبهای حامل مسلسل سنگین،
مردم را اعم از تظاهر کننده و عابر به سوله
بست.

در مدرسه فیضیه قم پس از تبعید آیت‌الله
خمینی، همه جا بوی مبارزه داشت. طلبه‌ها آماده می‌شدند.

۱۵ خرداد، مبارزه را آموختیم

م. بهنود

مدرسه فیضیه * قم ۱۳۴۴



و در بدی تازمانی که از زندان بدر آمده، در خدمت
داشتیم نه بیشتر.

حالا در دبیرستان ادیب بودیم. در اجرای
اعتصاب معلمان و بهمد دانش‌آموزان که بروی
کارآمدن امینی انجامیده بود، یاد گرفته بودیم
که باید گروه گروه بود، فریاد زد، شعارهای
منظم داد. جسته و گریخته شنیده بودیم، آخوندی
در قم برپا خاسته و جانا نه به پهلوی تاخته و زیر
تازیانه کلامش رژیم دارد فریاد می‌کند - و آنشب
بهما گفتند که آن آخوند (که حالا دانستیم
نامش آیت‌الله خمینی است) را گرفته اند می‌خواهند
بکشند. پس...

- مادر امروز من به مدرسه نمی‌روم. قرار
است تظاهرات داشته باشیم.

- برای چی؟

- آقای خمینی را به تهران آورده‌اند...

پدر سوخته‌ها می‌خواهند او را بکشند.

- آقای خمینی کیه، مادر؟ مری کشته
میشی.

پدر اخم‌هایش را درهم کشید که: مری...

نسل ما با ۱۵ خرداد مقاومت را شناخت، ستم
را دید، عصیان را حس کرد و خشونت و خون
را یافت. صبح ۱۵ خرداد، می‌دانستیم به مدرسه
رفتنی نیستیم. از دیروزش خبر رسیده بود که
خبر هایت.

کتاب نیاورده بودیم، کفش راحت پوشیده
بودیم، می‌خواستیم برای نخستین بار اعتراض را
و راه پیمائی (نه شورش) را یاد بگیریم، پیش از
آن تنها یکبار به خیابان ریخته‌ختم، موقع کشته شدن
معلم خانعلی که قربانی یک حرکت آمریکائی
شدم بود، بعد در باشگاه مهرگان از سخنران
دکتر امینی لذت برده بودیم که چطور به دکتسر
اقبال می‌تاخت. و در جلایه نیز در متینگ جبهه
ملی، وقتی که نام دکتر محمد مصدق از زبان
پناپور بختیار جاری شد، همراه جمعیت پیش از
یک ربع ساعت فریاد برداشته بودیم و هورا کشیده
بودیم، این تمام سابقه سیاسی ما بود که نسل
بعد از ۲۸ مردادیم، نسل که خاطره‌های محو از
کودتا دارد و از زبان پدر شنیده است، ما نیز
۲۸ مرداد را با بزدلان افغان پدر و آورده شدن ما

مردم از خیابانهای مرکزی به خیابانهای
اطراف پخش شدند و جمعیتی که داوطلبانه مایه
اجبار کار را تعطیل کرده بود همچنان زده در
خیابانهای اطراف شهر سگر بندی کرده و در
هر جا نغمه‌ای ساز کرده بودند، نیروی مسلح به
خیابانهای اطراف شهر اعزام شد و در منطقه‌ای
وسیع که از شرق به خیابان دلگشا و سه راه شکوفه
می‌رسید و از غرب تا انتهای خیابان آذربایجان
گشتار با ابعادی وحشیانه آغاز شد. سرکوب
خونبار جنبش مردم، انقلاب را عقب انداخت،
اما خفه نکرد، این آتشی بود در زیر خاکستر
که همواره زنده ماند تا قیام پیروزمندانه مردم.
سرکوب ۱۵ خرداد، طبقه متوسط و معترض
و به ستم آمده را خلع سلاح کرده، این گروه
وسیع اجتماعی را در کنار دیگران قرار داد.
و این از اولین نتایج واقعه ۱۵ خرداد بود،
رهبران رادیکال مذهبی از ادامه سخنرانی و
ارشاد ممنوع شدند، و چند از آنان رنج تبعید
را به تن خریدند و آیت‌الله خمینی به خارج از
ایران تبعید شد، طرفدارانشان از اقدام آزادانه
به آیت‌الله خمینی منع گشتند.

دیكتاتورى سایه سپاه خود را بر همه جا افکند،
و آورده خاطر، بندهای اسارت را مستحکم‌تر
نمود واقعه ۱۵ خرداد حرکت خود به خودی
توده‌های مردمی بود که می‌دانستند در قم (انقلاب
سفید) محمدرضا شاهى محول زنگی بیش نیست،
اما مبدأ حرکت آنها تردیدها و توهماتسی در
بر داشت که اجازه حداقل سوء استفاده را به
محمد رضا شاه و بورژوازی کمراندور می‌داد.
اما حرکت مردم صادقانه بود و محتوی عمیق ضد
امپریالیستی و ضد استبدادی داشت، همین ویژگی
سبب شد که تا خلق ایران با یادآوری جنایت
خونین ۱۵ خرداد، هر سال روز آن را با تظاهرات
و اعتصاب همراه کند و تا آنجایی که تومار
سلطنت وابسته را درهم پیچد و انتقام خونهای
بناحق ریخته شده سالیان مملکت را بستاند.

علی کاهران



خیابان چهارمردان - قم

دو چرخه سوارها از ساعتی پیش خبر می دادند که حدود بازار حمام خون برای افتاده و حوالی دانشگاه خیرات ولی خودشان را آن موقع دیدیم، صدای گلوله را نخست بار بود که شنیدیم. در دوسابقه سیاسی پیش از این صدای گلوله نشنیده بودم. سربازان از کامیون ها پیاده شدند، تفنگهایشان را به نحو تهدیدکننده ای در دستهایشان گرفته بودند. قیافه مادرم موقع خداحافظی در نظر آمد. همه ترسیده بودیم بعضی از بچه ها حتی گریه هم می کردند، جلو چشمان اولین آدم به خاک افتاد. مردمیانه سالی بود که فریادم زد: «مرگ بر شاه!» کمی پائین تر از چهارراه یوسف آباد، در خیابان حافظ افتاد، خیابان خالی و خلوت شده بود ما دویدیم و داخل یک کوچه شدیم - زیر پانک کار - سربازان ریختند توی کوچه همه در تیرریشان بودیم، مردی فریاد زد: «بپاشید اینجا» از پنجر بود، ماچپیدیم توی یک خانه که درش را بار گذاشته بودند، قلیمان مثل دل گشک می زد. بار گلوله و گلوله و گلوله ... تا غروب صدای گلوله.

تا آرام بود، روز آغاز شده بود، انوبوس ها می آمدند و می رفتند، اما در صف اتوبوس چیز چند زن کسی نبود، نگاه کردیم، آسمان تیره بود و انگار جایی را آتش زده بودند، دود غلیظی بیهوا می رفت، روبه بالا راه افتادیم. جلو روزنامه اطلاعات غوغائی بود و هیاهوئی. بعد شنیدیم عباس محمودی، باوحت، از دیواری که خراب کردند، از پشت ساختمان گریخته است. مردم غضب خود را از مطبوعات وابسته بیرون می ریختند، هرچه آفتاب پهن می شد، هیجان بیشتر شهر را در خود می گرفت، حالا تک و توکی صدای تیر می آمد. ملت گویی ۲۸ مرداد را به خاطر آورده بود، به مفر «شعبان بی مخ» - زورخانه شعبان جعفری هجوم برد، کتابها را بیرون ریخت و سوزاند، و همه ی وسایل آن زورخانه مظهر مسم کودتائی را، مانس دانستیم و درحاشیه می رفتیم. شمار می دادیم. از اینجا، به آنجا - از این خیابان به آن خیابان حدود ظهر بسود، هنوز ساندویچی را که سرچهارراه یوسف آباد خریده بودیم تمام نکرده بودیم که رسیدند،

بابا ... برو! و غسب زده به مادرگفت: - ... دیگه بچه نیست، بگذار بره زندگی را یاد بگیر. «زندگی یاد بگیر» ولی من نمی دانستم که برای یاد گرفتن زندگی به تظاهرات می رویم. همه می رفتند، منهم سرتترس داشتم، ورزش می کردم، در مدرسه انتظار داشتم، پس باید می رفتم، نه بیشتر. مادرم اشکش را پاک کرد، یاد روزگار مرارت پس از ۲۸ مرداد افتادم و دوشنبه ها که به زندان برای ملاقات پدرم می رفتم. روزهایی که به غم آباد رفت، دنبال پدر که به فلك الافلاك افتاده بود. رفتیم ... کفش های ورزش و راحت، پیراهن سرمه ای (قرار بود مشکلی باشد من نداشتم سرمه ای پوشیده بودم). قرارمان ۷ صبح جلوی پارک شهر. انبوه بچه ها ... هنوز ترس در چهره ها نبود، می خندیدیم و می رفتیم، همه جا دکان و بازار تعطیل بود، هراز گاه یک دو چرخه سوار می آمد و چیزی را فریاد می کرد. راه افتادیم از طرف بازار صدای فریاد شمار می آمد، شهر بطور محسوس

این مرد . این مرد که چشمتی دارد ، تابای
مرگ می رود و لحظه ای تردید نمی کند .

داستان ربودن آیت الله خمینی را برایم تعریف
می کنند : نامهان شب ریختند ، اتومبیلی را بر
خیابان نگهداشته بودند ، دهانفر این سوآلنو
پراکنده شده بودند و پاس می دادند . آنها از دیوار
بالا رفتند و در را گشودند و به اندرون خانه
ریختند . همه را ساکت کردند ، مأموران خود را
همانند و دهان و دست و پای آنها را بستند و بردند

و در اتومبیل نشانند و از شهر دور کردند .

پس ، در تهران آنها را به زندان بردند .

آیت الله میلانی ، آیت الله شریعتداری ، آیت الله

طباطبائی قمی هر کدام از ویسی به طرفداری

برخاستند ، در قم اعتقاد آنها را که حتما امضا

کرده بودند . سید جلال الدین تهرانی پیش شاه بود ،

می گویند پیر مرد ، دست آن سفاک را بوسید که :

آنها را نکش ! یا کروا هم معتقد بود نباید ایشان

را کشت . نصیری خانی اصرار داشت که : نه ،

فایده ندارد . این صاله می سازد . باید سر به نیست

کرد !

تاسرانجام از خوف تهدیدها که شده بود

و نگرانی ها ، از کشتن «آقا» درگشتند و به خانه ی

درداودییه بردند . سروان سیف عصار - که بعدا

بخاطر همین موفقیت در ماموریت درجه گرفت .

مأمور یابرداری بود . آیت الله طباطبائی قمی و

فرزندش ، طلبه ی به نام خلخالی ، سید مصطفی و

سیداحمد ، فرزندان امام همه بودند . چند روزی

در آن خانه گشت ، خبر آوردند چه نشسته اند که

تمام مأموران ساواک ، روزها پشت سر «آقا» به نماز

می ایستند . و آنچنان شیفته شده اند که بلند صحبت

نمی کنند و گویی محافظانند و نه زندانیان .

طلبه ها می گفتند : آقا در مریضخام داده است ،

به آن مردیکه (یعنی شاه) یگولید یکروز

همینطور ترا در گونی می کشند و به بیرون ایران

می فرستند !

خلاصه «آقا» مرد بزرگ الفانها بود و قم ،

پایتگاه الفانهای مبارزه ، و اگر چشم و دل می گشود ،

می فهمیدی که حادثه های بعدی از اینجا نشأت

خواهد گرفت . آنروز قم برای من همداری در خود

داشت . و بعد از آن هر بار دیگر که به قم رفتم تگاهی

از دور به مدرسه فیضیه انداختم ، اگر بسته بود

هم از داخل خالی در بسته آن صدای فریاد بلند بود .

روزهای نزدیک انقلاب که ادامه منطقی ۱۵ خرداد

بود ، مدرسه خان : خیابان صحن ، خیابان چهار

مردان ، دوروبر خانه آیت الله شریعتداری همه جا

شده بود : مدرسه فیضیه .

مدرسه فیضیه و حوزه علمیه قم .

مدرسه فیضیه را غم گرفته بود . گرچه طلبه ها ،

باچه کوشی می خواندند و می خواندند ، وضو

می گرفتند نماز می گزاردند ، باز می خواندند ، در

حجره های کوچک ، یک زبلو ، یک بالابوش ، کاسه

آب و بچه یی و در آن گوشه عکس پیری با عینک

به استکانی و چهره یی مسمم ، می پرسم :

— صاله چیست ؟

اشاره به تصویر می کنند ، یعنی «خمینی» .

حکومت پلیسی شاه ، پس از آن کشتار ۱۵

خرداد نفس ها در سینه بریده است . اما مبارزه

هنوز جریان دارد . آتنی است زیر خاکستر . این

مدرسه فیضیه چه روزها دیده است ، پوشش کماندوهای

غول پیکر به مدرسه و انداختن طلبه های مبارز از

پشت بام به کف حیاط . هنوز صدای «الله اکبر» در

فضا وجود دارد ، محیط به طرز رعب آوری آکنده

از بی اعتمادی به پنهان است . آنها حق دارند .

در حجره یی ، به معرفی آیت الله خمینی ، به دیدار

طلبه یی می روم . دوساعتی با او به گفتگوی دلنشین

می گذرد . اینها چه می گویند ؟

گویی از دنیای دیگری هستند . نه چون

جوانان شهری به تفریحات سالم و ... دلخوش

دارند ؟ نه در پی زندگی بهتر و تأمین آتیه و ...

آنها می خوانند ؟ طلبه «شیخ کاظم» نام دارد ،

اگر یادتان یارسم سارتر را می خواند . می گویند :

تا سال آینده آنقدر فرانسه می دانم که به زبان

اصلی بخوانم . می پرسم : چرا سارتر ! می گویند :

اینها کونیست اند . باید دشمن را شناخت .

آشکارا برای روزی آماده می شوند . برای

آنها «خمینی» یک نام آسمانی است ، در اجتماع

چند نفری آنها - که به دعوت شیخ کاظم به حجره

او فرا خوانده شده اند ، تا باین شهری گفتگو

کنند - با احترام از آیت الله شریعتداری ، آیت الله

طباطبائی قمی ، آیت الله میلانی سخن می گویند .

آیت الله زنجانی و آیت الله طالقانی را به عنوان

مردان سیاست می شناسند که در لباس روحانیت ،

سیاستمداران این ملک را تقوا می بخشند .

یک طلبه می گوید : تمام امید ما به آیت الله

شریعتداری است که اینجا هستیم و سایه شان

بر سر ماست .

در آن فضای سخت مبارزه زده ، و کمتر روحانی

که همه گویی برای رزم آماده می شوند ، از همه چیز

سخن می گوئیم ، برای نخستین بار در می یابیم ،

آن حوادث ۱۵ خرداد که شنیدیم و دیدیم ، بیریشه

نبود . پس چرا به موفقیت نیانجامید ؟ طلبه یی جوابم

را می دهد : زمانش نبود . بالاخره زمانش فرا

می رسد . غروب یاد تو از آنها که حالا به من اعتماد

کرده اند ، راهی کوچکی می شویم که حالا زیارتگاه

است و آنروز خانه «خمینی» رهبر مبارزه بود .

قم پر بود از الفانها ، از الفانهای درباره مقاومت

بلند بود و تا غروب در خیابانها گشته دیدیم و مردم

هراسان که خشم خود را بر مغازه ها و شیشه بانکها

فرود می آوردند . یک فروشگاه اتومبیل همان حدود

با سنگهای که از غضب پرتاب می کردیم خرد شد ،

اتومبیلهای داخلش نیز .

شورش مردم دیگر آرام شدنی نبود ، تصور

کردم این داستان دیر می پاید . به این زودی آن

صحنه تیر خوردن مردی که فریاد می زد ، از جلو

چشممان دور نمی شود . نش او وسط خیابان

افتاده بود . اعلام کردند ساعت حکومت نظامی

است ، مردم به سوی خانه های شان هجوم بردند ،

کف خیابانها خون بود . غروب متفرق می شدیم ،

چهره هایمان را غم و وحشت پوشانده بود . یک

اتوبوس بی گرفتن بلیت سوارمان کرد و با سرعت

و خشیانه یی و به سوی توقفگاه گذاشت ، سرکوهمان

با سرعت می رفت که پائین پریدیم و افتادم توی

جوی آب . مادرم تا سر خیابان آمده بود و گریه

می کرد . همایمان از من سراغ فرزندش را

می گرفت که بامن رفته بود ولی گمش کرده بودم .

شب ، در پشت بام ستاره ها را می شردم که خواب

ببرد ، نمی برد . گوینده مدام تفسیری را که وزیر

اطلاعات وقت جهالتگیر تنقلی نوشته بود را

می خواند ، باز همان تفسیرها !

صدای گلوله تا صبح می آمد . ناصبح بمبسی

جاها می سوخت .

دو سال بعد ، هنوز دبیرستان می رفتم ،

کارم می کردم ، تازه دریافته بودیم ماجرا چیست .

آنروز در خیابان چرا فریاد می گردیدیم . آقای

ستگلجی ، راهما و استادمان بود . در درسهای

مرتب هفتگی تفسیر قرآن می گفت . از او مدد

گرفتم برای دانستن ماجرای ۱۵ خرداد ، تعریف

کرد ، از دید یک روحانی مبارز ، وقتی به عنوان

نخستین کارهای روزنامه نویسی مأمور تهیه گزارش

از مدرسه فیضیه قم شدم - که هنوز میشد درباره اش

نوشت - از آقای ستگلجی نوشته یی گرفتم برای

آیت الله خمینی و راه افتادم .

حدود ظهر به قم رسیدم . زیارتی در حرم ،

گشتی در خیابان چهارمردان - که حالا شده است

مثل امیر خیز تبریز در ماجرای قیام مشروطیت

و خاطراتی دارد و روزها دیده است - و بعد از

او مدرسه فیضیه که داخل شدم ، هوای بسوی

دیگری داشت ، نگاههای تعجب زده و کنجکاو ،

از طلبه یی مقام آقای خمینی را پرسیدم نشانم داد .

در پله های آجری که بالا می رفتم نوشته یی روی

دیوار بود : «... گمشده ، یابنده آنرا به شیخ ...

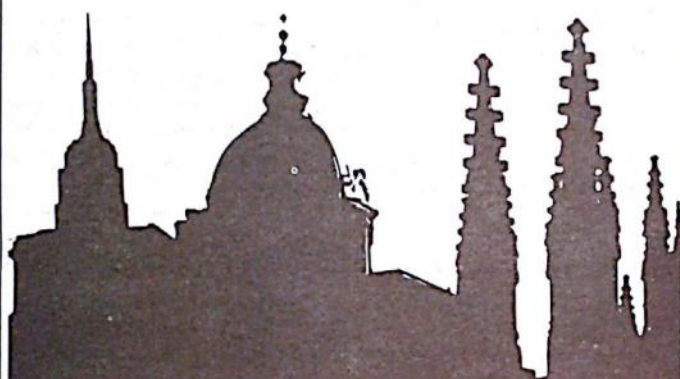
مسترد دارد » داشتیم میخواندم طلبه جوانی در گوشه

زمره کرد : « مسترد از باب استدلال . فقهش

برای شهرها تقیل است ! » و رفت ، خندیدیم .

شب ماندیم و فردا هم برای تهیه گزارش از

سفرهای پرهیجان با گروه‌تورهای ایران



مادرید ۱۴دو ۶۸۹۰ تومان
دم ۱۴دو ۶۹۱۰ تومان
امریکا ۲۲دو ۱۴۳۰۰ تومان

و ۱۲ تور دیگر با مزایای:

• گروه‌تورهای ایران، سه‌سازمانی است که هر یک از مسافران خود را با ۵۵۵/۵۵۵ ریال و آن‌ها را با ۱۴۵/۵۵۵ ریال در مقابل حوادث بیمه می‌کند.

• گروه‌تورهای ایران برای همسفران خود و برای ورود و خروج‌های محلی را امداد می‌کند.

• برای دریافت برسرور و آگاهی از برنامه‌های گوناگون گروه‌تورهای ایران، به آدرس‌های عضو گروه و یا به آدرس‌های سافری خود مراجعه فرمائید.

۵

بهرتورهای سوانس‌دار برنامه‌های گروه‌تورهای ایران استفاده نمایند.

نیمه‌صدها...

آنها که کماکان معتقدند باید صبر کرد و انتقاد نکرد و مانع در برابر انقلاب بوجود نیاورد، «اتحاد را حفظ کنیم» و «دشمنان در کمین‌اند» و ... بما بگویند پس کی باید حرفمان را بزنیم؟ وقتی کارها تمام شد و به طور قانونی شدیم «ضد انقلابی» و ضد حکومت؟

اما امیدها بسیار است. پیش‌بینی می‌کنیم که در این دو هفته بسیاری از آنها که آگاهی دارند و نهامت، تفاوتی نمی‌کند به جمهوری اسلامی رای داده‌اند، یا نه - سخن خود را - خواهند گفت.

مجله تهران‌پسور

• اخیراً، نژادی همراه با دفترچه‌ای بنام «اولدوز» ویژه: صد بهرنگی بوسیله «سازمان انتشاراتی، فرهنگی و هنری ابتکار» با قیمت ۲۵۰ ریال منتشر شده است. از آنجا که اینجانب آهنگ متن و صدای خود را برایگان و با تاکید بر عرضه آن با حداقل قیمت ممکن برای مرده در اختیار دوستی گذاشته بودم و نیز از آنجا که وسیله سودجویی قرار دادن نام انقلابیون و هنر انقلابی و مرقی متغایر با خواست و آرمانهای «صد» و هر مبارز آزاده‌ای میباشد، بدینوسیله و بر حسب وظیفه این عمل را تقبیح می‌نمایم. هر اکنون نوار آهنگهای مرقی با کیفیت خوب همراه با جزوه و پوستر با قیمتی حدود ۱۵۰ ریال عرضه میگردد.

بهر روز دولت‌آبادی

رستوران پیک
واقع در سبهدزاهدی
جنب جهان‌ناکی
ماهیان ۲۲۰ تومان
فروش میرسد
مقطوع ۸۰۰ هزار تومان
تلفن ۸۳۰۳۶۸

روحانیت ...

مگر آنکه وحدت را «حرکت فردی» تعبیر کنند که در این صورت ما باید شاهد (۳۵ میلیون وحدت کلمه) باشیم که هرکسی فقط باخود وحدت داشته باشد.

برای الگو شدن باید حرکت را از خود شروع کرد و بعد قصد تعمیم آنرا به سایرین داشت. در مورد اشتباهات احتمالی ناشی از روش های فردی همانگونه که از جمله حیرت انگیز آقای طالقانی با ایجاد علمی آن نمی توان گذشت و باید آنرا ستایش کرد به همان لحاظ نمی شود معیار (قاطمیت) را که ایشان برای پذیرش و نوعی تأیید قلمبزناده (که حتی بخاطر گنجاندن نام او و تخصیص دادن نظر هائی درباره او در این مطلب باید از خوانندگان پوزش طلبید) انتخاب می کند، قبول کرد.

نمی توان قبول کرد که فقط «قاطمیت» بتواند توجیه کننده «عمل» باشد. و به تنهایی بعنوان یک معیار قضاوت بکار رود. مگر اشرف، در قاجاق و دزدی و فساد و فحشاء قاطمیت نداشت؛ مگر جاسوسان کثیف سیا در اعمال ننگین خود در نوکری به نفع اربابان خویش قاطمیت ندارند؛ مگر گانگسترهای مافیا در جنایات خویش قاطمیت ندارند؟

آیا می توان بعنوان یک اصل (قاطمیت) را ملاک پذیرش و توجیه اعمال گرفت، مسلماً نه چون یک قاتل هم با قاطمیت دست به قتل می زند.

و در مورد شخص قلمبزناده چگونه می توان هریده جویهای شخصی را در پشت یک ترسانه گروهی و بعنوان سرپرست آن «قاطمیت» نامیده و مقاصد و گفته های او را نادیده گرفت که می گوید به حساب نویسندگان خواهم رسید، می گوید من در این رادیو تلویزیون را خواهم بست. می گوید همین است که هست. مگر او کیست؟ از کجا آمده؟ و محتوایش چیست؟ به جنگ قلم با قلم باید رفت چون جنگ اندیشه با اندیشه است. آیا او این اندیشه و این محتوی را در خود سراج دارد؟ که جواب این همه نوشته را با نوشته بدهد؟ یا چون اندیشه اش یاری نمی کند به گروه های خیابانی متوسل می گردد؟

او می گوید به بازی کشیده نخواهد شد، بازی نیست، جنگ است، جنگ فکر و اندیشه است، علیه زور و قلدری و عریه جویی، منتها آنکه هرکس باصلاح خود می جنگد، و او به این جنگ کشانده شده ولی باصلاح طومار یا سلاح عریه و بیباز این هم ناپایستی انتظار داشت چه از توان او خارج می نماید.

مطلبی در هفته پیش در همین محله چاپ شده

مود که چرا رسالتها فراموش شده و به این شخص پرداخته اند و چسرا در باره کیفیت برنامه های تلویزیون بموض پرداختن به آن شخصی اظهار نظر نمی شود و راجع ارائه نمی شود. برای روشن شدن مطلب می توان وقایع بعد از انقلاب را با مثال زیر روشن کرد و بیماری را مثال زد که غده ای در بدنش بوده، جراح با چاقوی خود غده را که سالیان دراز مریض را رنج می داده از بدن او بیرون آورده. ولی به همراه این چاقوی شناختن مقداری باکتری هم وارد بدن بیمار شده اند، اکنون تحت تاثیر فعالیت مخرب این باکتریها حال مریض خراب است، رنگش پریده است، نیشتی درست نمی زند فشارخونش پائین است و اختلالاتی در بدن او ایجاد شده است. مریض ضعف ناشی از عمل جراحی را دارد و تحت تاثیر باکتریها روز بروز ضعیفتر نیز می شود و باکتریها قوی تر می شوند. حال چاره کدام است. آیا باید بفرنگ برگردد مریض بود و او را سرخاب کرد؟ آیا باید به او ویتامین داد؟ آیا باید به او تبیر داد؟ خیر، اینها همه مملول است، باید علت را از سر راه برداشت. باید به جنگ باکتری رفت ولی دیگر با چاقو نمی شود به جنگ باکتری رفت، آنتی بیوتیک لازم است.

به همین علت است که نویسندگان می نویسند و مستقیماً بقلب مطلب می زنند.

بهر حال از موضوع بدور افتادیم. صحبت بر سر معیار «قاطمیت» انتخاب شده وسیله آقای طالقانی برای تأیید یک شخص بود.

انتخاب چنین معیاری از طرف شخصی دانشمند و عالمی مثل طالقانی چیزی نیست جز تأیید این موضوع که در انتخاب روشهای فردی هیچ شخصی از اشتباه بدور نخواهد ماند. پس برای جلوگیری از اشتباهات باید مشورت کرد و این مشورت باید اول در سطح مراجع عالی روحانی شروع شود. وقت ضعیف است، دشمن در کمین است، «همچیز را همگان دانسته»، وحدت کلمه را (به معنی اتحاد برای رسیدن به وحدت) و از خود باید شروع کرد.

اما در باره جمله حکیمانه آقای طالقانی، ایشان در مصاحبه تلویزیونی خود و در انتهای آن گفتند «روحانیت باید «نظارت» و «هدایت» کند».

این دو کلمه و نقشی که برای روحانیت در نظر گرفته شده بسیار منطقی و علمی است. و پاسخی است برای این سؤال که آیا روحانیت باید بطور مستقیم و مستمر در راس امور اجرایی سیاسی مملکت قرار بگیرد و دخالت دائم داشته باشد یا خبر و مفهوم اینکه می گویند «دین اسلام از سیاست جدا نیست» کدام است و حدود دخالت

دین در سیاست تا چه حد باید باشد. برای سنجش چگونگی عملکرد و تعیین نحوه دخالت، از علم سبیرنتیک کمک می گیریم. سبیرنتیک که از کلمه یونانی (کبرنتس KUBERNETIS) یعنی سکانداری گرفته شده است، دانشی است مستقل که وابسته به علوم دیگر نیست بلکه به گنای علوم دیگر کمک کرده و آنها را به روشها و لوازم تحقیق جدید، مجهز می کند.

این علم، از طریق وارد کردن ریاضیات در قلمرو علوم مختلف مثل زیست شناسی - جامعه شناسی - فیزیک - فلسفه، به این علوم قابلیت ها و ایجاد تازه می بخشد و در عین حال به تسریع فرآیندهای ذهنی نیز کمک کرده و به بررسی آن می پردازد.

در مورد تسریع فرآیندها در رابطه با غلبه بر زمان از دیدگاه قرآن همین بس که می گوید والسریر الحساب ۳۹ نور (خداوند در محاسبه سریع است و تأخیر ندارد) که این تعریف خود حکایت از اوج اهمیت تسریع در فرآیندها در غلبه بر زمان دارد. پس علمی که در باره این اصول صحبت می کند از دیدگاه قرآن نیز می تواند از اعتبار فراوان برخوردار باشد.

یکی از مواردی که سبیرنتیک در باره آن گفتگو می کند عبارتست از هدایت دستگاهها و دستگاههای خود تنظیم کننده.

چون بررسی دستگاههای خود تنظیم کننده می تواند برای نتیجه گیری در مورد نحوه عمل روحانیت در رابطه با دولت و جامعه مورد استفاده قرار گیرد لذا به توضیح آن می پردازیم: اگر در یک مجموعه دو نظام وجود داشته باشد و این دو نظام، طوری بر یکدیگر اثر کنند که یکی تغییرات دیگری را هدایت و کنترل کند، به نحوی که کل مجموعه در جهت هدف های تعیین شده برای آن، حرکت نموده و هدایت گردد، به کل این مجموعه دستگاه خود تنظیم کننده می گویند.

برای اینکه یک دستگاه، دارای خاصیت خود تنظیم کنندگی باشد، وجود یک عامل اساسی ضروری است که عبارتست از وجود «ارتباط معکوس» بین قسمت هدایت شونده با قسمت هدایت کننده.

وجود ارتباط معکوس بین «هدایت شونده» و «هدایت کننده» باعث می گردد که «هدایت کننده» همواره از موقع و موضع و شرایط هدایت شونده اطلاع داشته باشد تا بتواند آنرا تصحیح نموده و کل دستگاه را در جهت هدایای آن باسدار نگاه دارد.

نقش ساد فرماندهی ارتش در رابطه با واحد های نظامی مشغول جنگ را می توان در

این مورد مثال آورد که ساد در عین حال که ناکسک های مختلفی را بررسی و آنچه را که لازم است به واحدها ارائه میکند، در عین حال بایستی هر لحظه از وضع واحدهای متغول نبرد مطلع باشد و این امر از طریق ارتباط واحدها با ساد صورت میگیرد که به آن ارتباط معکوس می گویند.

ولی ارتباط معکوس در سیرتیک بر دو نوع است یکی ارتباط معکوس «مفی» و دیگری ارتباط معکوس «مثبت».

در مورد نحوه ارتباط معکوس منفی میتوان بخجل را مثال زد که مثلا اگر قرار باشد درجه حرارتی ۴ درجه زیر صفر در آن حدودا ثابت بماند، دستگاه کنترل کننده این پارامتر سرادتی که «ترموستات» است باعث «هدایت» بخجل در جهت حفظ آن درجه حرارت میگردد یعنی اگر درجه حرارت به طرف صفر حرکت کرد، ترموستات با فرمان شروع، گاز فریون یا آمونیاک را به جریان انداخته و بخجل را به سمت پارامتر مطلوب هدایت می کند و بالعکس اگر درجه به سمت ۰-۶ میل کرد، ترموستات با فرمان توقف جریان گاز، درجه حرارت مطلوب را حفظ میکند.

برای آنکه ترموستات بتواند این کنترل را در جهت تنظیم دستگاه اعمال کند، باید اطلاعاتی از وضع حرارتی بخجل، به آن برسد که این همان ارتباط معکوس است و به این نوع ارتباط، ارتباط معکوس منفی می گویند که باعث حفظ تعادل دستگاه در جهت هدفهای برنامه ریزی شده آن می شود.

اکنون به تشریح ارتباط بین نقش دین، دولت و مردم در رابطه با مسائل مطرح شده فوق می پردازیم.

بررسی در تاریخ دهه های اخیر ایران نشان میدهد که دین و روحانیت، همیشه ملجاء و پناه مردم در برابر مظالم دولتها بوده اند و در مواردی نیز بزرگترین انگیزه و عامل برای حرکت انقلابی مردم و درهم پیچیدن بساطی عدالتی و ظلم و فساد و تجاوز.

وجود این عامل تنظیم کننده روابط بین دولت و مردم، برای هر ملتی میتواند مفید باشد که همواره به عنوان یک عامل همدار دهنده در مقابل انحراف دولتها قرار داشته باشد.

نحوه ارتباط دین با مردم و دولت، تاکنون همان ارتباط معکوس منفی در سیرتیک بسوده است که دین بعنوان عامل تنظیم کننده پارامترهای روابط اجتماعی و سیاسی بین قدرت حاکمه و مردم قرار گرفته است و در زمانی که روحانیت خود در داخل خود دچار تقاضای و نارسایی های نبوده و توانسته فعال باشد، توانسته نقش

نظارت و هدایت را داشته باشد. ولی در بسیاری زمانها، نارسایی های داخل دستگاه روحانیت، آنرا از نظارت مستمر و هدایت بموقع در روابط بین دولت و مردم و بصورت یک عامل دالسی قابل حساب باز داشته است.

اکنون متأسفانه، قرار گرفتن مراجع دین بطور مستقیم در اجرای سیاستهای مملکتی، حکایت از ایجاد یک سیستم ارتباط معکوس «مثبت» دارد که مسلما مخرب بوده و اثرات آن نیز به رای العین مشاهده می گردد.

برای توضیح اثر مخرب لازم به تذکر است که خاصیت دستگاه حاکمه (از هر نوع که باشد) و اجرای سیاستهای آن در بلند مدت، بدینگونه است که همواره در تماس و اصطکاک با منافع گروهی از مردم قرار گرفته که این اصطکاک به هر صورت عکس العمل آخرین می باشد.

نگاهی به فضای سیاسی جهان و سرنوشت دولتها و رژیمها در گذشته و حال خود شاهد خوبی برای مدعاست.

این اصطکاک بین دولت و مردم باعث عکس العملی خواهد بود که معمولا بصورت نارضایتی مردم ظهور می کند و هدف این عکس العملها و نارضایتیها متوجه عوامل اصلی ایجاد کننده آن یعنی دستور دهنده (دولت) خواهد شد.

این گروههای ناراضی، در زمانهای متفاوت و با توجه به شرایط و دستورات و مقتضیات روز ۷ تغییر خواهند کرد یعنی در بلندمدت، کمتر گروهی در جامعه وجود خواهد داشت که به نحوی در اصطکاک با دستورات سیاسی و اجتماعی دولت قرار بگیرند و به همین علت هیچ دستگاه حاکمهای قادر نیست بجز با توسل به دیکتاتوری، مدت زیادی در مکان هادی و دستور دهنده مستقیم در جامعه قرار گیرد و مجبور است جای خود را عوض کند و یا به دیکتاتوری روی آورد.

حال اگر دین و روحانیت بعنوان عامل اصلی دستور دهنده، در راس قدرت سیاسی و در موقعیت اجرایی قرار گیرد و خود را به صورت مداوم رو در روی مردم قرار دهد، هدف نارضایتیها در جامعه متوجه روحانیت و دین قرار خواهد گرفت و چون روحانیت به علت وجود قوانین ثابت الهی قادر به عقب نشینی از مواضع مکتبی خود نخواهد شد پس مجبور به اتخاذ روشهای کنترل کننده شدیدتر برای انجام دستورات خود و سرکوبی مخالفان خواهد گردید که این عمل باعث تشدید نارضایتی میگردد یعنی ارتباط معکوس مثبت حاکم بر روابط جامعه و دین خواهد شد... در ایجاد این نوع روابط وقتی گروه حاکم (روحانیت) شکست بخورد (که فعلا در صورت اتخاذ سیاست ارتباط معکوس مثبت شکست خواهد

خورد) آنچه که در اینجا ملحه دست می شود اسلام است چون این شکست امکان تاخت و تاز ایدئولوژیهای سراسر دنیا را بر علیه اسلام فراهم خواهد کرد بدون توجه به آنکه علت شکست ناشی از نحوه عمل بوده است نه ناشی از ضعف قوانین اسلام.

پس قرار گرفتن دین در راس قدرت حاکمه قبول خطر و ریسکی خواهد بود که منجر نتایج آتی آن احتیاج به توضیح ندارد.

برای اینکه تصاویر عینی از خطرات روبرو شدن مستقیم روحانیت به عنوان عامل اجرایی سیاست با مردم و قراردادن اسلام به عنوان عامل اجرای مستقیم بدست آوریم کافی است به یکی از پیام های آتای بازگمان توجه کنیم.

آنچه ایشان در تأیید اعتراضات محافل بین المللی نسبت به نحوه محاکمات اخیر با ذکر اینکه «آبروی ما را برده» کرد، آنچه به عنوان اعتراض نسبت به کسانی که «حقایق موجود نزد آقا را وارونه جلوه داده و عیب های کوچک را بزرگ می کنند» اظهار کرد، آنچه در مقام اعتراض نسبت به دستورات آقا که «بدون مشورت با دولت اعلامیه صادر می کند و دست دولت را در پوست گردو می گذارد»، ذکر کرد، هر یک همدار بود. یک همدار نسبت به دخالت مستقیم روحانیت و دین در سیاست مملکت داری و عواقب آن.

چون دادگاههای مورد اعتراض دادگاههای بود که آنها را دادگاه عدل اسلامی خواندند که گفته شد آبرو را بردند. دستورات و اعلامیه های که کار مملکت داری را مختل و دچار اشکال کرد مربوط به دستور تحریم گوشت یخ زده و مجانی کردن آب و برق و غیره از سوی رهبر انقلاب بسودنارسانی و عدم هماهنگی در کار دولت برای تنظیم امور ناشی از دخالت های کیمتها بود و آنچه در مورد حجاب و جنجال مربوط به آن مشاهده شد، هدف مخالفتش، اظهارات رهبر انقلاب بود، هر چند که گفته می شود عواملی هم در تشدید این مساله دست داشتند.

اینها نمونه عینی است که همه حاصل اجرای سیاست «ارتباط معکوس مثبت» است و وجهه دین و موقعیت آن را به خطر می اندازد و می بینیم که در تمام جهات اجبارا عقب نشینی های صورت گرفته است. پس اتخاذ مواضعی نادرست که تروم عقب نشینی را ایجاد می کند، پایگاه دین را تضعیف می کند.

لذا لازم است که اسلام در همان موقعیت تنظیم کننده خویش باقی مانده تا هر شکستی به حساب اسلام تمام نشود و همانطور که آتای طالقانی گفتند روحانیت باید نظارت و هدایت کند نه دخالت مستمر.

پراکنده‌ها

همه‌جا کیم ایل‌سونگ

هفته گذشته مطبوعات غرب ناگهان توجه زیادی به کره شمالی و کیم ایل‌سونگ نشان دادند. گزارش‌های چند صفحه‌ای و عکس‌های رنگی داخل مجلات آمریکایی و اروپایی، تصاحب‌آور بود و نشانه‌ای اهمیت که کره شمالی و مایل‌پیرامونش برای جهان دارد.

اینک کیم ایل‌سونگ مردی که با قدرت و خودکامی کامل از ۱۹۴۸ بر این کشور حکم می‌راند - یعنی درست پس از پایان جنگ کره - یکی از مردان نامدار قرن است که در ۶۸ سالگی سالم است، نه چون برژنف و بورلیه و نیو بیچار و سالخورده، هیچ‌وجه موضوع نگرانی کشورش نیست.

او را مردم کره بر مجسمه‌ها در همه‌ی میدانها نشانده‌اند، در تئاترها و ترانه‌ها، در فرهنگ کوچه و بازار و هم در قلب خود. این از آن حوادثی است که در کشور های کمونیستی جهان رخ نمی‌دهد.

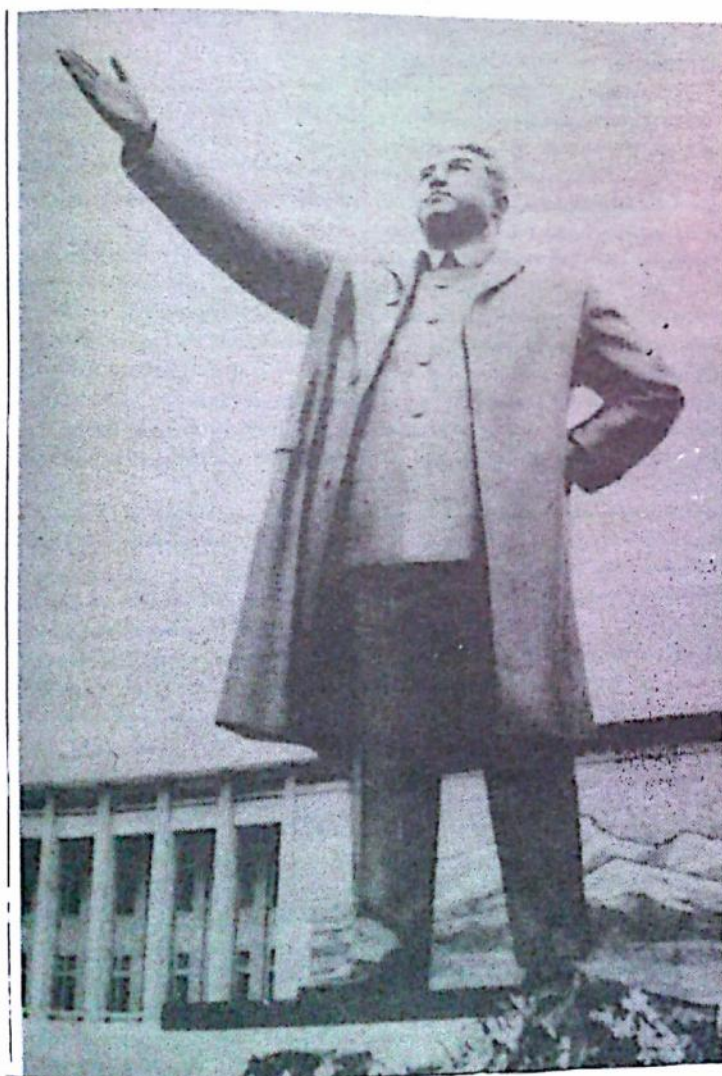
مثل معروف مابرای فرمانانمان که می‌روند، سوگواری نمی‌کنیم. «چون هیچکدام از آنها فرمان نمی‌میرند.» ظاهراً در مورد او مصداق ندارد.

همراه عکس‌های کیم ایل‌سونگ در مطبوعات غرب، تصاویر زیبایی از پیونگ‌یانگ - پایتخت کیم - چاپ کرده بودند که نشان می‌داد، دیکتاتور از نوع خویش، چندان هم بد نیست!

جنون و نبوغ

کلاوس کپنسکی هنرپیشه‌ی سینما و تئاتر آلمان، نابغه‌ای است دیوانه. تازگی در فیلم «ویتزک» کار ورنر هرتروک بازی غریب و درخشانی عرضه کرده‌است. از وی پرسیده‌اند: اگر هنرپیشه نمی‌شدی چه می‌شدی؟

«من اگر هنرپیشه نمی‌شدم یا قاتل شده بودم یا شهید!»





پاپابوك ، پرش و ديگران

طنین افکن است . و صدای دخترک ۶ ماهه‌ای که شانس آورد و اصابت گلوله‌ای به پیشانی‌اش تنها او را از بینائی چشم چپ محروم کرد .
« در کشورم همه مرا پاپا می‌نامند . من چطور می‌توانم اطفال ۸ ساله را قتل عام کنم ؟ »
پاسخ این سؤال را دیوار های زندان نگارانگبا خواهند داد .

« تحمل اینکه به من ، منی که پدر خانواده‌ای پرجمعیتم ، نسبت کشتار کودکان را بدهند ، برایم ممکن نیست . من به همه خطاهایم اعتراف می‌کنم ، جز این یکی ! » این حرفها از دهان ادپراتور بوکاسا خارج می‌شد که از کنفرانس سران کشورهای آفریقائی فرانسه زبان در کی‌کالی باز می‌گشت . اما هنوز صدای فریاد کودکانی که در شب ۱۸ آوریل قتل عام شدند در فضا

مکان وحشت

خانها ، آفایان ، نزدیک شوید ، جلوتر بیایید !

بیایید و زنهای بی‌تن و خون‌آشامان را در اندازه طبیعی تماشا کنید ! مثل هرسال بازار مکاره اورتک (غوار دوترون) درباریس تمام شیفتهان هیجانهای شدید و غیرمنتظره را سرا می‌خواند .

آنهايي که قلبشان ضعیف است به این مکان وحشت پا نگذارند بهتر .



امین در قفس

از طرابلس خبر می‌رسد که امین به دستور سرهنگ قذافی در یکی از شهرهای لیبی در خانه‌ای زیر نظر به سر می‌برد . اما خانواده رئیس جمهوری عالیقدر سابق اوگاندا از او خوشبخت ترند و در هتلی در طرابلس از مناظر و هوای مدیترانه لذت می‌برند . لیبیائیه‌ها بعد از کنفرانس اسلامی امید خود را به بازگرداندن قهرمان تحت‌الحمايه‌شان به اوگاندا از دست داده‌اند .

گویا تمام شرکت‌کنندگان در کنفرانس فاس هرگونه حمایت مادی و معنوی به مارشال سابق را محکوم شناخته‌اند .

از همه جالبتر اینکه ایدی امین اخیراً برای برداشتن زگیلی که گویا زیبایی او را به خطر انداخته بود ، تحت عمل جراحی پلاستیک قرار گرفته است !



دیجیتال کننده مجله : نینا پویان

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library